

سعید نفیسی

در فش ایران

و

شیر و خورشید

طهران
۱۳۲۸

تغییر و خود تغییر

ساخته نشده باشد زیرا که مطابق قاعدة معمولی زبان بهلوی صفت نسبی از «کاوه» باید «کاو گان» باشد و نه «کاویان». در اوستا در داستان ضحاک و فریدون اشاره‌ای بکاوه نیست و در آنجا تنها در فتش نام برده شده بعنوان «گاموش» در فشه که بفارسی امروز «کاودرفش» یا «درخش گاو» می‌شود و پیداست گاو در اینجا اشاره بدین داستان است که فریدون را در کود کی گاوی شیر داده است چنانکه گرز او هم «گرزه گاو سار» و با «گاوسر» نام دارد و قطعاً در فشن گاو از آن جهه است که در روی پارچه آن نقش گاوی بوده چنانکه پس از این خواهیم دید. در هر صورت پیداست که این ترکیب اوستایی را در زبان بهلوی «درخش گاویان» کرده و سپس از کلمه «کاویان» نام «کاوه» کسی را جعل کرده و ایندستان را از آنجا آورده‌اند.

در بارۀ درخش کاویانی که در دورۀ ساسانیان بیرق نظامی ایران بوده در کتابهای پارسی و تاری که ایرانیان نوشتند اند اطلاعات گوناگون هست از آنجله:

فردوسی در شاهنامه (۱) بدید آمدن این در فشن را چنین بیان کرده است:

(۱) چاپ بروخیم ج ۱ ص ۴۷ - ۴۸

در شاهنشاهی ساسانیان، اگر در سراسر این دوره چنین نبوده باشد لا اقل در زمانهای آخر آن دوره، بیرق نظامی ایران را «درخش کاویان» می‌گفتند. می‌گفتند روز نخست پیش از چهارمین کاوه آهنگر را که بر ضحاک پیگانه شوریده و فریدون را پیادشاهی رسانیده بود بر سر چوبی کرده و مردم بر آن گرد آمده بودند و سپس آنرا بیرق شاهنشاهی ایران قرار داده و بهین جهت نام آنرا درخش کاویان یعنی بیرق کاوه گذاشتند. شک نیست که در دورۀ ساسانی ایندستان کاملار ایج بوده و این بهلوان را در زبان بهلوی «کاو گه» مینامیدند چنانکه در زبان دری «کاوه» کفته‌اند. در شاهنامه ایندستان و نام این بهلوان هست و صفت منسوب بکاوه در همه جای شاهنامه در مورد درخش «کاویان» و در نسب اشخاص «کاو گان» آمده و کسانی که از بازمانندگان کاوه بوده‌اند همین نام را دارند و فردوسی ۶ بار در شاهنامه «درخش کاویانی» و «کاویانی درخش» آورده است. پیداست که کلمه «کاویان» از همان ریشه‌کوی در زبان اوستا و «کی» و «کیان» و «کیا» در زبان کنونی ماست و یعنی شاهی و منسوب بشاهان است و درخش کاویان بیرق شاهی معنی میدهد مانند «تاج کیان» که یعنی تاج هماهانست. چنان مینماید که در زبان بهلوی هم کلمه «کاویان» از «کاوه»

که اندر شب تیره خورشید بود
جهان را از دل بر امید بود
ازین اشعار خوب بر می‌آمد که
در فرش کاوایانی از دیباي زربفت بوده
واز جواهر نقشایی بر آن ساخته بودند
و برسر چوب آن شکل ماهی بوده است
ورنگ سرخ وزرد و بنفش داشته و هر
پادشاهی جواهر دیگر بر آن می‌فروند
شاید مقصود از بیت آخر این باشد که
بر روی آن نقش خورشید بوده است.
جای دیگر (۱) در سه کشی کاوه
فرموده است :

... براندو بدش کاوه پیش سپاه
برا فراز راند او از آن جایگاه
بر افراشته کاوایانی در فرش
همایون همان خسروانی در فرش
سبس جایی که فریدون بیمام پران
خود باسخ داده است (۲) از زبان
فریدون در باره منوچهر گوید:
نبیند رویش مگر باسیاه
ز بولاد بر سر نهاده کلام
ابا گرز و با کاوایانی در فرش
زمین گشته از نعل اسیان بنفش
پس از آن در جنک منوچهر با تور
و سلم (۳) گفته است :

دلیران یکایک چو شیر زیان
همه بسته بر کین ایرج میان
بیش اندرون کاوایانی در فرش
بجنک اندرون تیغهای بنفش
سبس اند کی بس از آن (۴) چنین گوید:
در خشیدن تیغهای بنفش
چو بینید با کاوایانی در فرش
بدر دل و مفرنان از نهیب
بلندی ندانید باز از نهیب

- (۱) ج ۱ ص ۵۱
(۲) ج ۱ ص ۱۰۰
(۳) ج ۱ ص ۱۰۶
(۴) ص ۱۰۷

چو کاوه برون آمد از پیش شاه
برو انجمن گشت بازار گاه
همی بر خروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کامنگران پشت بای
بیوشند هنگام ذخم درای
همان کاوه آن بر سرنیزه کرد
همانگه ز بازار بر خاست گرد
خرشان هی رفت نیزه بدست
که ای نامداران بزدان برست
کسی کو هوای فریدون کند
سر از بند ضحاک بیرون کند
یکایک بنزد فریدون شویم
بدان سایه فر او بفویم
بیویید، کین مهتر آه منست
جهان آفرین را بدل دشمنست
بدان بی بها، ناسزاوار بوست
بدید آمد آوای دشمن زد وست
همی رفت پیش اندرون مرد گرد
سباهی برو انجمن شد نه خرد
بدانست خود کافریدون کجاست
سراندر کشید و هی رفت راست
بیامد بدر گاه سالار نو
بدید ندش از دور و بر خاست غو
چو آن بوست بر نیزه بر دید کی
بنیکی یکی اختر افگند بی
بیاراست آنرا بدیایی روم
ز گوهر برو پیکر وزرش بوم
بزد بر سر خویش جون گردماه
یکی فال فرخ بی افگند شاه
فرو هشت زو سرخ وزرد و بنفش
همی خواندش کاوایانی در فرش
از آن بس هر آنکس که بگرفت گاه
شاهی بس بر نهادی کلام
بر آن بی بها چرم آهنگران
بر آویختی نو بنو گوهران
ز دیباي بر مايه و بربنیان
بر آن گونه گشت اختر کاوایان

سبس در گفتگوی طوس با کیکاوس
 (۶) گوید :

چنین گفت با شاه کاوس طوس
 کنون با سپه من برمیل و کوس
 همان من کشم کاویانی در فرش
 کنم لعل رخسار دشمن بنفش
 و اند کی بساز آن (۷) گوید :

بند طوس با کاویانی در فرش
 بیای اندرون کرده زرینه کفش
 باز جای دیگر (۸) در باره همان
 طوس گوید :

همان طوس با کاویانی در فرش
 همی رفت با کوس وزرینه کفش
 بیاورد و پیش جهانجوی برد
 زمین را بیوسید واورا سبرد
 بد و گفت کین کوس وزرینه کفش
 خسته همین کاویانی در فرش
 ز لشکر بین تا سزاوار کیست
 یکی بهلوان از در کار کیست
 و اند کی بعد از زبان کیغسر و گوید :

و را گفت کین کاویانی در فرش
 هم این بهلوانی وزرینه کفش
 نیم سزای کسی در سیاه
 ترا زیبداین نام و این دستگاه
 جای دیگر (۹) در لشکر آراستن
 طوس برای رفتن بر کستان گفته است :
 هوا سرخ وزرد و کبود و بنفش .

ز تا ییدن کاویانی در فرش
 بکر دش سواران گودرزیان
 میان اندرون اختر کاویان
 سبس در جایی که در نامه ای بفریز
 کیغسر و از طوس سخن میراند (۱۰) گوید :

- (۶) ج ۷۵۷ ص ۳
 (۷) ص ۵۸۲
 (۸) ص ۷۶۲
 (۹) ج ۷۹۳ ص ۳
 (۱۰) ج ۸۴۴ ص ۳

سبس از زبان منوچهر در تخت
 نشستن او (۱) گوید :

شب تار جوینده کین من
 همان آتش تیز بروز بن من
 خداوند شمشیر وزرینه کفش
 فرا زنده کاویانی در فرش
 جای دیگر (۲) در لشکر کشی کیقاد
 آورد است :

بیش سبه رستم بهلوان
 پس پشت او سر کشان و گوان
 پس پشتان زال با کیقاد
 یک دست آتش یک دست باد
 بیش اندرون کاویانی در فرش
 جهان زوشده سرخ وزرد و بنفش
 سبس (۳) در باره لشکر کشی رستم
 بجنک افراصیاب گوید :

سبهد گوییل تن چون شنید
 که آمد سبهدار توران بدید
 بر فتند با کاویانی در فرش
 ز تیغ دلیران هواشد بنفش
 در جای دیگر (۴) در گریختن
 افراصیاب از رستم گفته است :

چو افراصیاب آن در فشن بنفش
 نکه کرد با کاویانی در فرش
 بدآنست کان پیتن رستم
 سر افزار و زتخمه نیرست
 پس از آن در سر کشی طوس (۵) در
 برابر کیغسر و فرماید :

بیستند گردان ایران کمر
 جز از طوس نوذر که بیچید سر
 که او بود با کوس وزرینه کفش
 هم او را بدی کاویانی در فرش

- (۱) ج ۱ ص ۱۲۹
 (۲) ج ۲ ص ۲۹۹
 (۳) ج ۳ ص ۶۹۴
 (۴) ج ۴ ص ۲۰۰
 (۵) ج ۳ ص ۷۵۰

گر آن مردی کاویانی در فشن
پایی ، شود روز ایشان بنفس
اگر دست پایی بشمیر تیز
در فشن و همه نیزه کن ریز ریز
جای دیگر (٦) در وصف میدان
چنک گودرز گوید :

بس پشتستان ڏنده بیلان چو کوه
زمین از بی بیل گشته متوه
در فشن خجته میان سپاه
ز گومه در خشان بکردار ماہ
در خشیدن تیفهای بتنش
از آن سایه کاویانی در فشن
تو گفتی که الدرشب تیره چهر
ستاره هی بر فشانه سپهر
اند کی بس از آن (٧) در همین
زمینه گوید :

در فشن دل افروز بر پای کرد
بلان را بقلب اندرون جای کرد
سران راهمه خواند نزدیک خویش
بس بشت شیدوش و فرهاد پیش
سبهدار گودرزشان در میان
در فشن از برش سایه کاویان
جای دیگر (٨) از زبان هومان
بفریز گفته است :

سواران و بیلان و زرینه کفش
ترا بود با کاویانی در فشن
بتر کان سپردی بروز نبرد
بلانت با ایران نخواند مرد
بس در سایه آرامی گودرز (٩) گفته است :

سبهدار ایران بزد کره نای
سباه اندر آورد و بگرفت جای
میان سبه کاویانی در فشن
بیش اندرون تیفهای بتنش

بعد طوس با کاویانی در فشن
ز لشکر چهل مرد زرینه کفش
واند کی بعد چنین آمده است :
سبک طوس را باز گردان بجای
ز فرمان مگردو مزن هیچ رای
سبهدار و سالار زرینه کفش
تو باشی بر کاویانی در فشن
بس از زبان گودرز بیژن (١)
چنین آورده است :

بیژن چنین گفت گودرز پیر
کرايدر برو تیز با گرز و تیر
بسی فریز بر کش عنان
بیش من آر اختر کاویان
و گر خود فریز با آن در فشن
بیاید کند روی کیتی بنفس
پار دیگر (٢) در لشکر آرامی
طوس گفته است :

ز بس جوشن و کاویانی در فشن
شده روی گیتی سراسر بتنش
جای دیگر (٣) از زبان طوس بگودرز
کشاد گوید :

مکر دست گبرد جهاندار ما
و گرنه بدست اختر کار ما
کنون نامداران زرینه کفش
بیا شند با کاویانی در فشن
با زاند کی بعد (٤) از زبان طوس
بگودرز گوید :

ز بھر زماه پذیره مشو
بنزدیک بد خواه خیره مشو
تو در قلب با کاویانی در فشن
همی باش در چنک تیغ بنفس
بس از زبان پیدان بهومان (٥)
چنین گفته است :

(١) ج ٣٢ ص ٨٥

(٢) ج ٤ ص ٧٢٨

(٣) ج ٤ ص ٩٨٩

(٤) ص ٣٩٦

(٥) ج ٤ ص ٠٠٩

٦) ج ٥ ص ٥١١

٧) ص ٨٥١

٨) ج ٥ ص ٦١١

٩) ج ٥ ص ٨١١

کیخسرو چنین گفته است :
 زدست دگر گیو گودرز و طوس
 بیش اندرون بوق و آوای کوس
 شهنشاه با کاویانی درفش
 هوا شد ز تیغ سواران بنفش
 سپس در جنک کیخسرو با شاه مکران (۷)
 فرموده است :
 ز قلب اندار آمد سپهدار طوس
 جهان شد بر از ناله بوق و کوس
 بیش اندرون کاویانی درفش
 پس پشت گردان زرینه کفش
 جای دیگر در رفتن بزرگان ایران
 با استقبال زال و درستم (۸) گوید :
 هر آن کس که بود از نژاد زرسب
 پذیره شدن را بر انگشت اسپ
 همه نامداران زرینه کفش
 بر فتد با کاویانی درفش
 سپس در وصف لشکر گاه کیخسرو در
 بیرون شهر (۹) گوید :
 زمین کوه تا کوه پر خیمه بود
 سپید و سیاه و بنفش و کبود
 میان اندرون کاویانی درفش
 جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش
 سپس در منشور دادن کیخسرو بطور
 (۱۰) فرماید :
 چنین داد با سخ بد و شهر بار
 که پیشتر ازین رنجت از روز گار
 همی باش با کاویانی درفش
 تو باشی سپهدار زرینه کفش
 پس از آن در سخن گفتن لهر اسب باز ربر
 و فرستادن او نزد گشتاب (۱۱) گوید :

- (۷) ۱۳۷۱ ص ۲
 (۸) ۱۴۱۴ ص ۲
 (۹) ۱۴۲۳ ص ۲
 (۱۰) ۱۴۳۱ ص ۲
 (۱۱) ۱۴۸۸ ج ۶ ص ۲

اند کی بعد (۱) در نامه ای که کیخسرو
 بگودرز نوشته از زبان او گوید :
 خجسته سپهدار بسیار هوش
 همش رای و دانش همش جنک و جوش
 خداوند کوپال و تیغ بنفش
 فراز نده کاویانی درفش
 جای دیگر (۲) از زبان گودرز خطاب
 بشیدوش گوید :
 بشیدوش فرمود کای بور من
 بهر کار شایسته دستور من
 تو با کاویانی درفش و سپاه
 پشت سبه باش لشکر بنام
 بس از آن در وصف لشکر یهان (۳) گفته
 است :
 میان سبه کاویانی درفش،
 بیش اندرون تیغهای بنفش
 درفش شهنشاه با بوق و کوس
 پدید آمد و شد زمین آبنوس
 جای دیگر (۴) در لشکر آراستن کیخسرو
 برای جنک با افراسیاب گوید :
 سه تن را گزید اند ر آن انجمن
 بزرگان رویین تن و رای زن
 چو رستم که بد پهلوان بزرگ
 چو گودرز بینادل آن بید گرک
 دگر پهلوان طوس زرینه کفش
 که او بود با کاویانی درفش
 سپس در جنک دیگر افراسیاب با کیخسرو
 (۵) فرماید :
 برآمد خروشیدن بوق و کوس
 بیک دست خسرو سپهدار طوس
 بیار است با کاویانی درفش
 همه پهلوانان زرینه کفش
 جای دیگر (۶) باز در جنک افراسیاب با

- (۱) ج ۱۱۹۱-۱۱۹۲ ص ۵
 (۲) ج ۱۲۲۸ (۳) ج ۱۲۴۹ ص ۵
 (۴) ج ۱۲۷۸ ص ۵
 (۵) ج ۱۳۱۲-۱۳۱۱ ص ۵
 (۶) ج ۱۳۵۵ ص ۵

چو اورا بیدیدند گردان چین
که آن نیزه نامدار گزین
از آن خاک برداشت بسترد برد
بکردن گرفتند سردان گرد
بکردن زهر سو همی تاختند
 بشمشیر دستش بینداختند
 در فرش فریدون بدندان گرفت
 همی زدیک دست گرزای شکفت
 سرانجام کارش بکشند زار
 بدان گرم خاکش فکندند خوار
 جای دیگر (۳) در جنک نستور پسرزیر
 با بیدر فش و پس گرفتن در فرش کاویانی
 گوید :

منم گفت نستور پور زریر
 پذیره نیاید مرا نره شیر
 کجا باشد آن جادوی پیدر فش
 که او دارد آن کاویانی در فرش
 پس از آن در شبیخون کردن شاپور پادشاه
 ساسانی بر لشکر کیان روم (۴) گوید :

در خشیدن کاویانی در فرش
 شب تیره و تیغهای بنفش
 تو گفتی هوا تیغ بارد همی
 جهان یکسره میخ دارد همی
 سپس در لشکر کشی نوشین روان بجنک
 رومیان (۵) گوید :

زجوش سواران و از گرد پیل
 زمین شد بکردار در بیان نیل
 چه ماندار با کاویانی در فرش
 همی رفت با تاج و زرینه کفش
 جای دیگر در آغاز داستان پادشاهی
 هرمز ددر مناظرة تموز با سبب سرخ (۶)
 گوید :

در نگ آوری کار گردد نیاه
 میاسای و اسپ در نگی مخواه
 بیر تغت و بالای و زرینه لکش
 همان تاج با کاویانی در فرش
 سپس در یشگویی ارجاسب از جنک
 گرامی در خون خواهی شید سب (۱) گوید:
 بسی رنج بیند برزم اندر ون
 شه خسروان را بگویم که چون
 در فرش فروزنده کاویان
 بیفگنده باشد ابرانیان
 گرامی که بیند زاسب اندر ون
 در فرش همایون پراز خاک و خون
 در آید از آن بشت اسپ بزیر
 بکرید در فرش و بر آرد دلیر
 بیک دست شمشیر و دیگر در فرش
 بکرید بدانجا در فرش بنفس
 از بسان همی افگند دشنان
 همی بر کند جان آهرمنان
 زناگاه دشمن بشمشیر تیز
 بیکی دست او افگند از سیز
 گرامی بدندان بکرید در فرش
 بدارد بدندان در فرش بنفس
 بیک دست دشمن کند نا بپدید
 شگفتی تراز کار او کس ندید
 انه کی بعد (۲) در جنک گرامی و نجات
 دادن در فرش کاویان گوید :
 بدان شورش اندر میان سپاه
 از آن زخم شمشیر و گردسیاه
 بیفتاد از دست ایرانیان
 در فرش فروزنده کاویان
 گرامی بید آن در فرش چونیل
 که افگنده بودند از بیش پیل
 فرود آمد و بر گرفتش ز خاک
 بیفتاند از و خاک و بسترد باك

(۳) ص ۱۵۳۵

(۴) ج ۲۰۵۰ ص ۷

(۵) ج ۲۳۳۹ ص ۸۸

(۶) ج ۲۵۶۶ ص ۸۸

(۱) ج ۱۵۱۶ ص ۱۵۱۷

(۲) ص ۱۵۲۵-۱۵۲۶

در آن منظرة جنک اسکندر مقدونی را
با داریوش سوم هخامنشی رسم کرده‌اند
و این خاتم کاری در خرابه‌های شهر
معروف بومبئی در ایطالیا بوده که در سال
۷۹ میلادی در نتیجه فوران آتش فشان
و زو و از میان رفته و اینک آن خاتم
کاری در موزه ملی شهر نایل باقیست.
درین منظره در پشت سر داریوش یعنی
سفیدرنگی است که بر سر چوب کرده‌اند
و بکی از سواران بر افراده است.

در روی برخی از سکه‌ای پادشاهان
محلی فارس که نیا کان ساسانیان بوده و
در دوره فترت میان هخامنشیان و ساسانیان
یعنی در دوره سلوکی و اشکانی در آن
سر زمین حکمرانی موروت و سلطنت
معدودی داشته‌اند آن شکده‌ای کوچک دیده
میشود که در طرف چپ آن کسی بحال عبادت
ایستاده و در طرف راست چیز مردی
مستطیلی ریشه دار بر سر چوب کرده‌اند
و بیداست که یزقی بوده است و گاهی
کسی بر کرسی نشته و چوبی بدست
داردو همان یعنی در طرف چپ سکه رو
بروی او افراده شده است (۲).

این سلسله از حدود ۲۰۰ پیش از
میلاد تا ۲۱۰ میلادی در فارس پادشاهی
کرده‌اند یعنی پیش از چهار صد و میلاد
آخرینشان اردشیر بابکانست که پس از

(3) Jacques de Morgan – Numismatique de la Perse Antique, Paris 1933 (Traité des Monnaies grecques et romaines par Ernest Babelon III. Monnaies orientales) pp. 341–419 et planche XXVII.

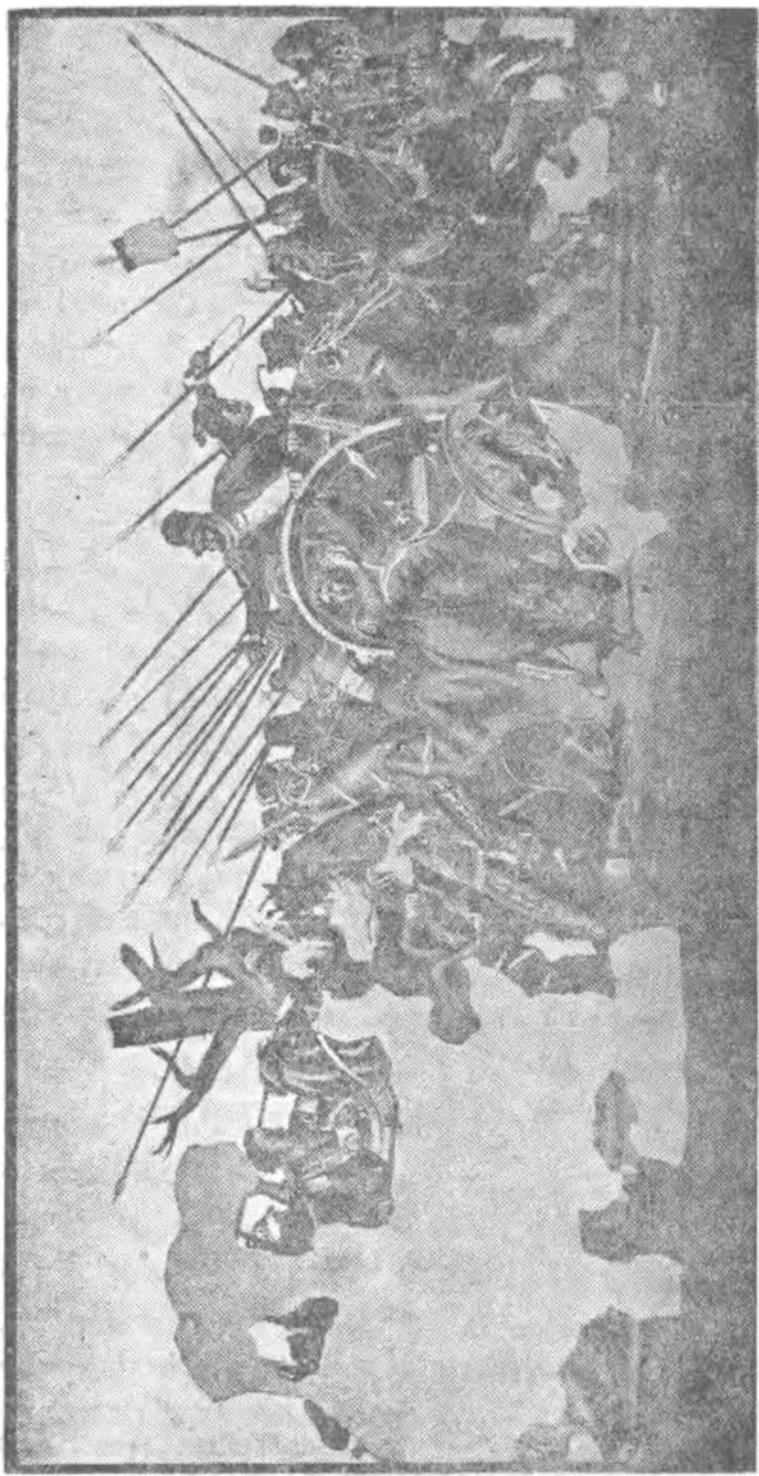
J. de Morgan – Manuel de Numismatique Orientale de l'Antiquité et du Moyen-Age. Tome I, Paris, 1923 - 1936, pp. 270- 288.

مگر جامه از مشتری بستدی
بلولو بر از خون نقطه برزدی
زبرجدت برگشت و چرمت بنفش
سرت برتر از کاویانی در فشن
سبس در شکار رفتن خرسو برویز (۱)
گوید :

زشاهان برنا چو سیصد سوار
همی راند با نامور شهر بار
همه جامها زرد و سرخ و بنفش
شنهان با کاویانی در فشن
آخرین جانی که از در فشن کاویان
نام برده در سوکواری بار بد بس مرک
خرسو برویز است (۲) که گوید:
کجات آن شبستان و رامشکران
کجات آن در و بارگاه سران
کجات افسرو کاویانی در فشن
کجات آن همه تیغه‌ای بنفش
چنانکه پس ازین آشکار خواهد شد
برخی از نویسنده کان نازی که داستان
کاوه و در فشن کاویان را آورده‌اند نام
کاوه را «کابی» و در فشن را «در فشن
کاویان» نوشته‌اند و بیداست که این را
از سند معتبری که ناقچار در دوره ساسانیان
فرامه شده است گرفته‌اند.

در اینکه ایرانیان از زمانهای
بسیار قدیم و شاید از آغاز تشکیل
سلطنت درین کشور در فشها و بیرقهای
داشته‌اند که در مراسم و تشریفات
در باری بکار می‌برده‌اند و در سفرها و
حتی در میدانهای جنک همراه بر می‌داشته
اند شکی نیست. قدیمترین سندی که درین
زمینه بما رسیده خاتم کاری دبواری است
که از خرد سنک (موزاییک) ساخته‌اندو

تصویر خیالی از جنگ داریوش و امداد در ایوس . خاتم کاری که در شهر بیهقی بدست آمده و در موزه تالپر محفوظ است



میکند که «در فش کایان» در میدان جنک بوده است.

در کتیبه معروف شاپور اول که والرین امبراطور روم بر افکنده‌گی در برابر او زانو زده و مهترین و بهترین کتیبه ساسانیست که اینک در معجل معروف بینش رسم دیده میشود در پشت سر شاپور که بر اسب نشته است بارچه موافق دیده می‌شود که جز در فش، و برق چیز دیگر نتواند بود و گویا این یکانه نقشیست که از در فش زمان ساسانیان با رسیده است.

در داستانهای ایرانی که قصه کاوه و در فش کاویان را نبت کرده اند گاهی برای کاوه دوپسر قائل شده اند و نام ایشان را قباد و قارن نوشته اند چنانکه فردوسی هم در شاهنامه در داستان فریدون دوسردار را نام می‌برد یکی بنام قباد و دیگری بنام قارن کاوگان یعنی قارن پسر کاوه.

بگمانم این مطلب از آنجا بیرون آمده است که در زمان ساسانیان در فش کاویان یعنی برق رسمی خاندان ساسانی سپرده با فرادخانواده «قارن بہلو» بوده است که یکی از هفت خاندان شریف و نجیب ایران بشمار می‌رفته و پس از خانواده ساسانیان بر همه خاندانهای دیگر برتری داشته اند و ایشان هم شاید بهین مناسبت که در فش کاویان سپرده بدیشان بوده است خود را از نسل و نژاد کاوه می‌دانسته اند.

در باره در فش کاویان بسیاری از تاریخ‌نویسان ایران بلوارسی و تازی مطالی می‌آورده‌اند:

۱) ابو سعید عبدالحسین بن ضحاک گردیزی در زین الاخبار (۳) می‌نویسد:

(۲) نسخه کمربیج ورق ۳ ب

پدرش با پلک در ۲۱۰ میلادی جانشین او شده و در ۲۶۶ پشاور شاهی ایران رسیده است.

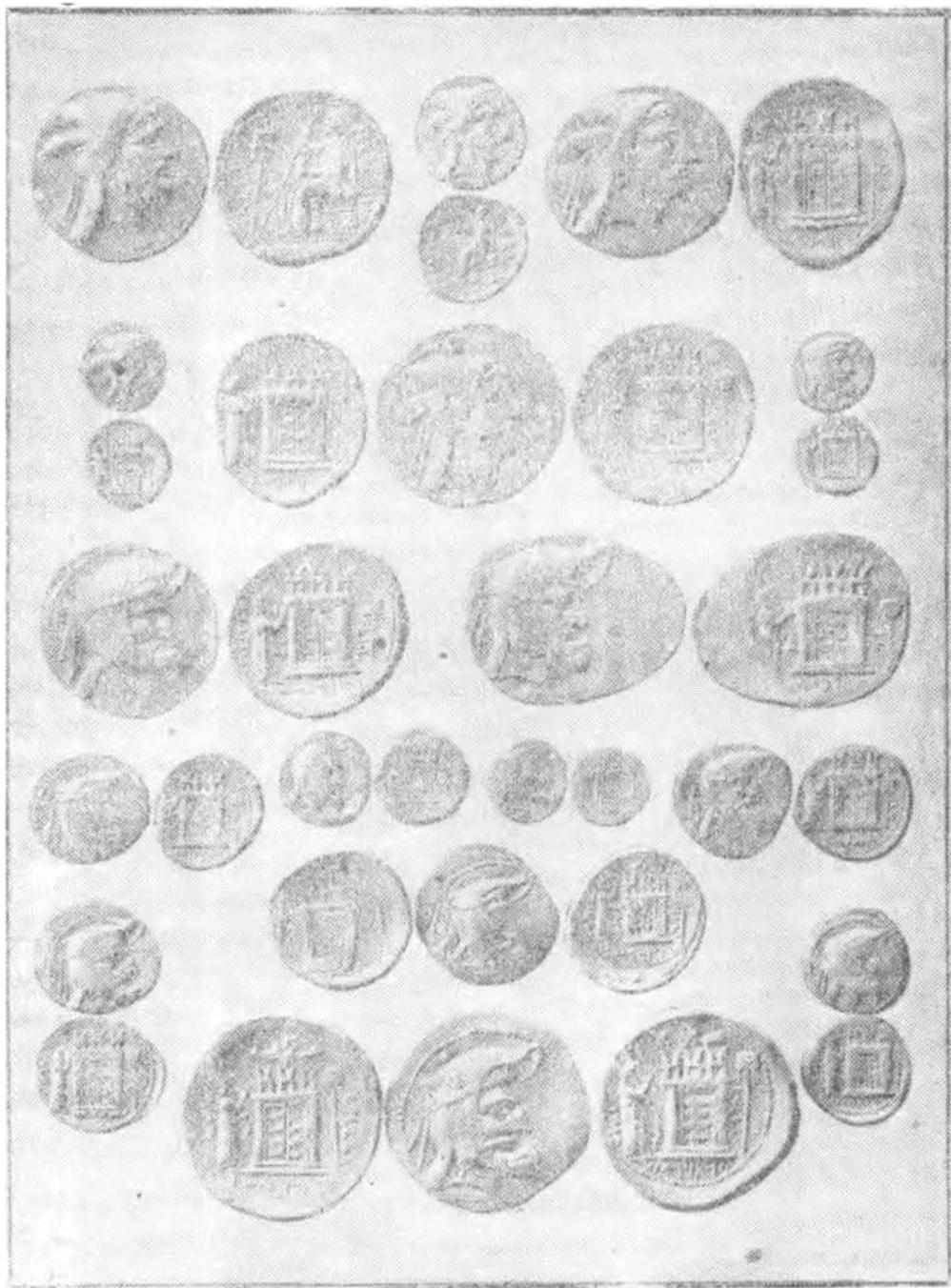
پیشتر بادشاهان این سلسله در سکه های خود لقب «فرموده دار» را بکار بردند که همان کلمه فرماندار فارسیست.

بادشاهانیکه این برق در سکها یشان دیده میشود «بغه دات» نخست پسر «بغه کرت» است که در حدود ۲۲۰ پیش از میلاد بفرمانداری رسیده و سپس نیزه او «وه بورز» پسر فرهاده و جانشین او «هر تخته» (اودشیر) اول برادر وی و سپس جانشین او «وته فرهادت» اول و بس از او «آلتفت» پسر اوست که آغاز و انجام بادهیشان معلوم نیست.

چند تن از خاور شناسان از آنجله Levy و بوستی Justus و زاره Treu عقیده دارند برقی که در خاتم کاری بپشی و درین سکه‌های دیده میشود همان در فش کاویان است اما آرنور کریستنسن (۱) با این عقیده مخالف است و کاملاً حق با اوست.

در دوره ساسانیان قطعاً در بار ایران برق بسیار مهمی داشته که آنرا در فش کاویان و یا کاویانی در فش می‌گفتند و در بسیاری از مراجع ارمنی و سریانی و یونانی ولاتين ذکری ازین در فش در مخصوصاً تاریخ نویسان تازی درذ کر حوادث جنک قادسیه که این در فش در لشکر رستم فرخزاد بوده و بدست تازیان افتاده است اطلاعاتی در باره آن داده‌اند. چنانکه پس ازین خواهد آمد طبری (۲) در جنک خسرو پرویز با بهرام چوبین تصریح

(۱) Arthur Christensen- L'Iran sous les Sassanides. 2e édition, Copenhague 1944, p. 503 note.
(۲) چاپ مصر ۱۳۲۶ - ج ۲ ص



سکه هایی که از خاندان فره تهدارها نیاکان ساسانیان (شاهان محلی فارس) باقی مانده است.



نقش برجسته شاپور اول در نقش رستم

واصل آنرا ناجیز کردند».

۲) شرف الدین فضل الله بن عبدالله حسینی قزوینی در کتاب المعجم فی آثار ملوك المجم معروف بتاریخ معجم (۱) گوید: «... فریدون آن پوست پاره که کاوه بر سر چوب نصب کرده بود بفرمود تادر زر گرفتند و بجهاهر نفیس از یاقوت رمانی ولمل بدخشانی وزمرد آس رنک ولآلی منلالی مرصنع کرده و در فرش کاوه با آن نام نهادند و گفت این رایت فرهای نصرة و آثار پیروزی و ظفر دارد... و ملوك فرس آن رایت را بفال داشتند و محافظت آنرا فخری تمام و منصبی بزرگ شمرده و انتساب آنرا در مصافگاه موجب فتح و نصرت شناختند و

«... کاوه... بیدون آمد و آن پیش بندی که آهنگران را باشد اندر سرچوبی کرد و آوازداد که هوای آفریدون که جوید، بامن بروید، مردم انبوه باوی رفته و روی بکوه البرز نهادند و پیش افریدون شدند و بروی پیادشاهی سلام کردند، او کاوه را گرامی کرد و آن پوست را در فرش کاویانی نام کرد و فرمود تا در خزینه بگشادند و مال بسیار بدان قوم داد وزر و جواهر بسیار بر آن در فرش بکار برد و آن در فرش را ملوك عجم ساخت بزرگ داشتندی، که هرجای بر آن در فرش روی نهادندی فیروز باز آمدندی و هر کس اندر آن چیزی هی افزود، از جواهر پیش بها، تا بروز گوار عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بدشت قادسیه حرب کرده و شکست بر عجم آمد و آن در فرش بستند و آن جواهر از وی باز کردند

(۱) چاپ تبریز ۱۲۷۴ قمری ص

(۵) ملک المؤید اسحیل ابی اللذاه صاحب حماه مورخ معروف نیز در تاریخ خود (۶) همان عبارات ابوعلی مسکویه را می بیچ گونه تغییری نقل کرده و او نیز «کای» و «در فش کاییان» آورده است.

(۷) محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم والملوک (۷) در وقمه قرقس که بجنک «قس الناطف» و جنک «جر» و جنک «مر وحه» نیز معروفت و در سال ۱۳ هجری در میان ایرانیان و تازیان روی داده گوید: «چون بهمن جاذویه پیش آمد «در فش کاییان» رایت کسری با او بود و آن از بوست های بلنک بود با هشت ذراع بینا در دوازده ذراع درازا».

بدین گونه در فش کاییان دست کم در زمان بیزد گرد سوم و در بن جنک از چند بوست بلنک، درست شده بود و در حدود چهار متر بینا (هر ذراع در حدود ۵۰ سانتی متر) و شش متر درازا داشته است. در واقعه قادریه در سال ۱۴ هجری (۸) طبری بس از شرح کشته شدن رستم فرخزاد میگوید: «ضرار بن الخطاب در فش کاییان را گرفت و آنرا بسی هزار داد و بهای آن هزار هزار و دو بست هزار بود».

ازین قرار در فش را ضرار بن الخطاب بسی هزار در هم فروخته است که بترخ امروز صد و پنجاه هزار ریال میشود (هر درهم پنج ریال) و حال آنکه یک میلیون و دو بست هزار در هم یعنی شش میلیون ریال ارزش داشته است.

-
- (۵) چاپ قاهره ۱۲۸۶ ج ۱۲۳ ص ۴۲۱
 (۶) چاپ لیدن ج ۱ ص ۲۱۷۵ و
 چاپ قاهره ۱۳۲۶ ج ۴ ص ۶۷
 (۷) چاپ قاهره ج ۴ ص ۱۳۳

تا اکنون (۱) در خزانه یزد گرد شهر یار که آخر ملوک هجم است مانده بود و چون او کشته شد و منصب امارت و منصب خلافت بشکوه و حشمت عمر بن خطاب بن نفیل (۲) زینت گرفت با حضار آن رایت مثل داد و چون حاضر گردند تعجب نمود از بسیاری جواهر نفیس که در آن تعبیه کرده بودند، گفت هر کس نصرة از بوست پاره آهنگران چوید با آنی گران کشته شود، چنانکه یزد گرد گشته شد.

(۳) ابوعلی احمد بن محمد مسکویه در تجارب الامم (۳) گوید: «.. چون ازین کایی بردو پرسش از آنچه رسیده بود زادی برخاست چونی را بر گرفت و بکردا گردش خر جینی چرمین بیاویغت و گویند که وی آهنگر بود و آنچه آویخت سفرهای بود که از آتش خود را پناه میداد و آنرا در فش قرارداد و مردم را بسیار بیور اسب خواند و گروهی بسیار اورا اجابت گردند زیرا که در بلا و ستمهای فراوان بودند و کارش بالا گرفت و نیرو گرفت و ایرانیان این در فش را بفال نیک می گرفتند و آنرا بزرگ می داشتند و بر آن افزودند و بس از آن جواهر نشان گردند تا آنچه که پادشاهان ایران آنرا در فش بزرگ خود ساختند و آنرا شکون می گرفتند و «در فش کاییان» می نامیدند و آنرا جز در کارهای بزرگ بکار نمیبرند.

(۴) حسین بن محمد بن حسن دیار بکری در تاریخ الخمیس (۴) تقریباً همان کلمات ابوعلی مسکویه را نقل کرده واوهم نام کاوه را «کایی» و در فش را «در فش کاییان» ضبط کرده است.

-
- (۱) در اصل چنینست
 (۲) در اصل: خطاب بیفل
 (۳) چاپ او قاف گیب ج ۱ ص ۱۲۳
 (۴) چاپ قاهره ۱۲۸۳ ج ۱ ص ۷۵

ترجمه بلعمی را دو بار بزبان فرانسه ترجمه کرده است. نخست لوی دوبو از روی ده نسخه خطی که در اختیار او بوده بترجمه این کتاب آغاز کرده و مجلد نخست آنرا چاپ کرده است و مجلدات دیگر آن انتشار نیافته و بهمین جهه معلوم نیست که مجلدات دیگر را هم ترجمه کرده و انتشار نداده است یا اینکه اصلاً ترجمه نکرده است. در هر صورت درین ترجمه نخست در باره درفش کاویان (۳) چنین آمده است:

«مردم اصفهان چون از بیداد گری ضعاف بتنک آمده بودند همه با کاوه آهنگر قیام کردند و وی آن بارچه چرمی را که تابای وی را می بوشاند بر سر چوبی بست و آنرا چون رایتی برآفرانست. کسانی هستند که می گویند که پارچه چرم نبود اما دستواری بود که کاوه بر سر داشت و آنرا بدین گونه چون رایتی بر سر چوب کرد».

ـ آنکه کی بعد در داستان فریدون (۴) چنین آمده است: « چون کاوه مرد افریدون از فرزندانش باره چرمی را که پدرشان روزی که در اصفهان قیام کرده بود مانند رایت بکار برده بود خواست و آنرا در خزانه خود نگاهداشت تا شکونی داشته باشد. هر گاه که افریدون می بایست جنک بزرگی بکند این رایت را بر می گرفت و بر سر چوبی میگرد و فریز می شد. آورده‌اند که مقداری کثیر در هم و دینار و گوهر و مرواریده برین رایت

طبسری در جای دیگر در داستان بیوراسب و افریدون (۱) در باره این درفش می نویسد: «این لووا همواره در خزانه پادشاهان فارس بود و چنانکه بما رسیده است از بوست شیر بود و پادشاهان فارس آنرا از زر و دیبا پوشانده بودند زیرا که شگون می دانستند».

در میان نسخهای مختلف ترجمة ابو علی بلعمی از تاریخ طبری اختلاف سیار است و تقریباً هیج نسخه با نسخه دیگر موافق نیست. درین مورد در نسخه‌ای خطی و تنا اندازه‌ای معتبر که من دارم و در اواسط صفر ۸۳۸ پیاپان رسیده مطلب چنین آمده است: «... کاوه با اصفهان آمد و آنجا برد و افریدون خواسته بسیار بفرزندان او سپرد و از ایشان هیچ چیز نستد مگر آن علم که از آن کاوه بود آن بوست و تا افریدون همی زبست همی داشتند و دست بدست همی گذاشتند».

در یکی از چا بهای لکنهو (۲) در همین مورد چنین آمده است: «... پس افریدون اصفهان و آن ناحیت تمام بکاوه داد، با اصفهان شد و ده سال برولایت بماند پس بمردو اور افرزندان بماندند و افریدون همه خواسته را بفرزندانش داد مگر آن علم که بقال مبارک بود، در خزینه نهاد و بهر حریبی که رفتی آنرا بیش داشتی ظفر یافتی و بعد ازوی پادشاه پادشاه می آمد و عزیزیش می داشتند و هر یکی پیرایه و جواهری چند بر آن می بستند تا وقت بزد گردشاد، چون مسلمانان خزینه او غارت کردن او را بیش امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه آوردند و امیر المؤمنین بفرمود تا آن گوهرها برداشتد و آن بوست را بسوختند ...»

(۱) چاپ قاهره ج ۱ ص ۹۹

(۲) چاپ بنجم ۱۳۳۴ ص ۴۶

در ترجمه شرح واقعه قرقس یا جنک
جر در نسخه خطی سابق اللذ کر از ترجمه
بلعمی چنین آمده است. «...آن هلم مبارک
که اندر خزینه ملکان بودی که آنرا
در فش کاویان خواندنی بهمن جادو
فرستاد (یعنی بوران دخت) و او را
سیاه سالار کرد».

همین نکته در چاپ لکنهو (۳) بدین
گونه آمده است و بیداست که هیارت
گیغتگی و بریشانی کامل دارد: «توران
دخت مردی را بیرون کرد از بزرگان
عجم که نامش بهمن جادو بود باسی هزار
مرد از مبارزان عجم بودند و سی پیل با
او بفرستاد و اندر زبان در فش کاویانی
خوانندی و اندر خزانه ملکان بودی
و آنرا فرخ داشتندی بهمن جادو فرستاد
و او را سیاه سالار کرد».

اما آنچه در متن طبری در غارت
رفتن در فش کاویان در جنک قادریه آمده
است و پیش ازین گذشت در نسخه خطی
سابق اللذ کرو در چاپ لکنهو نیست و آنچه
در ترجمه زوتبرگ که آمده می نماید که در
میان نسخهای که این مطلب را دارد و
اصل عبارات طبری اختلاف است.

(۷) مسعودی در مروج الذهب (۴) در
داستان منحک و فربیدون چنین آورده
است: «...گروهی بجنک او گرد آمدند
و فربیدون با ایشان بود و در فشی از پوست
بر افراشتند که ابرانیان آنرا «در فش
کاوان» (۵) می نامند...». سپس در جنک

بسته بودند پس از افریدون همه شاهان
ایران این رایت را بشکون نگاه می.
داشند و آن همه را نیک بخت کرد بجز
یزد کرد پسر شهریار را. هنگامی که
خزانه این شاهزاده از کردند رایت کاوه
را ابرداشتند و آنرا برای عمر پسرخطاب
رضی الله عنہ برداشتند و وی فرمان داد این
پاره چرم را سوختند. کسانی هستند که می
گویند که عمر دستار را نوزاند بلکه
پاره چرم را سوخت.

ترجمه دومی که ازین کتاب شده از
هرمان زوتبرگ که خاورشناس دیگر
فرانسویست و او نیز (۱) مطلب را
بهمن گونه ترجمه کرده است و بیداست
نسخهایی که مورد رجوع او بوده همین
متن را داشته اند.

در همین ترجمه در واقعه جنک قادریه
مطلوبی هست (۲) که در نسخه خطی سابق
الذ کرو در چاپ سابق اللذ کر لکنهو نیست
بدین گونه: «در بای جایگاهی که رستم
در آن بود رایتی بود که آنرا رایت
کیانیان می گفتند و از کی مانده بود و وی
هنگامی که از اصفهان بیرون آمده و
ضحاک را شکست داده بود با خود برده
بود. از آن هنگام ابرانیان در هرجنگی
که این رایت در آن بود فیروز شده
بودند و پس از هر پیروزمندی که روی
داده بود گوهری چند بر ذیورهای آن
افزوده بودند».

1- Chronique de Abou-Djafar-Mohammed - ben - Djarir - ben - Yezid Tabari , traduite sur la version persane d'Abou Ali Mohammed Belami , par Hermann Zotenberg 4 vol.. Paris 1867 - 1874 vol . I p . 119

(۳) ص ۴۷۰

(۴) چاپ باریس ج ۳ ص ۲۵۱ و
چاپ قاهره ۱۳۴۶ ج ۱ ص ۳۰۸-۳۰۷ و
(۵) در چاپ باریس چنین آمده و
در چاپ قاهره بخطا در فش کامان «
که بید است در اصل «کایان» یا «کافیان»
بوده است.

وازبُوست بلنک بود و معروف به «در فشن کاویان» گرفت و آن از یاقوت و مروارید و گوهرهای گوناگون گوهر نشان بود و آنرا باسی هزار دینار عوض کرد و بهای آن هزار هزار و دویست هزار (یک میلیون و دویست هزار) بود...». در این مورد نیز در چاپ قاهره بجای «در فشن کاویان» بخطا «در فس کاسان» دیده میشود و پیداست که در اصل «در فشن کاویان» بوده است.

(۸) ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی کاتب در کتاب معروف مفاتیح العلوم (۵) که برای ابوالحسن عبید الله ابن احمد عبیتی وزیر سامانیان تألیف کرده است در معنی اصطلاحات مربوط بتاریخ ایران، می‌نویسد: «در فشن مغرب در فشن کاپیانت و در فشن علمست و نام مردی که بر ضحاک یرون آمد ناینکه افریدون او را کشت کابی بود و علم کابی از بُوست خرس بود و نیز گویند از بُوست شیر و پادشاهان ایران بدان شکون داشتند و آنرا از زر پوشانده و از گوهرهای کران بها گوهر آگین کرده بودند».

(۹) مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدأ والتاریخ (۶) نیز وصفی از در فشن کاویان کرده و گوید نخست از بُوست گوساله یا از بُوست شیر بود و سپس ایرانیان آن را از زر و پارچه زربفت درست کردند.

(۱۰) ابوالریحان یرونی در آثار الباقیه (۷) در بحث از جشن مهر کان گوید: «می‌پندارند اینکه این روز را مخصوصاً بزرگ میدارند از آنست که درین روز مزده دادند بمردی که خبر یرون آمدن آفریدون را شنیدند پس از آنکه کابی

سطر دیگر می‌گوید: «... و تفسیر در فشن بالفارسی، الفهلویه و هی الاولی الرایه والمطرد والعلم» یعنی در فشن بزبان فارسی پهلوی که فارسی باستان باشد یعنی رایت و مطرد و علم است. مطرد در زبان تازی هم نیزه و هم زوین معنی میدهد و رایت و علم هردو یعنی در فشن یا بیرقت. همتن چاپ قاهره باز درین مورد غلط فاحش دارد و بجای «و تفسیر در فشن» بخطا «و تفسیر ادریس» چاپ شده و این چاپ روی همسرفته بسیار بر غلط است و بهیچ وجه نباید بدان اعتماد کرد.

جای دیگر (۱) که مسعودی جنک قس الناطفر را شرح می‌دهد می‌گوید درین روز فرمانده لشکر ایران جادویه (۲) بود و در فشن ایران با او بود که از آن افریدون بود تاینکه مردم بر «دهاک» شوریدند و آن معروف است به «در فشن کاویان» (۳) و از بُوست بلنک بود، در ازای آن دوازده در هشت ذراع بهنا و بر افزایش بر چوب بلندی و ایرانیان آنرا شکون می‌گرفتند و در کارهای دشوار آنرا یرون می‌آوردند و ما در اخبار ایرانیان باستان که پیش ازین درین کتاب گذشت ازین در فشن سخن رانده ایم ... » سپس (۴) در شرح تیجه جنک قادریه مسعودی می‌گوید:

«... درین روز ضرار بن الخطاب در فشن بزرگی را که پیش ازین یاد کردیم

(۱) چاپ باریس ج ۴ ص ۲۰۰ و چاپ قاهره ۱۳۴۶ ج ۱۳۴۶ ص ۱۱۹

(۲) در چاپ قاهره بخطا «جادویه»

(۳) در چاپ قاهره «در فس کاسان»

بجای «در فشن کاویان»

(۴) چاپ باریس ج ۴ ص ۲۲۴ و چاپ قاهره ۱۳۴۶ ج ۱۳۴۶ ص ۴۲۶

(۵) چاپ باریس ۱۸۹۵ ص ۱۱۵

(۶) چاپ باریس ج ۱ ص ۱۳۲

(۷) چاپ لایز بیک ۱۹۲۳ ص ۲۲۲

زیر دستانش در جنک قادیه شکست خوردند و آن بدست مردی از قبیله نضع افتاد و سعد بن ابی و قاس آنرا بر آن چه از نهاده های خزا بن بزدجرد و گوهرهای گران بهای او بدست مسلمانان افتاده بود افزود و با تاجها و کمر و گردن بند های گوهر آگی، و چیزهای دیگر نزد امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرستاد و وی فرمان داد که آنرا از چوب باز کردند و باره باره بریدند و در میان مسلمانان بخش کردند و گویند بختی در قصبه معروف خود بهای در فشن کاویان را شناخته است و گوید:

و المسايا موائل و انوشر
وان برجي الصفوغ تحت الدرفس»
این بیت که تعالیٰ آورده از قصيدة معروف بختی در وصف ایوان مدائیست که (۲) تصورات خود را از دیدن کاخ معروف ساسانیان بیان می کند و درین بیت می گوید: « مرک پای ایستاده بود و انوشوان بزر در فشن سپاهیان خود را می راند» .

(۱) بازمیودی در کتاب دیگر خود التنبیه والاشراف (۳) در داستان ضحاک و افریدور در وصف این در فشن گوید: «... مردم این در فشن را شکون گرفتند و آنرا «در فشن کایان» نامیدند اضافه بر نام کایی خداوند آن و در فشن در زبان فارسی باستان رایست و باین زبان فارسی «اشفی الغرز» هم هست و آنرا بزر و گوهرهای گونا گون و گران بها

(۲) دیوان بختی چاپ قسطنطینیه ج ۱ ص ۱۰۹ و چاپ بیروت ۱۹۱۱ ج ۱ ص ۱۶۹

(۳) چاپ لیسن ۱۸۹۴ ص ۸۶ و چاپ قاهره ۱۳۵۷ = ۱۹۳۸ ص ۷۵

بر ضحاک بیور اسف چیره شد و او را راند و افریدون را خواند و کابی آن کسبت که بادشاهان ایران علم و رایت او را شکون می داشتند و آن از پوست خرس بود و بیز گویند از پوست شیرو آنرا در فشن کایان مینامیدند و سپس آن را بگوهر وزر گوهر نشان کرده بودند». (۱) ابو منصور تعالیٰ هم در شعر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (۱) در داستان افریدون مینویسد: « ... سپس فرمان داد کاوه و بیرون قارن را خلقت پوشاندند واژ جاه و مال و بخشش ایشان را بی نیاز کرد بیاد اش رفخار نیکو و خدمت های بر جسته وی آن پوستی را که بر سر چوب کرده بود تا مردم را از ضحاک بیزار کند خواست و فرمود آنرا بزر بگفتند و بگوهر نشاندند و آنرا بختی کرد که در جنکها بدان شکون میداشت و دزها را بدان می گشود و آنرا در نش کاویان نامید و در فشن در زبان بلهوی را بست و در روز گاراو و روز گاران گذشت پادشاهان را دست آویزی بود که بر دشمن فیروز شوند و لشکر یان را وسیله ای بود که بدان فال نیک می گرفتند و آن را شکور می داشتند و بریک دیگر پیشی می گرفتند که آنرا بهتر کنند و بگوهرهای آن بیفزا بیند و در زیبایی آن می - کوشیدند تا اینکه بروز گار دراز مر واویدی و شاهکار آدمیان و از شگفتی های روز گاران شد و آنرا در جنکها بیش ایش می داشتند و تنها بسالار پیشو و سر کرده بزرگ از میان سرداران می -

سپردند و چون جنک بیان می رساند آنرا بگنجورش پس می دادند که با سبانی از آن می کرد تا آنکه روز گار از بزدجرد این شهر یار آخرین بادشاهیان برگشت و

(۱) چاپ پاریس ۱۹۰۰ ص ۳۸۵ - . ۳۹

کرده و گوید: «...ضرار بن الخطاب در فرش
کایان را گرفت و آن در فرش بزرگی
بود از آن ایرانیان و سی هزار
دینار هوض آن را گرفت و بهای آن هزار
هزار و دویست هزار بود».

(۱۵) ابو علی احمد بن عمر بن رسته در
کتاب اعلاق النبیه (۵) گوید: «نخستین
کسی که علم برداشت کایان بود هنگامیکه
آنکه بیورا سب کرد و این خرقه سرخی
بود که آنرا برقوبی سیاه بست پس برای
بیورا سب بر حیری بسته شد بر صورت
در نهادی و آنرا بر نی برآفرانشند و آن
در فرش کایان است» خرقه که این رسته
درین مورد بکار برده در اصل زبان
تازی بعنه کهنه پاره است و معنی تازه تر
آن ردای ابریشمین است و چنان مینماید
که این رسته معنی اول راخواست است.
در داستانهای ملی ایران نیز بجز
شاهنامه در جاهای دیگر اشارهایی
بدر فرش کاویانی رفته است، از آن جمله
اسدی در گر شاسب نامه (۶) گوید:

فراوان کهرزان در فرش بنش

کشیدند در کاویانی در فرش
گذشته ازین شاعران بزرگ ایران
در فرش کاویانی را در شبیه های مختلف
شاعرانه بکار برده اند.

از آن جمله دقیقی در قصيدة معروف
خود که مطلع آن اینست:

پر بچهره بتی هیار و دلبر
نگاری سرو قد و ماه منظر

در وصف زمین در بهار و گلهای
رنگارانک بهاری آنرا بدر فرش کاویانی
شبیه کرده و سب سبنقش و شی و کوفی
اشاره میکند. و شی منسوب شهر و ش

(۵) چاپ لیدن ۱۸۹۲ ص ۱۹۶

(۶) چاپ طهران ۱۳۱۷ ش. ص

آراستند و جز در جنگهای بزرگ بیرون
نمی آوردنده و بر سر شاه یا ولی عهد
او افرادش می شد با کسیکه بجای او
بود». اینکه مسعودی در فرش راه را بیت
و هم «اشقی الغرز» یعنی در فرش کفشن
دو زی معنی کرده بید است که مقصود همان
دو معنیست که هنوز این کلمه در زبان ما
دارد.

(۱۳) ابن خلدون در مقدمه معروف خود (۱)
در فصل «علوم الحجر والطلسمات»
میگوید: «...تاریخ نویسان آورده اند که
در فرش کاویان (۲) که رایت کسری بود بر
آن جدول سحری صد خانه عددی بود که باز
بافته بودند در اوضاع آسانی و آنرا برای
این جدول رصد کرده بودند و روز کشته
شدن رستم در قادسیه (۳) بزمین افتاده
یافتند بعد از آنکه مردم ایران شکست
خورده بودند و پراکنده شده بودند و
آن چنانکه اهل طلسمات و جدولها
می پندارند مخصوص فیروزمندی در جنگ.
ها بوده است و آن در فرشی که این در آن
بوده یا با آن بوده می باشد اصلاح کشته
نفور دیگر آنکه بیاری خدای و ایمان
بیدوان پیامبر مصطفی الله علیه وسلم و
پشتیبانی ایشان بكلمه الله چنین پیش آورده
است و بدین گونه هر سحری که بسته بودند
از میان رفت و بجاناند و هر چه کرده
بودند باطل شد».

(۱۴) ابن الائیر نیز در شرح واقعه
جنک قادسیه (۴) ذکری از در فرش کاویان

(۱) چاپ قاهره (مطبعة البهيه)

ص ۴۳۸

(۲) در اصل بخطاطا «زر کش کاویان»

چاپ شده

(۳) در اصل بخطاطا «بالقدسية» چاپ

شده

(۴) چاپ قاهره ۱۲۹۰ ج ۲ ص ۲۰۴

بادهندی تبغ توچون باره اسکندری
بادعالی رایت توچون در فش کاویان
جای دیگر (۴) در فش کاویان را با
عصای موسی و نگین سلیمان در یک درجه
آورده است :

توچو موسی و سلیمان و فریدون مقبلی
بی عصاوبی نگین و بی در فش کاویان
جای دیگر (۵) شاهنک یعنی ستاره
کاروان کشن یا شمری را بدر فش کاویان
تشیه کرده است :

و آن بنات النمش چون تخت فریدون
روز رزم
و آن شاهنک در فشان چون در فش
کاویان
سمود سعد سلیمان باین نکنه که
در فش کاویان چرمین و گوهر نشان بوده
است اشاره کرده (۶) و گوید :
گوئی که همی گزیده گوهرها
بر چرم در فش کاویان بندم
خاقانی در مقارنه دو چیز گرامی و
بلید لعاب ازدهای حمیری را چیز بلید
و در فش کاویان را چیز گرامی گرفته (۷)
و گوید :

بالعاب ازدهای حمیری
بر در فش کاویان خواهم فشاند
جای دیگر (۸) مجره یعنی کهکشان
را بدر فش کاویان تشیه کرده و گفته
است :

(۴) ص ۶۰۹

(۵) ص ۶۳۴

(۶) دیوان سعید سعد سلیمان —
چاپ طهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۵

(۷) دیوان حسان الجم افضل الدین
ابراهیم بن علی خاقانی شروانی - چاپ
طهران ۱۳۱۶ ص ۱۰۸

(۸) ص ۴۰۳

در ماوراء النهر یک نوع بارچه ابریشمی
رنگار نک بوده که حاشیه زربفت داشته و
کوفی هم بارچه ابریشمی زربفت بوده است
بس ازین شعر دقیقی که گوید :

بکردار در فش کاویانی
بنفش و شی و کوفی سراسر
می توان چنین نتیجه گرفت که در فش
کاویانی را وی از بارچه ابریشمی
رنگار نک وزربفت می دانسته است بالا اقل
از چیز رنگار نگی که آنرا از راندو دکرده
باشد .

قطران ارمومی در قصیده ای خطاب
سندوح می گوید :
بان کاوه من بودم نژند از دست ضحاکان
توا فریدون مراهر چون در فش کاویان کردی
درین شعر در فش کاویان را نماینده
سرافرازی و سر بلندی آورده است . ناصر
خر و نیز در تعبیر پیز رگواری و
سرافرازی همین نکته را آورد (۱) و
گفته است :

کوت فریدون و کجا کیقاد
کوت خجسته علم کاویان
معزی در فش کاویان را علامت فرخی
و فال نیک (۲) گرفته و گفته است :
گر خبر بودی فریدون را زرای فرخت
فال نگرفتی فریدون از در فش کاویان
در جای دیگر (۳) رایت سندوح را
در مقام مفاخرت بادر فش کاویان مقارنه
کرده است و آرزو کرده است که رایت
سندوح چون در فش کاویان شود :

(۱) دیوان قصاید و مقطوعات حکیم
ناصر خسرو چاپ طهران ۱۳۰۴ -

۳۱۷ ش. ص ۱۳۰۷

(۲) دیوان امیر الشراه محمد بن
عبدالله بنشابوری متخلص به معزی چاپ
طهران ۱۳۱۸ ص ۵۰۹

(۳) ص ۵۲۹

- بیستند گردن ایران میان
بیش اندرون اختر کاویان
۶۸۶: ۳
- بیستند گردن فراوان میان
بیش اندرون اختر کاویان
۷۵۲: ۳
- فراز نده اختر کاویان
فروزنده نخت و بخت کیان
۷۷۵: ۳
- بگردش سواران گودرزیان
میان اندرون اختر کاویان
۷۹۳: ۳
- بعد گفت: بهرام سالار طوس
که با اختر کاویان است و کوس
۸۰۴: ۳
- بعد نیمه کرد اختر کاویان
یکنی نیمه بکرفت و رفت از میان
۸۵۳: ۳
- همی رفت بیژن چو شیر زیان
بدست اندرون اختر کاویان
۸۵۴: ۳
- تو شو اختر کاویان را بدار
سبهد نیاید سوی کارزار
۸۸۲: ۴
- خر و شان و جوشان چو شیر زیان
میان سبه اختر کاویان
۹۰۰: ۴
- بیکویم بالار ایرانیان
چه داری پیای اختر کاویان
۹۰۱: ۴
- بیستند گردن ایران میان
بر افراد ختند اختر کاویان
۹۱۶: ۴
- بیستند گردن ایران میان
یاورد گیو اختر کاویان
۹۲۸: ۴
- بیامد بر اختر کاویان
بغنجر بد نیمه کردش میان
۱۰۳۶: ۴

در بر ه مریخ گرز گاو افریدون بدست
وز مجره شب در فشن کاویان الگیخته
جای دیگر (۱) آفتاب را بد فشن
کاویان مانند کرده و گوید:
جام را گنج فریدون خون بهاست
چون در فشن کاویان بر کرد صبح
۰۰

اینکه ابن خلدون گوید ببر روی
در فشن کاویان جدولی سحر آمیز بوده است
چنان می نماید تعریفی از بن نکته باشد
که ببر روی در فشن صورتی فلکی باشکلی
از ستاره ای نقش کرده بودندز برا فردوسی
در شاهنامه چندین جا به «اختر کاویان»
اشاره کرده است و همه جا اختر را مراد ف
بادر فشن آورده و همین نکته این حدس
را قوت می دهد که شاید ببر روی در فشن
کاویانی اختری بوده است که اهمیت و
شهرت خاص داشته چنانکه اختر اندک
اندک بجای در فشن بکار رفته است، اشعاری
که فردوسی اخترا در آنها معنی در فشن
واختر کاویان را مراد فشن کاویان
آورده اینست که پس ازین ذکر می کنم
ودرزیز هر بیت رقم اول اشاره بشماره
مجلدات چاپ بروخیم و رقم دوم صحایف
هر مجلدست:

ز دیباي بر مايه و بر نيان
بدان گونه گشت اختر کاویان
۴۸: ۱

بناه گوان پشت ایرانیان
فراز نده اختر کاویان
۲۳۲: ۱

یکنی نخت بر مايه اندر میان
زده بیش او اختر کاویان
۴۷۹: ۲

هان پنج موبد از ایرانیان
بر افراد ختند اختر کاویان
۵۵۸: ۳

صریعی هست که رنک درفش پادشاهان ارمنستان سرخ و زرد بوده است چنانکه کمال الدین علی بن محمد بن حسین بن نبیه مصری معروف با بن النبیه شاعر معروف واژوزرای ابویان شام متوفی در ۶۱۹ در شعر خود بدان اشاره کرده و در قطمه ای که شیخ الدین محمد بن حسن نواجی فاهری ادیب معروف (۸۵۹-۷۸۸) در کتاب مشهور حلبة الکمیت (۴) ازو آورده بدین گونه وصف کرده است :

والشقيق حمرا و صفرا

کان رایات شاه ارمن
اما اینکه درفش کاویان چنانکه
بیش ازین آورده ام بنا بر گفته
نویسنده گان مختلف از پوست بلنک با خرس
یاشیر و یا گوساله بوده باشد درست
نمی نماید زیرا چنانکه بیش ازین کتفم
و حساب کردم این درفش هشت ذراع
در دوازده ذراع یعنی چهار متر در شش
متر بوده است والبته چهار متر در شش
متر پوست بلنک با خرس یا شیر و یا گوساله
با اندازه ای منکین می شده که با وسائل
آن روز جابجا کردن آن بسیار دشوار
و شاید ناممکن بوده است .

چنان می نماید که چون بر روی
در فشهای ایران قدیم اشکال جانوران
مختلف را می کشیده اند چنانکه پس ازین
خواهد آمد این نویسنده گان شکل بلنک و
خرس و شیر و گوساله را با پوست آنها
اشتباه کرده و گفته اند که درفش کاویان
از پوست این جانوران بوده است .

فردوسی در قطعه ای که در آغاز
این مبحث آوردم وصف شاعرانه ای از
درفش کاویان دارد که قطعاً از مأخذ
بهلوی ساسانی گرفته است بدین گونه :

(۴) چاپ قاهره ۱۳۵۷ = ۱۹۳۸

ص ۶۷۳

چنانکه پس ازین خواهد آمد
بر روی در فشهای ایرانی تصویر جانورهای
مختلف از دودام بوده و نیز آفتاب و
ماه و ستاره را نقش کرده بودند و اختیار
کاویانی ناچار بدرفشی گفته می شده که
اختیار بر آن نقش کرده بودند .

در جای دیگر (۱) فردوسی این
بیت را گفته است :

سپهدار گودرزشان در میان
درفش از برش سایه کاویان
و درین بیت سایه را بعضی خاصی
نظیر را بیت یا درفش آورد است که
در جای دیگر نتوان یافت .
نظمی گنجوی هم در شرفنامه
اسکندری ذکری از درفش کاویان کرده ،
بیک جا (۲) می گوید :

بسی بر تراز کاویانی درفش
بنجوق بر زد برندی بنفس
جای دیگر (۳) گوید :
جهاندار در قلبکه کرد جای
درفش کیانیش بر سر پیای
٠٠

کذشته ازین اشاراتی که در
باره درفش کاویان در کتابهای ایران
هست در باره رنک در فشهای اشکالی
که در روی آنها هست نیز اشاراتی بسا
رسیده است . پیداست که کشورهای
همایه ایران یا سرزمینهای واپسی ایران
نیز در فشهایی بتقلید ایرانیان داشته اند
از آن جمله پادشاهان ارمنستان که
همواره دست نشانده ایرانیان بوده اند
ناچار درین زمینه نیز از ایرانیان بیرونی
می کرده اند و در شعر تازی اشاره

(۱) ج ۵ ص ۱۱۵۸

(۲) شرفنامه چاپ طهران ۱۳۱۶

ش . ص ۱۶۷

(۳) ص ۲۱۰



ازدهای بالدار روی بارچه در نقش بر جسته طاق بستان

شکل ماهی بوده و بارچه های سرخ و زرد و
بنفش بروآ و بخته بودند و بارچه آن از دیبا
و بر نیان یعنی بارچه ابر بشمین بوده و در
ضمن نقش خورشید نیز بر روی آن بوده
است.

فردوسی در جاهای دیگر شاهنامه از
در فشهایی وصف می کند که صور تهای
جانوران دیگر از دد و دام و حنی
جانوران خیالی و افانه آمیز بر آنها
بوده است و در چند جا انواع این در فشها
را می شارد . نخست جایی که هجیر
سباهیان ایران را برای سهراب وصف
می کند (۱) در باره هر یک از ایشان
ولشکریا نشان و در فش هر یک بیانی
می کند و من تنها اشاره را که در باره
در فش هر یک سروده است می آورم؛ درین

(۱) چاپ بروخیم ج ۲ ص ۴۲۸

چو آن بست بر نیزه بر دیده کی
بنیکی یکی اختر افگند بی
پیار است آنرا بدیسای روم
ز گوهر برو پیکر وزرش بوم
بزد بر سر خویش چون گردماه
یکی فال فرخ بی افگند شاه
فرو هشتزو سرخ بزد و بخش
همی خواندش کاویانی در فش
از آن بس هر آن کس که بگرفت گاه
 بشاهی بسر بر نهادی کلاه
 بر آن بی بها چرم آهنگران
 بر آ و بختی نوبنو گوهران
 زدیسای بر مایه و پر نیسان
 بر آن گونه گشت اختر کاویان
 که اندر شب تیره خورشید بود
 جهان را ازو دل برآمید بود
 بیداست که در فش کاویانی دارای متن
 زربفت و گوهر نشان بوده و بر سر چوبش

دوفشی بس بشت پیکر گراز
سرش ماه سبین و بالا دراز
چنین گفت کورا گرازه است نام
که در جنک شیران ندارد لگام
ازین اشعار پیداست که این اشکار
مختلف جانوران بر درفشها در جات
داشته چنانکه در فش زرد باشکل خورشید
که ماه بر سرش بوده و غلاف بنشش داشته
مخصوص شاه بوده و در فشی که نقش پل
داشته مخصوص طوس و نقش شیر بسر
در فش بنشش و گوهر نشان مخصوص گودرز
و «اخترا کاویان» با نقش ازدها مخصوص
رسنم و نقش گرک مخصوص گبو و در فش
زرد و سرخ و بنشش که شکل گراز داشته
و سرش ماه سبین و دارای چوب درازی
بوده مخصوص گرازه بوده است، و شاید
ازین داستان و بیان فردوسی بتوان چنین
نتیجه گرفت که هر خانواده تعییی که در
در بار ایران بوده در فش مخصوص بر تگی
خاص و باشکلی مخصوص داشته است که
شش شکل آن هارا که خورشید و پل و شیر
وازدها و گرک و گراز باشد فردوسی
درین فطمه خود آورده است.

جای دیگر (۱) که فردوسی وصف
از سران سپاه، کیخرو میکند در فشهای
هر یک را نیز می شارد و اینجا هم
اعماری را که در باره هر در فشیست می.
آوردم:

نخستین فریز بد پیشو
گذر کرد پیش جهاندار نو
ابا گرزو با تیغ وزرینه کفشن
بس بشت خورشید پیکر در فش
پیش باز گودرز کشاد بود
که گیتی برای وی آباد بود
در فش از بس بشت او شیر بود
که چنگش بگرزو بشمشیر بود

اشعار سه را هر در فشی را که می پیند
می برسد و هجیر خداوند آن در فش را
نام می برد:

بکی زرد خورشید پیکر در فش
سرش ماه زرین غلافش بنشش
بقلب سپاه اندرون جای کیست
ز گردان ایران و رانام چیست
بدو گفت کان شاه ایران بود
که بر در گهش بیل و شیران بود

زده بیش او پل پیکر در فش
بنزدش سواران زرینه کفشن
چنین گفت کان طوس نوذر بود
در فش لجما پل پیکر بود

بکی شیر پیکر در فش بنشش
در فشان گهر در میان در فش
چنین گفت کان فر آزاد گسان
سپهدار گودرز کشاد گبان

بکی نخت پرمایه اندر میان
زده بیش او اخترا کاویان
در فش بین ازدها پیکر است
بران نیزه بر شیر زرین سرست
هجری آنکهی گفت با خویشن
که گرمن نشان گو پل تن
بکویم بدین نیکدل شیر مرد
زرستم بر آرد بنا گاه گرد

بکی گرک پیکر در فش از برش
با بر اندر آوردہ زرین سرش
چنین گفت کان بور گودرز گبو
که خوانند گردان و را گبونیو

پرسید از آن زرد بردہ سرای
در فشی در خشان پیشش بیای
بگرد اندر ش زرد و سرخ و بنشش
ز هر گونه ای بر کشیده در فش



اژدهای بالدار در بارچه ابریشمی دوره ساسانی در موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن

سباهی ز گردان کوچ و بلوج
سگاندنه جنک مانند غوج
در فشی برآ ورده بیگر بلنک
همی از در فشن بیازید چنک
گز بدہ پس اندرش فرهاد بود
کزو لشکر خسرو آباد بود
بکی پیکر آهود رفشد از برش
بدان سایه آهو اندر سرش
گرازه سرتخمه گیو گان
بس او همی رفت با ویز گان
در فشی همی برد پیکر گراز
سپاهش کمندا فگن و رزم ساز
سوار ان جنگی و مردان دشت
بسی آفرین کردو پس در گذشت
دمان از پس بست پیکر همای
همی رفت چون کوه رفته ز جای
ازین قطعه نیز بر می آید که در فش
فریز شکل خورشید و در فش گودرز

پس بست شیدوش بد بادر فش
زمین گشته زان شیر پیکر بنفش
هزاران پس بست او سرفراز
عنان دار با نیزهای دراز
بکی گرک پیکر در فش سیاه
پس بست گیو آندرون با سیاه
در فش جهان جوی رهام بیر
برا فراشته نیزه اش سر با بر
نیزه پسر بود هفتاد و هشت
از ایشان نیزهای بر بهن دشت
پس هر یک اندر دگر گون در فش
همه بادل و تیغ وزر به کفش
پس بست گودرز گسته姆 بود
که فرزند بیدار گزدهم بود
بکی ماه پیکر در فش از برش
با بر اندر آورده تابان سرش
بس گسته姆 اشکش تیز هش
که بار ای دل بود و با مغز خوش

در فشی بسش پیکراو گراز
که گویی سپهرا ندر آرد بگاز
گرازه بود نام گرد دلیر
که بازی شمارد همی رزم شیر
در فشی بسش پیکر گاو میش
سواران بس و نامداران زین
گزین گوان شهره فرهاد راست
که گویی مگر با سپهراست راست
در فشی کجا پیکرش هست گرک
نشان سپهدار گبو سترک
در فشی کجا شیر پیکر بزر
که گودرز کشاد آرد بسر
در فشی بلنگست پیکر دراز
بسش ریو نیز است با کام و ناز
در فشی کجا آهوش پیکرست
که نستوه گودرز بالشکرست
در فشی کجا غرم دارد نشان
ز بهرام گودرز کشاد گان
همه شیر مردان گردوسوار
بکایک بگویم در از است کار
درین قطمه یاز فردوسی از نقش بیل
و خورشید و ماه و گور و بیرو گرازو گاو
میش و گرک و بلنک و آهو و غرم (میش
کوهی) یاد کرده است .
باز جای دیگر (۲) فردوسی می -
گوید :

هو اشد بسان برند در فش
ز تاییدن سرخ و زرد و بنفش
در فشی بکردار سرو سهی
پدید آمد از دور با فرهی
بکر دش سواران جوشوران
زمین شد بنفش از کران تا کران
بس هر در فشی در فشی بیای
چه ازاژ دها و چه پیکر همای
درین قطمه گذشته از اینکه باز
تصریع میکند در فش از برند سرخ و زرد
و بنفش بوده بنفش از دها و همای در روی

بر کشاد شکل شیر و در فش شیدوش
نیز شکل شیر داشته و در فش گیو سیاه و
با شکل گرک و در فش گودرز سر کودهم
با شکل ماه و در فش اشکش سر کرده
کوچ و بلوج با شکل بلنک و در فش فرهاد
با شکل آهو و در فش گرازه با شکل
گراز و نیز در فش دیگری با شکل همای
بعنی هفتاب بوده است .

باز جای دیگر (۱) تخوار لشکر یان
ایران و هریک از مرداران را برای فرود
چنین وصف میکند :

چنین با سخن داد دان ا نخوار
که بر تو نهانی کنم آشکار
چنان دان که آن پیل پیکر در فش
سواران و شمشیرهای بنفش
سر افزار طوس سپهبد بود
که در کینه بر خاش او بد بود
در فشی سربشت او دیگرست
چو خور شید تا بان برو پیکرست
برادر پدر تست با فرو کام
سبهبد فریبرز کاوس نام
بسش ماه پیکر در فش بزرگ
دلیران بسیار و گردسته
ورانام گشتم کیزدهم خوان
ترس زیوین و از استخوان
بسش گور پیکر در فشی دراز
بکر دش اندرش لشکر زم ساز
بنیز اندرش زنگه شاوران
دلیرانش گردان گند آوران
در فشی پس اوست پیکر چو ماه
تنش لعل و جعدش چومشک سیاه
ورا بیون گیو خواند همی
که خون با سمان بر فشاند همی
در فشی کجا پیکرش هست بیر
همی بشکنند زو میان هز بر
ورا گردشیدوش دارد بیای
که گویی همی اندرا آبدز جای



ازدهای بالدار سینی نقره که بتقیل دورة ساسانی در آغاز دوره اسلامی ساخته شده و در موزه ارمیتاژ در لین گرداست

شاهنامه مکرر بنوش ازد ها در روی
در فشن اشاره کرده و این در فشن را ازدها
فن در فشن» اصطلاح کرده است، از آن
جمله میگوید(۱) :

پدید آمد آن ازدهافش در فشن
شب تیره و روی گیتی بنوش
جای دیگر(۲) گوید:

در فشن بار دیگر اشاره کرده است .

در شاهنامه همه جا تصریح شده که
نقش در فشن رستم ازدها بوده و بهمین
جهة ازدهای بران در داستانهای ایرانی
هنوانی خاص دارد و حتی در آثار صنعتی
دوره ساسانی چه در روی نقره و چه در روی
بارچه و چه در روی سنگ نقش ازدهای
بالداری دیده میشود که بسیار مکرر شده
واحتمال بسیار میرود که از همین داستان
گرفته باشند. در هر صورت فردوسی در

(۱) ج ۴ ص ۹۳۶

(۲) ج ۴ ص ۹۴۲

از ده‌ها فش اشاره می‌کند :
 همان از ده‌ها فش در فش سیاه
 همی در کشد گفتی از چرخ ماه
 جای دیگر (۸) بنفش گاو اشاره
 کرده است :

زده هم برش گاو بیکر در فش
 سپر زرد و برگستوانش بنفش
 درین بیت دیگر (۹) بدروش
 بنفسی که روی آن نقش ماه بوده است
 اشاره می‌کند :

چو بر زدسراز که در فش بنفش
 مه نوشش ماه روی در فش
 در بیت دیگر (۱۰) باز بدروش بنفس
 که نقش ماه داشته باشد اشاره کرده است :
 شد اندر زمان روی چرخ بنفش
 بر از مه زبس ماه روی در فش
 درین بیت بار دیگر (۱۱) از در فش
 از ده‌ها فش بنفس یاد کرده است :

سبهدار با از ده‌ها فش در فش
 برو کرده از گرد گیتی بنفس
 در این بیت (۱۲) از در فش از ده‌ها فش
 سیاه یاد کرده است :

سپهبد بختان و رومی کله
 زبرش از ده‌ها فش در فش سیاه
 درین بیت (۱۳) بدروش از ده‌ها فش
 که زربفت و گوهر نشان بوده و سرش
 ماه زرین داشته اشاره می‌کند :
 همان از ده‌ها فش در فش دگر
 سرش ماه زرین بدرو گهر
 درین بیت دیگر (۱۴) بدروش بنفس

زدیبا یکی سبر پرده سرای
 یکی از ده‌ها فش در فشی بیای
 جای دیگر (۱) گفته است :
 یکی از ده‌ها فش در فشی بیای
 تو گفتی همی اندر آید ز جای
 و نیز جای دیگر (۲) میگوید :
 وزان رستمی از ده‌ها فش در فش
 شده روی خورشید تا بان بنفش
 و هم جای دیگر (۳) گفته است :
 همانکه یکی از ده‌ها فش در فش
 پدید آمد و گشت گیتی بنفس
 گذشته از شاهنامه در داستانهای
 ایرانی دیگر هم اشاراتی بنفشهایی که
 در روی در فشها بوده است کرده اند، از
 آن جمله اسدی در گر شاسب نامه (۴) بنفس
 او ده‌های سیاه و شیری که بر سرش ماه بوده
 اشاره کرده و گوید :

از آن کاژ ده‌ها کشت و شیری نمود
 در فشی چنان ساخت کز هردو بود
 بزرگ در فش از ده‌های سیاه
 ز بر شیر زرین و بر سرش ماه
 جای دیگر (۵) بدروشها گونا گون

اساره میکند :
 برو جش همه گونه گونه در فش
 ستاره همه تیغهای بنفس
 درین بیت (۶) باز بدروش رنگا -
 رنگ مانند پر طاؤس اشاره کرده است :
 هوا پر طاؤس گشت از در فش
 شداز تر گ و از تیغ هامون بنفس
 درین بیت دیگر (۷) بدروش سیاه

- (۸) ص ۱۰۱
- (۹) ص ۱۱۰
- (۱۰) ص ۲۴۷
- (۱۱) ص ۲۹۸
- (۱۲) ص ۳۳۲
- (۱۳) ص ۳۳۴
- (۱۴) ص ۳۳۴

- (۱) ج ۴ ص ۱۰۳۰
- (۲) ج ۴ ص ۱۱۳۵
- (۳) ج ۹ ص ۲۷۱۰
- (۴) چاپ طهران ۱۳۱۷ شصت ص ۶۳
- (۵) ص ۲۱
- (۶) ص ۸۰
- (۷) ص ۸۵



ازدهای بالدار وزن نای زن - سینی لقره که در حدود ۷۴۰ میلادی بقیه از نقره های دوره ساسانی ساخته شده و در موزه ارمیتاژ در لندن گردید.

<p>که نقشهای مختلف داشته است : زهر پیکری بود چندان در فش که از سایه شد روز تابان بنفس درین بیت (۳) بدر فشی اشاره کرده است که نقش بیل سبید داشته است : فراتش در فشنان چو شید بیکر ترازیده بیل سبید درین بیت دیگر (۴) در فش میاه را یاد کرده است :</p>	<p>که نقش شیر و غلاف زرین داشته است اشاره می کند : بکی شیر بیکر در فش بنفس بدادش همه زر غلاف در فش جای دیگر (۱) از در فشهای در فشنان چنین یاد کرده است : بر آمد ز هامون بچرخ بنفس در فشنده هرسو در فشنان در فش درین بیت (۲) یاد از در فشها بی کرده است</p>
--	--

بکی گرز بر کتف و نیخ آخته
در فشن فراز سر افراخته
و درین قطعه (۶) باد از در فشن او دها
فن سیاه و در فشن دیگری که نقش شیر
داشته است می کند :

در فشن دادا زدها فشن سیاه
جهان بهلوان خواندش اندر سیاه
دگر شیر پیکر در فشن بام
بداد و سپهبدش فرمودنام
فخر الدین اسد گرگانی هم در
و بس ورامین (۷) از نقش بیرو شیر و
گرگ و خوک و مرغ زرین و عقاب و
باز و طاووس و سیمرغ و شیری که در زیر
پای باز بوده و بر دیباي در فشن ساخته
بودند بدینگونه باد کرده است :

هوا چون بیشه دد بود پیکر
ز بیرو شیر و گرگ و خوک پیکر
چو سروستان شده داشت از در فشن
ذ دیباي در فشن مه در فشن
فراز هر یکی زرین بکی مرغ
عقاب و باز با طاووس و سیمرغ
بزر بار در شیر نکو رنگ
تو گفتی شیر دارد باز در چنگ
در ضمن باید در نظر داشت که و بس
ورامین ترجمه از متن بهلو بست که در
زمان ساسانیان فراهم شده . در جای
دیگر این کتاب (۸) پیکر مطلقاً بجای
در فشن استعمال شده است :

همانگه نای رویین در دیدند
سر پیکر بدو پیکر کشیدند
نظامی هم در شرق نامه چند جای از
نقشهای در فشها باد کرده است ، از آن
جمله (۹) در وصف آفتاب اشاره بدر فشن

شهر اندر افگند تن با سیاه
فرو زد بیماره در فشن سیاه
درین بیت (۱) بدر فشن زرین اشاره
می کند :

بی اندازه منجوق و زرین در فشن
همان چتر ها زرد و سرخ و بنفش
درین قطعه (۲) بدر فشن که از پرنده
ساخته شده و گوهر نشان بوده و روی پیل
می افراشتند و از بس سنگین بوده صد
تن آن را برمی افراشتند و نقش گرک روی
آن بوده که پیلی را روی شاخ خود گرفته
بوده است اشاره می کند :

در فشن در فشن دگر از پرنده
ز گوهر چوز اختر سپهربی بلند
که بر پیل کردند آنرا پیای
بعض مرد بر داشتندی ز جای
برو پیکر گرگی افراشتند
بنوک سرو پیل بر داشته
فراوان گهر زان در فشن بنفش
کشیدند در کاوایانی در فشن
درین بیت (۳) بدر فشن نریمان اشاره
کرده است :

در فشن نریمان ز بالای سر
فرو هشته از پیل گرز و سر
درین بیت دیگر (۴) باز از در فشن
باد کرده است :

ز خون پشت صندوق پیلان بنفش
شکسته تسبیره در یده در فشن
و بید است که این در فشن از چیزی
بوده که قابل دریدن بوده است .
درین بیت دیگر (۵) باز بادا ز در فشن
کرده است :

(۱) ص ۴۱۵

(۲) ص ۴۱۵

(۳) ص ۴۵۹

(۴) ص ۴۶۸

(۵) ص ۴۶۸

(۶) ص ۴۷۵-۴۷۶

(۷) چاپ طهران ۱۳۱۴ ش.ص. ۶۰

(۸) ص ۸۴

(۹) شرق نامه چاپ طهران ۱۳۱۶

ش.ص ۱۱۸

زدین کرده است :

زبس بر نیانهای زرین در فرش
هو اکننه گلگون و صحرابنفش

فرهنگ نویسان نیز مطالبی درباره
در فرش و در فرش کاویانی آورده است، از
آن جمله حافظ او بهی در تحفه الاحباب
که در ۹۳۶ تألیف کرده است گوید :

« در فرش یکی آنکه سراجان
و کفسگران را باشد و دیگر علامت بود
مثل علم لشکر، فردوسی گوید:
زبس گونه گونه سنان و در فرش
سپرهای ذرین و زرینه کفش »
محمد لادرمودا الفضلا (۴) که آن نیز در
قرن دهم تألیف شده است نخست در کلمه
اختر کاویان می نویسد :

« اختر کاویان و اختر کاویان کلاهها
بالفتح همزه و با کاف فارسی و وا در
لغت نانی موقوف یعنی رایست و علم
فریدون و آن از چرم بود که کاوی آنرا
روز خروج بر سر چوبی کرده و علم ساخته
بطلب فریدون بیرون آمده چون بفریدون
پیوسته و فریدون ضحاک را زنده گرفته و
آن علم چرمی را مبارک شمرده و بجامه
بوشیده و لعل و جواهر درون شانده آخر
همه سلاطین آنرا میمون گرفته و
باز آنرا مکلل و مرصنع بلمل و جواهر
بزیادت ساخته آخر الامر چون در عهد
خلافات امیر المؤمنین عمر رضی الفخر امان
مستخلص شده و یکی از لشکر اسلام آنرا
بغارت یافته امیر المؤمنین آنرا میان
مسلمانان قسمت کرده داد ». .

سبس (۵) در لغت در فرش مینویسد :
« در فشر، بالضم والفتح آن آلت
آهنین که سراجان و کفسگران و امثال
اینان دارند و بدان چرم را سوراخ کنند

(۴) چاپ کاتب پور ۱۸۹۹ ج ۱ ص ۷۶

(۵) ج ۱ ص ۳۹۶

که نقش مار داشته و بر نیان بنفش زر
اندود باشد اشاره کرده است :

چو کلنا کون کوت آفتا
کبودی گرفت از خم نیل آب
نکهبان این مار پیکر در فرش
زر اندود بر بر نیان بنفش
جای دیگر (۱) بدر فرش زرین اشاره
کرده است :

ستاده ملک زیر زرین در فرش
ز سیفورد بر تن قبای بنفش
درین قطعه (۲) از در فشی
از برند بنفش که پنجاه ارش داشته و
نقش از دها بر آن بوده و بر چم یعنی ریشه
سیاه داشته و نقش عقاب سیاه که پربالش
از نور بوده است بدین گونه باد می
کند :

نشان جسته بود از در فش بلند
که ماند از فریدون فیروز مند
بوقتی که آن وقت سازنده بود
فلک دوستان را نوازنده بود
بسی برتر از کاویانی در فرش
بنجوق بر زد برندی بنفش
صنوبر ستونی زینجه ارش
بپیراستن یا افته پسرورش
برو از دها پیکری از حریر
که بیننده را زوبر آمد نفیر
زده بر سر از جلد بر چم کلاه
چوبسر قله کوه ابر سیاه
بفرسنگها بود بیدا زدور
عقایی سیه پر و بالش زنور
شد آن از دها با چنان لشکری
بر بر چنان از دها پیکری
جای دیگر (۳) اشاره بدر فشها بر نیان

(۱) ص ۱۳۰

(۲) ص ۱۶۸ - ۱۶۷

(۳) ص ۲۹۶



سینی نقره ساسانی دارای نقش ازدهای بالدار در موزه ارمیتاژ لندنگرارد

گویند که در روز جنگ دارند، مثال حکیم
خاقانی فرماید:
ای بتوصاصب در فرش چتر فریدون ملک
وی بتوطا لر، نگین دست سلیمان دبن
وهم او ستاد معزی^(۱) این دو معنی
را بنظم آورده:
شاهی که بر زم کاویان داشت در فرش
گر زنده شود پیش تو بردار دکش
ای کرده دل خصم خلاف تو بنفس
مشتست دل خصم و خلاف تو در فرش
سوم برق بود، چهارم بمعنی درخش
آمد و چیزی را که درخشند بأشد در فشان
گویند وابن دو معنی را حکیم سنا بی بنظم
آورده:

(۲) در اصل: مغربی

برای دوختن و در ادات است: در فرش
بنفتح علم و آن آلت آهنین که کشکران
بردارند و گروهی بکسر دال خوانند.
بس از آن (۱) گوید: «در فرش کاوان و
در فرش کاویان رایت و علم فریدون و
کیفیت آن در شرفنامه شرح است».

عضدادوله جمال الدین حسین بن
فخر الدین انجو متوفی در ۱۰۳۵ در
فرهنهک جهانگیری^(۲) که در ۱۰۱۷
تألیف کرده است گوید:

«در فرش با اول مفتوح بغا، زده پنج
معنی دارد اول معروف است، دوم علم را

(۱) ج ۱ ص ۴۰۷

(۲) چاپ لکنهو = ۱۲۹۳ - ۱۸۷۶

ج ۱ ص ۳۴۶

چنانکه خود اشاره کرده است پیش ازین (۵) در کلمه کاوایی در فشن و کاوایی در فشن گوید:

« کاوایی در فشن و کاوایی در فشن نام علم فریدون بوده چه در فشن علم را گویند و کاوایان منسوب به کاوه آنکه است تفصیل این اجمال آنکه چون ضحاک بسلطنت نشست بعد از مدتی دو فضله (۶) بردوش او از رنج شیطان (۷) بیدا شد و آن بصورت دو مار در نظر مردمان در می آمد و درد میکرد و تسکین آن از مفر سر آدمی بود بدین واسطه خلق بسیار بحکم او کشته شدند و کاوه نام آنکه بود در صفاها و چند پسر اورانیز کشته بودند دو پسر ازو مانده بود قباد و قارن واژمدمتی نوبت باین دو پسر نزدیک رسیده کاوه از بینحال بسی طاقت شده در آن (زمان) حکیمی در صفاها بود بفات دانا و در انواع طلسمات ماهر و کاوه با او آشنا بود از خدمت او رفت و از ظلم ضحاک و کشتن فریدون (۸) خود شکافت کرد حکیم گفت که اگر تو اندک شجاعت داشته باشی من دفع این ظلم از تو میکنم کاوه گفت که من در خود این قدر جرأت نمی باشم در آن وقت کاوه چرمی از بوسی بیرون یا بلنک که آنکه در وقت کار بر میان می بندند در کمر بسته بود و آن حکیم ازو گرفت و صد درصد در ساعت سعد بر آن کشید و با کاوه گفت می باید که چون کسان ضحاک بگرفتن پسران تو بیاند این چرم را بر سر چوب کرده بگویی که داد از ظلم ضحاک چندان خلق بر توجع شوند که هیچ کس با تو مقاومت نتواند

(۵) ۱۹۷-۱۹۸ ص

(۶) در اصل چنینست و ظاهرا باید «سلمه» باشد
(۷) در نسخه خطی: «رنج سرطان»
(۸) در نسخه خطی «فرزندان»

در فشن در فشن هم از تیغ و میخ چنان شعله می زد که در جنگ تیغ پنج فوطه را نامند که در زیر دستار خود که ترکان آنرا دولته گویند بیچند حکیم فردوسی گوید:

«مه روی آهن گرفته بزر در فشن سیه بسته ببر روی زر»
بینی که درین مورد بنام سنایی آمده قطعاً ازو نیست و سنایی یعنی مقابله منظومه ای نسروده و ناچاراً بین بیت از منظومة دیگریست که مؤلف بخطاب بنام سنایی ضبط کرده است و چنانکه پس ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد که از اسدیست و بیت آخر که بنام فردوسی ضبط کرده در نسخه خطی از فرهنگ جهانگیری چنین آمده است:

«مه روی آهن همه تن سپر در فشن شبه بسته برب خود زر هم مؤلف فرهنگ جهانگیری (۱) در کلمه اختر کاوان و اختر کاوایان می نویسد: «اختر کاوان و اختر کاوایان در فشن کاوایان را گویند و شرح آن در ذیل لفت کاوه مرقوم شد».

پیش از آن (۲) در لفت کاوه نوشته است: «کاوه دو معنی دارد اولاً نام آنکه است مشهور و شرح احوال او در لفت کاوایان در فشن مرقوم شد حکیم خاقانی فرماید:

کاوه ام نیک ز نم بر سر بود (۳)
در د کان کوره سندان چه کنم
دوم نامه رامسک را خوانند (۴).

(۱) ج ۱ ص ۲۷۳

(۲) ج ۱ ص ۱۹۹

(۳) ظاهراً: پنک ز نم بر سرد بیو

(۴) در اصل چاپی چنینست و در یک نسخه خطی «نافه مشک را خوانند»

علاج این بکنم صد و یک در صد و یک در ساعت سعید (۴) کشیدند و آنرا بر علم نصب کردند درین نوبت که لشکر بجنك عجم آمدند ایشان در فرش کاوایانی را همراه رستم فرخزاد بجنك فرستادند بعد از آنکه ساروز جنک کردند لشکر عرب غالباً آمد در فرش کاوایانی گرفت و رستم کشته شد و آن چرم در فرش را با راه کرده بسلمانان قسمت نمودند».

حاج محمد قاسم بن محمد سروری کاشانی در مجمع الفرس که بسال ۱۰۲۸ تالیف کرده است در مادة اختصار کاوایان نوشته است:

«اختصار کاوایان یعنی علم کاوایانی که در فرش کاوایانی نیز گویند و منسوب است به کاؤه آهنگر دقیقی فرماید، شعر: ذروی توای سر فراز کیان
بر افروختی اختصار کاوایان».

در کلمه کاوه چنین آورده است: «کاوه نام آهنگر مشهور که در فرش کاوایانی منسوب است بآن و دیگر نافه مشک را گویند و این معنی بسیار غریب است و وفا بی می گوید که معنی نافه از نسخه محمد هندو شاه است».

اما در کلمه در فرش می گوید: «در فرش علم را گویند، منالش حکیم فردوسی، نظم:

ز گرد اندر آمد در فرش سیاه
سبهدارویسه بیش سیاه
دیگر آلتیست سراجان و لفظگران
راو در فرنگ بمعنی برق و روشنی نیز آمده چنانکه سیف اسفرنگی فرماید،
شعر:

آتش و آبست از در فرش ضمیرت
خون شده اندر مسام شیرینانی»
سپس در کلمه در فرش کاوایان گوید:

(۴) نسخه خطی «سعد»

کرد و بعداز مدتی که کسان ضحاک بگرفتن پسران کاوه آمدند او با آنچه حکیم و صیحت کرده عمل نموده مردم برو جمع گشتند و اورا بسرداری پذیرفته با مردمان ضحاک جنک کرده بعضی را گشتند و بعضی را گریزانیدند و هم چنین بر سر داروغه اصفهان رفته اورا بقتل آوردند چون این خبر بضحاک رسید لشکر بجنک کاوه فرستاد کاوه با ایشان جنک کرده همه را منهزم گردانید الفصه هر لشکر که بجنک او می آمد چون چشم ایشان بر آن چرم علم چرمی می افتادند همه منهزم می گردیدند تا آنکه آخر کاوه فریدون را از پادشاهی برداشت و با ضحاک جنک کرده اورا بگرفت چنانکه در تواریخ مرقوم است و فریدون چرم را بفرمودتا وضع (۱) ساختند و آنرا کاوایانی در فرش نام نهادند در فرش کاوایانی نیز می گویند بعد از سلاطین فریدون هر کس (۲) جواهر نفیس بر آن می افزو و چنانچه تمام مقومان از بها کردن آن حاجز آمدند و هم چنین سلاطین عجم آنرا عزیز می داشتند و در هر جنگی که آن علم می بود البته فتح از آن لشکر بود تازمانی که لشکر اسلام متوجه فتح ملک عجم گشت و در چند جنک لشکر عجم غالباً آمدند و ابو عبیده تقی (۳) که سردار لشکر عرب بود کشته شد چون این خبر بدینه معظمه رسید سلمان فارسی گفت که شکست شما بجهة در فرش کاوایانی بوده گویند که تمام مردم در دفع آن حاجز آمده استفاده بحضور امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام بردند آن حضرت فرمود که من

(۱) در نسخه خطی «مرصح»

(۲) در نسخه خطی «بعداز فریدون

هر کس از سلاطین»

(۳) در اصل «سقفو»

روشیدی بگفته فخری استشهاد کرده مراد شمس الدین محمد فخری اصفهانی مؤلف کتاب معیار جمالی در عروض و بدیع و لفست که در ریبع الثانی ه ۷۴ بنام جمال الدین ابواسحق اینجو تالیف کرده و در بع چهارم آن لغات را بترتیب قوافی آورده و بهر قافیه قطعه‌ای در مدح مددوح خود سروده است از آن جمله در کلمه کاو (۳) گوید:

«کاو مرد دلیر و مبارز ، کاو کاویدن چیزی یا چاهی»
و سپس در قطعه ذیل آن این بیت را سروده است :

«گر کاوه صیت شو کوت و مردیش بشنود برخویشن د گر تنه هیچ نام کاو»
و پیداست که کاو را درین بیت به معنی دلیر و مبارز آورده است و اینست که مؤلف فرهنگ رشیدی کاوه را مشتق ازین کلمه گرفته است.

محمد حسین بن خلف برهان تبریزی در کتاب معروف برهان قاطع (۴) که در ۱۰۶۲ یا یان رسانده است نیز نخست در کلمه درفش می‌نویسد:

«درفش بکسر اول و فتح ثانی و سکون فاوشین افزار بیست که کفش دوزان و امثال ایشان را و علمی را نیز گوبند که در روز جنک بر با می‌کنند و یرق را نیز گفته اند و به معنی فروغ و روشنی و چیزی که در خشان باشد و فوطلای که در روز جنک بر

Shams i Fachrî Ispahânenesis (۳)
Lexicon Persicum edidit Carolus Salemann, Casani 1887-p-109
ربع چهارم از معیار جمالی تالیف شمس الدین محمد فخری اصفهانی ... بسمی و اهتمام کارل زالمان در شهر قزوین سنه ۱۳۰۳ ص ۱۰۹

(۴) چاپ کلکته ۱۸۳۴ = ۱۲۵۰ ص ۳۲۲

«درفش کاویان علم فریدونست که منسوب بکاوه باشد و شرح آن در تواریخ مسطور است مثالش امیرمعزی، شعر : گرفربدون راخبر بودی زرای فرخت فال نگرفتی فریدون از درفش کاویان و آنرا اختر کاویان نیز گویند و در موبد الفضلا درفش کاوان نیز آمده». عبدالرشید حبینی رشیدی تنوی مدنی در فرهنگ رشیدی (۱) که در ۱۰۶۳ پیا یان رسیده است نخست در کلمه درفش گوید:

«درفش بالضم وفتح راء پارچه فماش سه گوش بزر منقش گردده که بر سر علم و خود بندند و یرق نیز گویند و درفش از آن می‌گوبند که می‌لرزد ، فردوسی گوید، بیت : هه روی آهن گرفته بزر

درفش سیه بسته برخود بر و نثر حجام و آلت سراجان و کفشکران که بدان چرم سوراخ کنند و بعد از آن سوزن گزارند و آلت سر نیز که بدان گاو و خر را ندو بمعنی برق درخش است نه درفش».

اند کی بعد می‌گوید : «درفش کاویان بعنی علم کاوه آهنگر که برای فریدون ترتیب داده بود».

سپس (۲) در کلمه کاوه چنین آوردہ است : «کاو کاویدن و کاوندن و امر بکاویدن و شجاع و دلیر و کاوه نام آهنگری که بر ضحاک خروج کرد و فریدون را بر تخت نشاند و ها برای نسبت بشجاع، فخری گوید، بیت : گر کاوه صیت دولت و مردیت بشنود برخویشن د گر تنه هیچ نام کاو».
اینکه درین مورد مؤلف فرهنگ

(۱) چاپ کلکته ۱۸۷۲ ج ۱۱۱ ص ۱

(۲) ج ۲ ص ۱۲۳

بود فتح می شد گویند حکیمی در صفاها ن
صد در صدی ساعت سعد بر آن کشیده بود
و بعضی گویند شکلی از سوختگیهای آتش
در آن بهم رسیده بود که این خاصیت
داشت و فریدون بعد از کشتن ضحاک آنرا
مرصم کرده بود و به رجا که می رفت
البته فتح می کرد تا در زمان خلافت عمر
بدست مسلمانان افتاد و آنرا پاره پاره
کرده قست کردند».

سپس (۳) در مادة کاوه و کاویانی

در فشن گوید:

«کاوه بفتح واو نام آهنگری بوده
مشهور که فریدون را پیدا کرد و بر سر
ضحاک آورد و در فشن کاویانی منسوب
باوست و نافه مشک رانیز گویند. کاویانی
در فشن، علم فریدون است منسوب بکاوه
آهنگر چه آن بوستی بوده که کاوه در
وقت کار کردن برمیان خود می بسته».
عبدالقادر بغدادی در لغت شهنامه (۴)
که در ۱۰۶۷ بزبان ترکی تألیف کرده
است در کلمة در فشن شرحی دارد که ترجمه
آن بدین گونه است:

در فشن چهار معنی دارد نخست آنکه
که کفش دوزان و سراجان بکار دارند
چنانکه میر خسرو گفته است:

پیشش خارجوبی نیم نیمی
خلبده چون در فشنی درادیمی
دوم امر واسم مصدر از در فشیدن
است:

پدید آمد آن از دهافش در فشن
شب تبره و روی گیتی در فشن
در فشیدن بمعنی در خشید نست چنانکه
نظامی گفته است:

(۲) ص ۵۷۱

'Abdulqâdiri Bagdâdensis (۴)
Lexicon Sâhnâmianum edidit
Carolus Salemann - Petropoli
1895- p. 89

بالای دستار و خود که بترا کنی دوله گویند
ییچند».

سپس در کلمة در فشن کاوان چنین
نوشته: «در فشن کاوان با او بالف کشیده
علم فریدون است و منسوب بکاوه آهنگر
و شرح آن در اختر کاویان مذکور شد».
و پس از آن در کلمة در فشن کاویان
گوید: «در فشن کاویان با بایای خطی بالف
کشیده همان در فشن کاوان است که علم
فریدون باشد».

چنانکه خود اشاره کرده است پیش
ازین (۱) در اختر کاوان چنین آورده است:
«اختر کاوان با کاف و واو بر وزن
افسر شاهان مخفف اختر کاویان است که
نام علم افریدون باشد و آن کاوه آهنگر
بود و بادشاهان عجم بعد از شکست ضحاک
آنرا بر خود شکون گرفته بودند و آن
چرمی بود که کاوه آهنگر بوقت کار
کردن برمیان خود می بست گویند حکیمی
بوده است در علوم طلسمات بغايت ماهر
شكل صد در صدی بر آن نقش کرده بود
و بعضی گویند شکلی از سوختگیهای آتش
در آن چرم بهم رسیده بود که این خاصیت
داشت یعنی در هرجنک که آن همراه بود
البته فتح می شد و آنرا مرصع کرده بودند
و در زمان حضرت رسالت بنای صلمع بدست
همانان افتاد آنرا پاره پاره کرden و
بر مسلمانان قسمت نمودند».

پس از آن (۲) در مادة کاویانی در فشن
می نویسد:

«کاویانی در فشن مخفف کاویانی
در فشن است که در فشن کاویانی باشد و
آن علم فریدون بوده منسوب بکاوه
آهنگر و آن چرمی بود از بست بلنک
با بست بز که کاوه در وقت کار کردن
بر میان می بست و در هرجنک که آن همراه

(۱) ص ۴۱

(۲) ص ۵۷۰

تاکید نسبتست مانند خسروانی و کیانی و درین ایيات آن وجه مشرح ذکر شده است...»

سبس ده بیت شاهنامه را که در باره همین داستان کاوه و فریدون و درفش کاویا نیست آورده و بس از آن (۱) در کلمه کاوه میگوید :

«کاوه نام آهنگریست که در زمان ضحاک بوده دو پرش را برای دفع بیماری وی میخواستند بکشند وی بر ضحاک بیدون آمد و او را هلاک کرد فریدون را پیادشاهی برداشت و درفش کاویانی منسوب باوست».

عبداللطیف بن عبدالله کبیر که از ادبای هندوستان بوده و ظاهرآ در قرن گذشته میزیسته است در کتاب لطائف، اللئات (۲) که فرهنگ لغات مشنوب است در کلمه درفش مینویسد :

«درفش ف . علم سپاه و آلتی که کفش و موزه بدان دوزند و آن اینان سختیان که آهنگران در پیش آویزند تا آتش جامه ایشان را نسوزد و درفش کاویان نزد اهل فرس از کاوه آهنگر که فریدون را برورد مشهور است . حکیم فردوسی گوید ، بیت :

بیش اندرون کاویانی درفش
جهان زو شده سرخ وزرد و بخش
تیکچند بهار از لفت نوبسان هندر کتاب
بهار عجم (۳) که در ۱۱۵۲ تألیف
کرده است در مادة اختر کاویان می-

نویسد :

«اختر کاویان عبارت از درفش کاویان که کاوه آهنگر برای فریدون

در فشبden تیغ آینه تاب

زده خنده بر چشم آفتاب
سوم بمعنی علم و سنجاق است و مشتق از معنی دو مست چنانکه ازین وجه آشکار شود :

بکی بر نهاده ز پروزه تخت
در فشی در فشان بسان درخت
سرش ماه و رین و تو غش بتفش

بزر بافته بر نیانی در فش
اصل آن علم در فش فریدون بوده که بعدها بدرفش کاویانی مشهور شده و سبس بهر علمی اطلاق کرده اند و اصل آن این بود که ضحاک را بر هر دوش عارضه ای بشکل مار ظهور کرده بود که درد بسیار میکرد و راحت ازو گرفته بود و برای فرونشاندن درد مغز آدم بکار میبردند و هر روز دو تن میکشند اتفاقاً نوبت پیشان کاوه آهنگر افتاده بود که ایشان را بکشند کاوه در علم نجوم و وفق و خواص مهارت داشت برای هلاک کردن ضحاک رصد کرد و ساعت را برای قهر و ظفر برو مناسب یافت و با آماده کردن وسیله مشغول شد و این صورت را بر سختیان نقش کرد و فریاد داد خواهی برداشت و مردم را پیشواشد و آن باره سختیان را بر سر نیزه کرده و علم قرار داد و گروهی گرد آمدند و فریدون را باری میکردند و بر ضحاک ظفر یا فتندو اورا هلاک کردند و فریدون را بشاهی نشاندند و آن علم را بغال نیک کر فتند و گوهر نشان کردند و آراستند و هر گاه دشمنی روی میآورد با خود میبردند و منصور و مظفر میشدند و هر بادشاه آنرا بزرگ میداشت و بگوهرهای گوناگون میآراست و نازمان یزد کرد که آخرين بادشاه ایران بود بگوهرهای بسیار آراسته بود و در واقعه قادسیه نصب مسلمانان شد و کاویانی الف و نون آن برای

(۱) ص ۱۸۵

(۲) چاپ کانبور ۹۵ ص ۱۹۰۵

(۳) چاپ لکنبو ۱۹۱۶ = ۱۳۳۴

و و او مو قوف بمعنی رایت (۲) و علم فریدون و آن از چرمی بود که کاوه نام آهنگر روز خروج کار آنرا بر سر چوبی کرده علم ساخته و بطلب فریدون بیدون آمده و چون بفریدون بیوسته و فریدون ضحاک راز نده گرفته و آن رایت چرمی را مبارک شمرده و بجامه پوشیده و لعل و جواهر درون شانده آخر همه سلاطین آنرا همابون گرفته لعل و جواهر در آن زیادت کرده آخر الامر چون در عهد دولت و خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب خراسان مستخلص شده و یکی از لشکر اسلام آن رایت را بغارت یافته امیر المؤمنین آنرا میان مسلمانان قسمت کرده و آنرا رایت کاویانی و رایت کاویان نیز گویند».

بس از آن (۴) در ماده درفش می تویسد :

« درفش بفتحتین آنچه بآن چرم را سوراخ کنند کف شگران دارند و بضمین علم در فشان و بارچه قماش سه گوشه که بزر نقش کرده بر سر علم و خود بندند و فوته که بزریر دستار خود تر کان پیچند و بمعنی برق .

درفش کاویان بضمین روشن و تابان شدن و کشتن و رایت و علم فریدون درفش کاویان مثله » .

جای دیگر (۵) می تویسد : « رایت کاویان علم فریدون » .

باز جای دیگر (۶) گوید : « کاویانی بکاف فارسی بمعنی درفش کاویان .

کاویانی درفش نام علم فریدون و

ساخته بود، درویش واله هروی در تعریف سفینه :

گویی برهم اهل تناسخ ظهور کرد با پوست باره اختر میمون کاویان

طالب آملی :

زند خنده از یعن آنار علوی سرخامه بر اختر کاویانم »

بس از آن (۱) در ماده درفش کاویان

و درفش کاویانی گوید :

« درفش کاویان بالکسر معنی که بیرق بدان بندند و آن بارچه سه گوشه بود که بر سر نیزه بندند، حضرت شیخ :

شب هجران سباء درد را سور جزین تو درفش کاویان از ناله مشکین بردندما

سراج الشمرا نوشت که درفش اینجا هیچ کار نمی کند ظاهراً جناب شیخ چون خیلی معتقد کلام قدیمات و متاخرین مطلع

وجود نمی گذارد گاه گاهی از راه تشه لفظ باستانی در غزل می آورد، انتهی و

صاحب احراق حق ابطال این نوده و گفته این لفظ باستانی نیست در اشعار متاخرین بسیار است و خصوصیت بکلام

قدمدار دو با آنکه خودش در کتاب

نر (۲) اهتمام بلیغ در منع آوردن لفظ غریب کرده .

درفش کاویانی - درخشی که کاوه آهنگر برای فریدون ساخته بود و

فریدون یعن آن بر ضحاک ظفر یافت ». مؤلف شمس اللغات (۲) که نام خود را نیاورده و کتاب خوبیش را در ۱۲۹۰ در هندوستان بوای مستر جوزف بریتو جویز نام انگلیسی تالیف کرده است در

ماده اختر کاویان می تویسد :

« اختر کاویان بالفتح و با کاف فارسی »

(۳) دراصل : راست

(۴) ج ۱ ص ۳۱۷

(۵) ج ۱ ص ۳۴۲

(۶) ج ۲ ص ۱۴۵

(۱) ج ۱ ص ۴۲۶

(۲) چاپ بیتی ۱۳۰۹ ج ۱ ص ۲۷۵

« کاویانی در فشن علم فریدون منسوب بکاوه آهنگران چرمی بود از پلنک که کاوه وقت کار کردن بر میان می بست فریدون بعنه ضحاک آنرا بر علم بسته بود بعد از فتح آنرا بجهاهر مرصع کرده از بر هان و سراج » .

محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی در کتاب بر هان جامع (۴) که در ۱۲۶۰ بیان رسانده است در ماده اختر کاویان و واختر کاویان می نویسد: « اختر کاویان اختر کاویان چو افسر شاهان و خاکیان بمعنی کاویانی در فشن کما مر » و سپس در حاشیه این بیت خاقانی را شاهد آورده است:

گو رایت بو المظفری بین آنکه اختر کاویان ندیدست » .

در کلمه کاوه هم می نویسد: کاوه چو باوه ۱۰۲: نام آهنگری بود مشهور که در فشن کاویانی باو منسوب است، ۲ نافه مشک» و در حاشیه این بیت خاقانی را شاهد آورده است:

کاوه ام پنک زنم بر سردیو در د کان کوره و سندان چه کنم در کلمه در فشن هم می نویسد: « در فشن بکسر اول همچو درخش ۴، ۱: چرموز معروف کفاشان، ۲: علمی که در جنک بر پا کنند، ۳: فروغ و درخش که در فشنیدن بمعنی در خشیدن و تا بید نست و در فشن را را بمعنی تابان و بمعنی لرزان نیز گفته اند، ۴: فوطه که بر بالای دستار و کلاه خود پیچند و بترا کمی دبوقه گویند و در فشن کاویان و کاویان علم فریدون که در اختر کاویان مذکور شد » .

رضنا قلی خان هدایت امیر الشعراء لله باشی در فرهنگ انجم آرای ناصری (۵) نخست در کلمه اختر کاویان مینویسد:

(۴) چاپ تبریز ۱۲۶۰

(۵) چاپ طهران ۱۲۸۸ ق.

در فشن علم را گویند و کاویانی منسوب بکاوه آهنگر بود که واضح آن علم بود ». سپس (۱) می گوید:

« کاوه بکاف فارسی آهنگر است مشهور برای قتل ضحاک سرغنه غوغای شده فریدون را اختبار کرده ها برای نسبت است بشجاع، فخری گوید: کر کاوه صیبت دولت و مردمیت بشنود بر خویشتن دگر ننهد هیچ نام گاو در فشن کاویانی بد و منسوب است. کاویان بکاف فارسی علمی که کاوه آهنگر بوقت ضحاک بر فریدون افراخت. کاویانی در فشن مثل کاویانی در فشن که گذشت ».

محمد غیاث الدین بن جلال الدین بن شرف الدین در کتاب غیاث اللغات (۶) که در ۱۲۴۲ بیان رسیده است در کلمة در فشن می نویسد:

« در فشن بضم اول پارچه قماش سه کوش که بزر نقش کرده برس علم بندند و چون بمعنی در فشنیدن لرزیدن است این رانیز در فشن از آن گویند که از بادمی لرزد و آلتی است که بدان در چرم سوراخ کشند آنرا بهندی سنانی گویند از رشیدی و سراج و صاحب مدار و مؤید نوشته که بفتحتین آلتی که بدان در چرم سوراخ کشند و بضم اول وفتح ثانی بمعنی علم و نشان لشکر و در جهانگیری بهردو معنی بفتحتین و بکسر اول وفتح ثانی نیز آمد و در بر هان بکسر اول وفتح ثانی آلت چرم دوزان و علم فوج ».

بس از آن (۳) در ماده کاویانی در فشن گفته است:

(۱) ج ۲ ص ۱۴۶

(۲) چاپ بمنی ۱۲۹۷ = ۱۸۸۰

ص ۱۷۳

(۳) ص ۳۵۱

در فشن کاویان نامش مشهور است
یعنی علم متعلق بکاوه و کاوه بکاف
پارسی دلیری بوده گاوزور و پرقوت و
شهر سپاهان که سراسر سپاه ایران در آن
شهرجا و مقام داشتند و استعداد جنک و
آلات حرب در آنجا ساخته و پرداخته
می شد در دست او بود در آن زمان که
ضعاك تازی برادرزاده شداد عاد حبیری
بحکم عم خود بر جمیشید جم خروج کرد
و غلبه یافت ظلم و بیداد او از حد گذشت
و بفرزندان مردم در آن ویخت مردم سپاهان
داوری بکاوه برداشت کاوه خروج کرده
پوست پاره از نطع که در پیش کرداشت
بر سر چوبی کرده داد خواه شد جماحتی
ابوه بر گرد وی جمع آمدند و تابع رای
وی شدند در آن زمان ضعاك بن علوان
که عجم مردانش میخوانند در حدود
بابل بسر میرد کاوه براهنایی ایرانیان
فریدون را که در نزد مادرش فرانک
بنهان و در لاریجان در پیشه مخفی و به شیر
گاو پرورش یافته بسود پیدا کرده
پیادشاهی برداشته بر سر ضعاك آمدند
واورا از میان برداشتند و در چاه دماؤند
در آن ویختند تا بر مرد چه چاه دماؤند معدن
کو کرد است و آن در فشن را ایرانیان
بفال همابون گرفته جواهر بسیار بر آن
نسب کرده تازمان اسلام معزز می داشتند
و در فشن کاویان از شاهد مستقی است ،
بدھرچون علم کاویان خجسته بفال .

سپس در کلمه کاوه مینویسد: کاوه
بروزن ساوه نام مردیست که در شهر-
سپاهان که لشکر ایران در آن جمع و
از آنجا بهر جا مأمور میشده اند ریاست
ارباب صنعت اسلحه رزم داشته جباخانه
که زره و متفرو آلات جنک می ساخته اند
در دست او بوده و با سلسله پیشدادیان
ارادت و اعتقاد صادقانه داشته بعد از
غلبه ضعاك علوانی بر جمیشید جم و هلاکت

«اختر کاویان مخفف اختر کاویان است و در
حروف کاف فارسی نوشته خواهد شد .»
سپس در ماده در فشن می نویسد: «در فشن
با اول مکسور رواه مفتوح دست افزار است
که کفش دوزان و امثال ایشان بدان کار
کنند و آن معروف است و دیگر بمعنی علم است
که در روز جنک بر پامی کنند امیر معزی در
این ریاضی هر دو معنی را اراده نموده:
شاهی که بزم کاویان داشت در فشن
گر زنده شود پیش تو سر دارد کفش
ای کرده دل خصم خلاف تو بنشش
مشت است دل خصم و خلاف تو در فشن
و در فشن در اصل بارچه بوده از قماش
سه گوشه که بزر منتش کرده بر سر علم و
کلام خود می بسته اند و بترا کی بیرق گویند
و آن بارچه همیشه از باد در چنبش بوده
می لرزیده یک معنی آن نیز لرزیدن است
حکیم فردوسی گفت: :

هم روی آهن گرفته بزر
در فشن سیه بسته بر خود بر
در جهانگیری بمعنی برق آورده
صاحب بر هان نیز پیروی او کرده و بیت
حکیم اسدی را سند دانسته:

در فشن هم از تیغ و میخ
چنان شعله میزد که در جنک تیغ
ورشیدی گفته بمعنی برق در خش است نه
در فشن و در فشن بمعنی لرزان است و بر
این قیاس در فشن بمعنی لرزد سراج الدین
راجی گفت: :

دل من ز هجر تو ای بی همال
در فشن چواز باد صرصنهال
خاجوی (۱) کرمانی نیز گفت: :
قطب دین شاه تهمتن که ز سهمش خور شید
بد رفشد چوبکف قبضه خنجر گیرد
و در فشیدن مصدر آن است و بمعنی لرزیدن
است و بمعنی فشانده و در افغان بالف
باید نوشت یا در فشن باید خواند .

(۱) در اصل چنینست بجای «خواجو»

سابقه معلوم شد که بهلوانان را گاو و گو و گیو و گودرز بلاحظه شجاعت نام بوده شمس الدین فخری اصفهانی که فاضلی است شاعر و فرهنگی نکاشته و شواهد آن هم از اشعار اوست در مدح مددوح خود گفته :

گر گاوه صیت زورت و مردیت بشنود
برخویشتن دگر تنه هیچ نام گاو
واگراین نام با کاف هربی بودی فاضلی
شاعر صاحب فرهنگ باین وضوح بیان
نفرمودی چه اگرچنین نباشد و کاف هربی
خوانده شود شعر هیچ معنی خواهد داشت
اینک معیار جمالی و این قطمه حاضر است
این اسم بکاف هربی مانند قابوس و شمسکیر
بعنی مشهور غلط است و خطای مشهورو
سالها بتقلید خوانده اند و در شرفا نامه
احمد منیری که فرهنگی است معروف و
جامع آن ابراهیم فاروقی و اسبق و
اقدم بر صاحب فرهنگ جهانگیری و سروی
ورشیدی و برهان بوده و نام آن در
جهانگیری و سایر لغات مرقوم است گاوه
رادرسک گاو و گو و گیو و گازر و گیسو
در حرف کاف پارسی آورده و بعد ازاو
بر متأخرین مشتبه و ملتبس گردیده و تحقیق
نموده اند و چون در پارسی بعضی کلمات
و حروف که در تکلم و تلفظ قریبند با یک
دیگر تبدیل می یابند گاوه را گا به و گای
نیز میگویند و علم را علم گاویانی و گایانی
گفته اند.

گاویانی در فرش در فرش علم است و
منسوب بگاوه است و این در فرش همیشه
ما یه فتح و ظفر برای سپاه عجم بوده تادر
زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در میانه عرب و عجم مغاربی روی نداد در
روز گار خلافت هر بن الخطاب ممتازات
عرب و عجم قایم و ثابت گردیده و ابوبیده
تفقی سردار عرب کشته شد و خبر بیدینه
رسید سلمان پارسی رضی الله عنہ که پیری

جمشید ظلم و بیداد ضحاک اهالی ایران
را بستوه آورده و بدودل بد کرده بودند
و چاره نداشتند او نیز از ایرانیان آسوده
دل نبود چون فریدون بن آتبین از
فرانک بزاد در لارجان مازندران در بیشه
بشبیر گاو پرورش یافت تا بعد رشد رسید
وضحاک بروی دست نیافت هواخواهان
در انتظار خروج او بودند گاوه بادانائی
که صاحب علوم غریبه بود آشنایی گرفت
و بر نظمی از چرم شکل صدر صد بر نکاشت
و بگاوه سپرده بد و گفت که این را علی
بازار که با هر که رو برو شوی غالب
گردی اگر از نژاد جمشید تنی بیدا کنی
کارها رویق خواهد گرفت گاوه پران
خود قارن و قبادر ابتغیر یک سپاهیان سپاهان
مامور نموده و با گماشتن گان ضحاک معاربه
کرد و با رایت منصور سپاهی موفور بری
آمده فریدون را آگاه کرد گرزی بتکی
سر گاوه برای او ساخته خروج گردند و
ضحاک را گرفته در چاهسار کوه دماؤند
نگونسار گردند و فریدون استقلال یافت
و گاوه را بسپاه ایران بتغیر بوز نطبی
که بعد قسطنطینیه نام یافته فرستاده مدت
بیست سال گاوه بسپهalarی و فتح بلاد
برداخت و حکومت شهر سپاهان خاصه وی
گردید و هم چنین گرشاسب بتغیر
مفوستان و چین مأمور شد، خاقانی بتغزیبی
در این معنی در اشعار خود گفته :

چون بیکی پاره پوست مملکت تو ای
گرفت

غبن بود در دکان کوره و دم داشتن
هم او گفته :

گاوه که داندزدن بر سر ضحاک بتک
کی شودش بای بند کوره و سندان و دم
حاصل در تواریخ و شاهنامه گاوه
نویسنده و کاف عجمی و عربی مبهم
مانده ولی پارسی دان داند که گاو بدن
مصدر اسام گاوه نگردد و از مقدمات

گویی بر فهم اهل تناسخ ظهور کرد
با پوست پاره اختر میمون گاویان
گویند آن چرمی بوده که گاوه نام
آنگر هنگام کار در خوبشتن بیچیدی روز
خروج گاوه آنرا بر سر چوبی کرده و علم
ساخته و بطلب فریدون بیرون آمد و چون
فریدون پیوسته و فریدون ضحاک راز نده
گرفته و آن رایت چرمی را مبارک شمرده
و بجامه پوشیده لعل و جواهر در آن
نشانده آخر همه سلاطین آنرا همای و ن
گرفته لعل و جواهر در آن زیادت کرده
آخر الامر در همه دولت و خلافت امیر
المومنین آنرا میان مسلمانان قسمت کرده
و آنرا رایت گاویانی و رایت گاویان نیز
گویند. ن ک ب .

بس از آن (۳) در درفش و درفش
گاویان و درفش گاویان گوید :

«درفش باول مکسور رای مفتوح.
ف. دست افزاری است که کفش دوزان
و امثال ایشان بدان کار کشند و آن معروف
است و دیگر بمعنی هلم است که در روز
جیک بر پای کشند امیر معزی درین رباعی :
هر دو معنی را اراده نموده ، رباعی :
شاهی که بزم گاویان داشت درفش
که زنده شود بیش تو بردارد کفش
ای کرده دل خصم خلاف تو بنفس
مست است دل خصم و خلاف تو درفش
و درفش در اصل پارچه بوده از
قماش سه گوش که بزر منقش کرده بس
سر هلم و کلام خود می بسته اند و بترا کی
یعنی گویندو آن پارچه همیشه از بادر
جنیش بوده می لرزیده یک معنی آن نیز
لرزیدن است حکیم فردوسی گفتة :

همه روی آهن گرفته بزر
درفش سیه بسته بر خود بس
درجها نگیری بمعنی برق آورده
صاحب بر هان نیز بیروی او کرده و بیت

صخره و مجرب بوده تائید رایت گاویانی
دانسته داشت حقیقت امر را اظهار نمود
استعانت از حضرت مدینه علوم رسول و
زوج بتول علی بن ابی طالب علیه السلام
خواستند شکل صد و یک در صد و یک در ساعت
سعد کشیده بر رایت اهالی اسلام نصب
کردند و در این ایام هجم در فرش گاویانی
را که بجواهر گران بها مرصع بود با
رستم فرخزاد بجنک هرب فرستاده بودند
بس از سه روز جنک متواتر شکر عرب
بر سپاه عجم غالب شده در فرش گاویانی
را از بار سیان بگرفتند و در هنگام تقسیم
غناهای آن چرم مرصع را پاره باره و با همل
اسلام قسمت نمودند شمرا در باب تائید
علم گاویانی بسیار اشعار دارند و از غایت
شهرت محتاج بشواهد نخواهد بود و مبینت
آن مثل است ، بفتح چون علم گاویان
ستوده بفال . نظامی گفته :

شہ ارشد فریدون زرینه کفش
بغتشش منم گاویانی درفش
شمالی در صفت دم طاووس گفتہ و
بدرفش مرصع گاویانی تشییه کرده :

اندر عقب یکی علم گاویان کشان
چون بر بنفشه تبری بیشه کشن »
محمد پادشاه بن غلام معجی الدین
متخلص بشاد در فرنگ آن دراج (۱)
که کامل ترین فرهنگ زبان فارسی تالیف
شده در هندوستان است و در ۱۳۰۶ = ۱۸۸۸
بیان رسانده است در ماده اختر گاویان
گوید :

« اختر گاویان با کافه فارسی و واو
معروف عبارت از درفش گاویان که گاو
آنگر برای فریدون ساخته بود و اختر
گاویان مخفف آن ، واله هروی در تعریف
سفینه (۲) گفته :

(۱) چاپ لکنهو ۱۸۸۹ ج ۱ ص ۱۱۸-۱۱۹

(۲) در اصل : سیف

و در لار بجان در پیشه مخفی و بشیر کاو
برورش یافته بود بیدا کرده به بادشاهی
برداشته بر سر ضحاک آمدند و او را از
میان برداشتند و در چاه دماوند در آوینسته
تا بعد چه چاه دماوند معدن گو گرد
است و آن در فشن را ایرانیان بفال هایان
گرفته جواهر بسیار بر آن نصب کرده
تازمان (۲) اسلام معزز میداشتند و در فشن
کاویان از شاهد مستقی است - ع : بدھر
چو علم کاویان خجسته بفال . ن .

سبس (۳) در مادة کاو و کاویان
و کاویانی در فشن چنین آوردہ است :
« کاو و بفتح واو . ف . نام آهنگری
است که بر ضحاک خروج کرده فردون را
بر تخت نشانده بود و لفظ کاو بمعنی
شجاع است بشرطی که هارا زیاده شمرند
غ ...

کاویان . ف . بفتح واو و حرف
چهارم یای تھنائی بتقدیر مضاف است و
حذف یای نسبت یعنی در فشن کاویانی
منسوب بکاوه آهنگر و آن بوست بلنک
بود که کاوه بوقت کار کردن بر میان می
بست چون بجنک ضحاک فریدون آنرا بر
علم بسته بود مبارک افتاد لهذا آنرا
بجواهر قیمتی مکمل نموده بودند - از
شرح دیوان خاقانی .

کاویانی در فشن - ف . علم فریدون
است منسوب بکاوه آهنگران چرمی
بود از بلنک که کاوه بوقت کار کردن
بر میان می بست فریدون بجنک ضحاک
آنرا بر علم بسته بود بعذار فتح آنرا
بجواهر مرخص کرده . غ و فر .
جای دیگر (۴) در مادة رایت فریدون
می نویسد :

(۲) در اصل : زبان

(۳) ج ۲ ص ۱۰۳۴

(۴) ج ۲ ص ۹

حکیم اسدی را سند داشته :

در فشن در فشن هم از تیغ و میخ
چنان شعله می زد که در جنک تیغ
ورشیدی گفته بمنی برق در خشن
است نه در فشن و در فشن بمعنی لرزان است
و بین قیاس در فشن یعنی لرزد ، سراج
الدین راجی گفته :

دل من ز هجر توای بسی همال
در فشن چواز باد صرصنهال
خواجهی کرمانی نیز گفته :

قطط دین شاه تھمن که ز سمش (۱) خورشید
بدر فشد چو بکف قبضه خنجر گیرید
و در فشیدن مصدر آنت و بمعنی
لرزیدن است و بمعنی فشانده و در فشن
بالف باید نوشت یاد فشن باید خواند .
در فشن بر وزن درختان . ف . بحث این
لفظ بالا گذشت .

در فشن کاو و در فشن کاویان بکاف
فارسی - ف - نامش مشهور است یعنی علم
متعلق بکاوه آهنگر و کاوه بکاف فارسی
دلیری بوده کاو زور و پرقوت و شهر
سپاهان که سراسر سپاه ایران در آن
شهرجا و مقام داشتند و استعداد جنک و
آلات حرب در آنجا ساخته و پرداخته می
شد در دست او ؛ و در آن زمان که
ضحاک تازی برادرزاده شداد عاد حمیری
بعکم برعکم خود (۲) بر جهشید جم خروج
کرد و غلبه یافت ظلم و بیداد او از حد
گذشت و بفرزندان مردم در آوینسته
سپاهان داوری بکاوه برداشتند کاو خروج
کرده بوست پاره از نطعم که در پیش کمر
داشت بر سر چوبی کرده داد خواه شد
جماعتی انبوه بر گرد وی جم آمدند و تابع
رای وی شدند در آن زمان ضحاک بن علوان
که عجم مرداستش می خوانند و در حدود
بابل برمی برداشتند کاوه بر اهتمامی ایرانیان
فریدون را که نزد مادرش فرانک پنهان

(۱) در اصل : که شهمش

آمده است :

«علم کاویان ، سنجر کاشی :
هم جلد نامه ام ورق دفتر قضا
هدوشن خامه ام علم فتح کاویان»
در شمس اللغات هم (۶) در رایت
کاویان نوشته شده: «رایت کاویان علم
فریدون ». اینست آنچه فرهنگ نویسان درباره
درفش کاویان نوشته اند .
خواجو کرمانی شاعر شهید قرن هشتم
قر من خورشید را در موقع برآمدن در
بامداد علم کاویان تشبیه میکند :
چون ملک جم مسخر ضحاک صحیح گشت
بیدا شد از آفاق علم کاویان چرخ
* * *

در باره درفش ایران در دوره
هخامنشی پیکانه سند معتبری که بدست
ماست گفته گز نون م سورخ معروف
بونانیست که در حدود ۴۲۷ پیش از
میلاد ولادت یافته و پس از ۳۵۵
در گذشته است وی در دو کتاب معروف
خون ذکری از درفش هخامنشیان دارد .
نخست در کتاب «سیروپدی» یا پروردش
کورش (۷) در باره کورش بزرگ و
لشکریانش میگوید : «مایشان دستور
داد با گامهای شعرده راه بروند
و نگران درفش او باشند که عقاب
ذربنی بر افرادشته بر سر نیزهای بود .
درفش پادشاهان ایران هنوز بدین گونه
است ». پس از آن در کتاب دیگر بنام «باز
گشت ده هزار تن» (۸) میگوید :

(۶) ج ۱ ص ۳۴۲
Xénophon-Cyropédie e! (۷)
Retraite des dix - milles, traduc-
tion de Gail édition de
Louis Humbert, Paris s.d. p 165
(۸) همان کتاب ص ۲۴۶

« رایت فریدون و رایت کاویان و
علم کاویان . ف . همان درفش کاویانی »
میرمعزی :

و گرجوتاچ فریدون شداز شکوفه درخت
خجسته رأی توجون (۱) رایت فریدون باد
سنجر کاشی :

با مینمیت ثبات (۲) کلکم
چون رایت فتح کاویان است . ب »
سبس (۳) در ماده علم کاویان
می بوسد: «علم کاویان بکاف فارسی ف
سنجر کاشی :

هم جلد نامه ام ورق دفتر قضا
هدوشن خامه ام علم فتح کاویان ب »
حروفی که در فرهنگ آنده راج
بس از هر لفتنی گذاشته شده اشاره
بکتابهایست که از آنها اقتباس کرده
است و درین موارد «ب» برای بهار عجم
و «ر» برای برهان قاطع و «غ» برای
غیات اللغات و «فر» برای فرهنگ فرنگ
و «ک» برای کشف اللغات و «ن» برای
فرهنگ انجمن آرای ناصر است .
در بهار عجم هم (۴) در ماده رایت
فریدون چنین آمده :

« رایت فریدون - رایت کاویان -
و علم کاویان همان درفش کاویانی »
میرمعزی :

د گرجوتاچ فریدون شد از شکوفه درخت
خجسته رای تو چون رایت فریدون باد
سنجر کاشی :

با مینمیت ثبات کلکم
چون رایت فتح کاویان است »
و نیز در ماده علم کاویان (۵)

(۱) در اصل : چو (۲) ظاهر آتنات
چنانکه باید .

(۳) ج ۲ ص ۷۸۶
(۴) ج ۲ ص ۹۵۲
(۵) ج ۲ ص ۲۲۹

که در فش نخستین بیدوان زردشت بوده شاید در جنک با ارجاسب بدست تورانیان افتاده باشد و گرامی برای پس گرفتن آنها داشت را برس این کار گذاشته و چون دست اورا بریده‌اند در فش را بدندان گرفته و بدینگوئه از دشن بازستده است.

سپس میگوید: این در فش کاویان در دست پادشاهان کیان بود تا انقراض این خاندان و در آن زمان گروهی از ایرانیان این در فش را که نویسنده مقاله دارای گوهرهای فراوان فرض کرده است بدربردنده و مدت‌های مديدة آنرا در میان خود بنهان نگاه داشته و کسانی که آنرا نگاه میداشته بدان مفتخر بودند. سپس میگوید چون این گوهرهای فراوان بادشاهان را بطبع مینداخته است که این در فش را برابر باشد و اگر در میان ایرانیان مانده بود برس آن اختلاف در میان طوابیف ایرانی در میگرفت پس باید گفت که در انقراض سلسله کیان در فش کاویانی بغارت رفته و باره باره شده و آنرا قسمت کرده بودند زیرا که نویسنده گان کلاسیک (بونان ورم) بدان اشاره‌ای نکرده‌اند. پیدا می‌گیرد که این مطلب را نویسنده مقاله از داستان افتادن در فش کاویانی بدست تازیان در بایان دوره ساسانی گرفته و مطلب در ذهن او بدین صورت درآمده است. درین مقاله نویسنده دوره کیانی را بیش از دوره تاریخی مادها و بارس‌ها (همانشیان) قرار داده است و برای این دوره افسانه آمیز حقیقت تاریخی فرض کرده است و سپس همان گفته گز نهن را که پیش ازین آوردم نقل می‌کند و عقاب بال گسترده روی در فش هخامنشی را با صورت فره و هریکی میداند. پس از آن چنین تبیجه میگیرد که در فش

« مدعی بودند در آنجا در فش شاه را بیینند : عقاب زرینی است که بال گشاده و برس نیزه‌ای جاداده‌اند ». بدینگوئه شک نیست که نقش در فش شاهنشاهان هخامنشی عقاب زرین بوده است و این همان نقشیست که رومیان از آن پیروی کرده‌اند و سپس نقش بیرق امپراطوری‌ها و پادشاهی‌های متعدد اروپا شده مانند امپراطوری آلمان و امپراطوری روسیه و پادشاهی لهستان و پادشاهی بوتان و امپراطوری اتریش و امپراطوری فرانسه در زمان ناپلئون. پیش ازین گذشت در میان اشکال مختلف جانوران که شاعران گفته‌اند بر در فش های ایران بوده نقش عقاب رانیز ذکر کرده‌اند.

درین زمینه که نشان در فش هخامنشیان عقاب یعنی شاهین یا آله بوده است میتوان بحث دراز کرد (۱) و اینکه مجال این سخن نیست.

• • •

یکی از ذرتشیان هندوستان « خان صاحب دهانی بھای فرامجی دو باش » مقالاتی بعنوان « در فش شاهنشاهی ایران باستان » در شماره ۲ از سال نهم تاریخ ۱۹۳۹ (ص ۱۲۰ و مابعد) و شماره ۴ از سال نهم متعلق بزویه ۱۹۳۹ (ص ۲۴۹-۲۵۴) از مجله « ایران لیگ » (۲) چاپ بیشی بربان انگلیسی نوشته و تحقیقات شگفت درین زمینه کرده است. از آن جمله بروایات شاهنامه منکی میشود و حدس میزند که در فش کاویان

(۱) رجوع کنید به کتاب « فرنگ ایران باستان » نگارش آقای بورداود بعث نخست طهران ۱۳۲۶ ص ۲۹۶-۳۱۴

میکند که بروی جامه علم یعنی بارچه
در فش نام کسان را مینوشتند :
شهر مکه با مرت رو نه سوی غزا
بروم وزنک بنامت کنند جامه علم
خواجو کرمانی هم درین شعر بدین
معنی اشارتی دارد :

بسته حرز نام میمونت فریدون برعلم
کرده نقش خاتم لعلت سلیمان بر تکین
عنان مختاری فرزنوی هم درین بیت
بهمن معنی اشارت کرده است :

ای درضییر مکرمت از یاد تو نشاط
وی بر تراز مرتبت از نام تو علم
در دوره خلفا چنان میناید نخستین بار
که در فش بکار برده شد هوای خواهان
بنی العباس آنرا بکار بسته اند و چون
ایشان با ایرانیان بسیار نزدیک بوده اند
پیداست که از ایرانیان درین کار پیروی
کرده اند.

خوندمیر در روضة الصفا (۲) درباره
دعوت ابو مسلم خراسانی برای ابراهیم
امام در خراسان مینویسد : « در سنّه تسع
و عشرين و مایه ابراهیم امام ابو مسلم را
از خراسان طلب داشت تا احوال خراسان
و بیعتان (۳) از وی معلوم فرماید و
ابو مسلم با هفتاد نقیب متوجه خدمت
گشته چون بقو مس فرود آمد مکتوبی از
ابراهیم باور رسید که رایت ظل برای تو
فرستادم » .

از آن پس این رسم در دربار خلفای
بنی العباس و حتی پادشاهانی که پیرو
آئین ایشان بوده اند تا مدت‌های دراز
رواج داشته است که برای فرماندهان
بزرگ و زبردستان مهم خود مخصوصاً
در مواردی که میخواسته اند کار آنها
را ونق بدنه و مردم را بدیشان بیشتر

(۲) چاپ بمبئی ۱۲۷۰ ج ۳ ص ۱۱۳

(۳) در اصل : بیعتان

کاویانی پس از انقراف پادشاهی کیان
دیگر در میان نبوده است و اگر تا پایان
شاهنشاهی هخامنشیان باقی مانده بود
قطعماً اسکندر مقدونی با آن طبعی که
داشت آنرا مانند تقاضی دیگری که
بیونان برد بآن سر زمین میبرد . تیجه
بسیار شکر فی که نویسنده این مقاله
میگیرد اینست که در فش کاویان نه در
زمان هخامنشیان و نه پس از آن وجود
نداشته و فقط در همان دوره کیان در
میان بوده است و بدینکوئه اینکه گویند
در انقراف ساسانیان بدست تازیان افتاده
است بهیچ وجه درست نیست .

حاجت بذکر این نکته نیست که این
مقاله بسیار سست و بادلایل ناستوار
نوشته شده و نویسنده آن افسانه و تاریخ
را با هم آمیخته و این تیجه شکر فرا
گرفته است و در آنکه در دوره ساسانیان
در فشی بوده است که آن را در فش کاویان
میگفته اند و سرانجام بدست تازیان
افتاده است جای سخن نیست و اگر کسی
بغواهد این نکته مسلم را رد بکند
دلایلی که این نویسنده آورده است بسیار
ست و ناتوانست .

• • •

در دوره های اسلامی چنانکه شاعران
و تاریخ نویسان کراراً بدان اشاره
کرده اند و پس ازین گفته ایشان رامیا ورم
بر روی در فش های ایران گاهی مطالبی
مینوشتند و گاهی اشکالی رسم
میگرده اند . چنانکه پس ازین خواهد
آمد خلفا و پیشوایان بزرگ برای فرماندهان
در فشهای مخصوص که امتیاز بدیشان
داشته است میفرستاده اند ، یهودیان معنی
شاعران هم اشاراتی دارند ، از آن جمله
مسعود سعد سلان (۱) بدین معنی اشاره

(۱) دبوان مسعود سعد سلمان چاپ

طهران ۱۳۱۸ ش . ص ۳۶۱

سنچاق باشد بکار میردند و رو به مرغه
خاک عثمانی به ۲۵ ایالت تقسیم می شد
که شامل ۲۹۰ لوا یا سنچاق بود.

برخی از تاریخ نویسان بدر فشهای
سلسلهای زمان خود اشاراتی دارند، از
آن میان ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی
معروف بتاریخ بیهقی چند بار برایت های
سباه غزنویان اشاره کرده است (۱).
در بیکجا (۲) نقش درفش را معین کرده
و «سه علامت شیر» نوشته و همانجا
تصویر کرده است که احمد بننا تکین
از فرمادهان بزرگ در بار غزنوی علامتی
داشته است از دیای سرخ و جای دیگر
هم (۳) درفش مخصوص علی تکین را که
سرداری دیگر در سپاه غزنویان بوده است
صریحاً «علامت سرخ» میگوید.

سلجوقیان نیز مانند خاندان های
سلطنتی دیگر بزیر دستان خود علم
می داده اند چنانکه سنجار سلجوقی بسلطان
علاءالدین حسین غوری طبل و علم داده
است (۴).

در زمان تیموریان هم هر لشکری بیرقی
 جدا گانه داشته است چنانکه خوندمیر
در حبیب السیر (۵) در شرح جنگ تر ناب در
کنار رود مرغاب در میان لشکریان میرزا
الخ بیک و میرزا عبداللطیف و میرزا

(۱) تاریخ مسعودی معروف بتاریخ
بیهقی - با مقابله و تصویر و حواشی و
تعلیقات گرد آورندۀ این سطور ج ۱ -
طهران ۱۳۱۹ ص ۱۷ و ۱۲۳ و ۱۸۱ و
۰۹۸ و ۰۶۴ و ۰۳۲ و ۰۲۰ و ۱۸۲

(۲) ص ۳۲۳

(۳) ص ۴۱۸

(۴) حبیب السیر چاپ ببشتی ۱۲۷۳
جز و چهارم از جلد دوم ص ۱۵۴
(۵) جزو سیم از جلد سیم ص ۱۵۴

جلب بکنند «لوامی بسته اند» یعنی در فشن
مخصوص بار نک مخصوص و نشان مخصوص
میفرستاده و یا میداده اند و مورخین و از
میان ایشان خوندمیر در روضه الصفا مکرر
باين گونه لواهای اشاره کرده اند از آن جمله
هنگامی که هارون الرشید فضل بن یعیی
بر مکی را بعکمرا نی خراسان فرستاده برای
او لوای مخصوص بسته اند و در زمانی که
مأمون بر اهتمایی فضل بن سهل طاهر بن
حسین ذوالبینین را بجنگ برادرش امین
فرستاده برای او نیز لوای مخصوص
بسته اند و حتی مأمون بفضل هم لوای
مخصوص داده است و سپس معتضی خلیفه
برای عبدالله بن طاهر امیر خراسان لوای
فرستاده و متوكّل هم برای طاهر بن
عبدالله طاهری لوای دیگر روانه کرده
است. در زمان ساما نیان نیز این عادت
برقرار بوده است و مکتفی خلیفه برای
احمد بن اسماعیل ساما نی لوای خاص فرستاده
است.

این رسم در بار خلفا را پادشاهان
مفول نیز نگاه داشته اند و برای زبردستان
خود در فشن مخصوص میفرستاده اند چنانکه
ابا قابرای ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر
از پادشاهان آل کرت لوای فرستاد و
سبس برای پرسش شمس الدین دوم معروف
بشمس الدین کهین هم لوای فرستاده است.

این اصول در دربار عثمانی چنان
را بیع بوده که هر حکمرا نی لوای و در فشن
مخصوص بخود داشته و بهمین جهه بوده
است که در سلطنت آن عثمان تا آخرین
روزی که ایشان بر سر کار بودند نواحی
مخالف خاک عثمانی را که در زمان بسط
قلمر و آن عثمان شاره آنها به ۲۹۰ هم
رسیده بود بزبان تازی «لوای» میگفتند
و مراد از لوای ناحیه ای مستقل بود که
بیرق مخصوص بخود داشت و گاهی هم
بعای لوای تازی کلمه ترکی آنرا که

نیاز از گفته شعر را پیداست که گاهی
بر علما نوش از دهادیده میشده است
چنانکه انوری شاعر معروف قرن ششم
میگوید :

در تن از دهای رایت ها
باد را اعتدال جان باشد
ومجد الدین همگریز دی شاعر معروف
قرن هفتم گفته است :

هر آنگهی که علم بر کشند در رز مت
کنند تین را جفت از دهای علم
گاهی هم سیرغ را بر علم نوش
میگرده اند چنانکه خواجه گفته است :

کردست صید طبل زرین آفتاب
سیرغ رایتش که سپهر آشیان اوست
گاهی نیز نقش صورت زیبایی بر علم
بوده است و درین زمینه قطران از موی
می گوید :

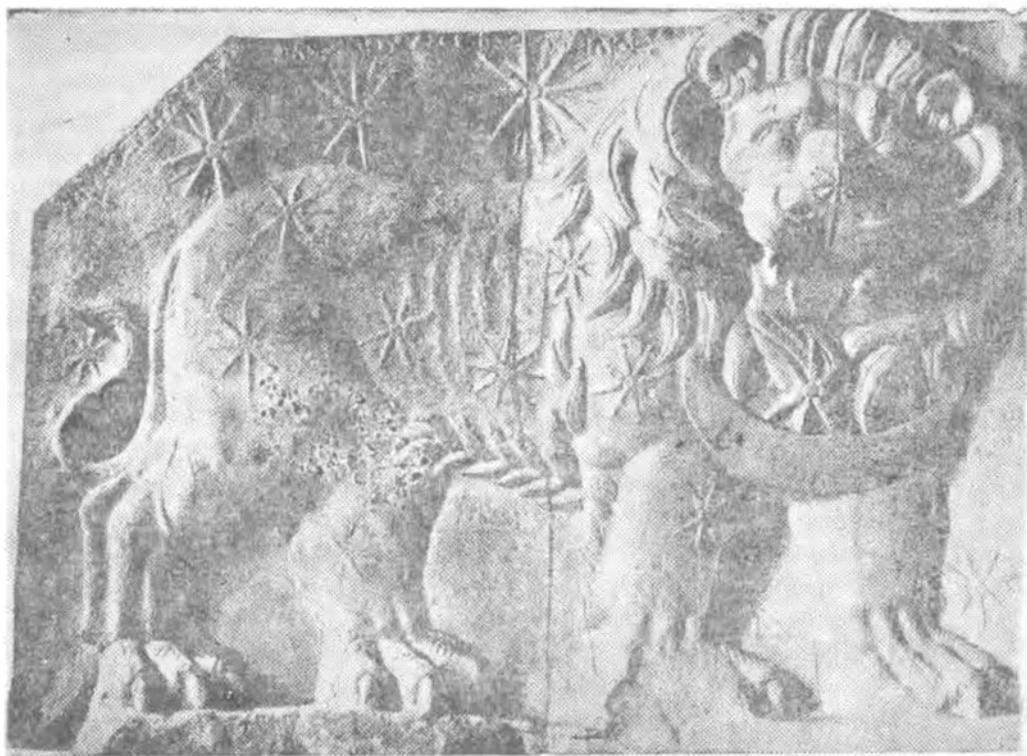
زان علم گشت او بغوی از بتان کورا بود
قد چون چوب علم رخسار چون نوش علم
ازین نقشهای مختلف روی برقها
کویا نوش شیر فراوان تر بوده است
زیرا که تقریباً همه شاعران بدان اشاراتی
دارند . اساساً صورت شیر نقشی بوده
است که برای نمایش مردی و مردانگی
و دلاوری و ریاست و پادشاهی در
زیبایی همه چیز و مخصوصاً اقسام پارچهای
بکار میبردهاند و درین زمینه در اشعار
سخنوران ایران اشاراتی هست که در
فرهنگها نیز منعکس شده است .

اساساً در صنایع ایران از زمانهای
بسیار قدیم صورت شیر در تزیین دیده
شده است . قدیمترین تصویری که بسا
رسیده نقشیست از شیر ایستاده در میان
ستار گان که زایجه آتبیو کوس نخست
پادشاه سرزمینی که اروپاییان آنرا
کومازن *Commagène* می نامیده اند و
در شمال شرقی سوریه در مغرب رود فرات
بوده است ساخته شده . این آتبیو کوس از

عبدالعزیز و میرزا علاء الدوّله از
شهرزاد گان تیموری در ۸۵۲ میتویسد:
« قول لشکر سر قند بسفر طلمت میرزا
الغ بیک گور گان آرایش داشت و در
جو اتفاق میرزا عبد اللطیف علم نصره شعار
برا فراشت و در بر اتفاق چهار علم زدنگار
میرزا عبد العزیز با وج سپهر دوار رسید
و در قلب چند قشون از مردان دلاور
و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل
گردید که از هر طرف بیند احتیاج افتاد
مستعد کومک باشد و جنود خراسان
از طرف قول چشم امید بنور ماهجه لوای
میرزا علاء الدوّله روشن بود ... »

این درفشها بجز آنکه جامه آنها
بر نگهای مختلف و گاهی نیز از ابریشم
و دیبا بوده است ، نقشهای مختلف نیز
داشته است . نقشی که گاهی شعر ابدان
اشاره کرده اند و پیداست که مکرر
میشده است نقش ماه بوده و شاید هم
مراد شاعران از ماه رایت ها و علمها
هلالی بوده است که از فلز و بیشتر از
زر و سیم بر فراز چوب آنها جای میداده اند
در هر صورت « ماه رایت » و « ماه
منجوق » که بهمان معنیست در اشعار
شاعران تاقرنه هشتم مکرر دیده شده است .
از آن جمله خواجه کرمانی در مدبیعه
می گوید :

کار ما رایت از بروانه رایت بلند
تبغ شمع آفتاب از انتقامت در قراب
با ز جای دیگر در مدیحه گفته است :
آن شه خورشید رای ما رایت رانگر
تعل خنگش شسنه ایوان کیوان آمده
نیز در مدیحه گفته است :
روشن ز ماه رایت او او چشم آفتاب
عالی ز خاکبوس درش کار آسان
هم در مر نیه گفته است :
هر شب نگر که بی مه منجوق رایتش
اشک ستاره بر رخ گردون روان شود



نقش شیر و ستاره — زایچه آنتیوکوس نخست پادشاه سرزمین کومازن

شیر فلک آن شیر سرا برده دوران
در مرتبه باشیر بساطت نچغیده »
مؤلف فرهنگ اند راج (۲) نیز گوید:
«شیر بساط بکسر مو حدمف- نقش شیر که
بر بساط کنند، انوری :

شیر فلک آن شیر سرا برده دوران
در مرتبه باشیر بساطت نچغیده ب.ب.
بر چترها نیز نقش شیر معمول بوده
است و مؤلف بهار عجم در همان موضع
میگوید: «شیر چتر- نقش شیر که بر چتر
کنند، انوری :

سلطان سلاطین که شیر چترش
در معنی کرده اند. از آن جمله نقش شیر
بر بار چهای دیبا و دیوارها و رایت
ماهم نقش شیر بوده است چناند مؤلف
بهار عجم باز در همان موضع میگوید:
«شیر دیبا و شیر دیوار و شیر رایت - نقش

۶۹ تا ۳۴ پیش از میلاد درین سر زمین
پادشاهی میگردد و این قطعه سنگ در قبری
در ناحیه معروف بنرود داغ در شمال
سوریه بدست آمده است .

در دوره های اسلامی این نقش را
در سنگ تراشی و فلز کاری و منبت کاری
و کنده کاری و در اقسام مختلف بافندگی
و حتی در نمدمالی و کاشی سازی و
گچ بری بکار برده اند . در فرهنگها
ذکری از اقسام پارچها و بافتها هست
که در آنها نقش شیر بوده و فرهنگ نویسان
در معنی آنها باشعار شاعران مختلف
استشهاد کرده اند . از آن جمله نقش شیر
در بساط بوده است یعنی در قالیچه و فرش
که مؤلف بهار عجم (۱) در باره آن مینویسد:
«شیر بساط - نقش شیر که بر بساط کنند،
انوری :



ابریشم دوزی کارشمال غربی ایران در قرن دهم هجری دارای نقش خورشید و نقش شیر
(موزه سنجش هنرها در بوداپست)

«شیردیبا و شیردیوار و شیر رایت فـ»
نقش شیر که برین چیزها کنند ،
خواجه جمال الدین سلمان :
خورشید نصرت است بتوفيق کرد گار
طالع ز شیر رایت جمشید کامگار
شفیع انر :
جون شد آخر حکمتش دردفع او معجز نما

شیر که برین چیزها کنند
خواجه جمال الدین سلمان :
خورشید نصرت است بتوفيق کرد گار
طالع ز شیر رایت جمشید کامگار»
مؤلف فرهنگ اندراج هم (۱) درین
زمینه آورده است :

فرهنگ نویسان بر نقش شیر بروی
قالی هم اشاره کرده‌اند، چنانکه مؤلف
بهار عجم در همان موضع می‌گوید: «شیر
قالی - نقش شیر که بر قالی منقش یا بافته
بود و نیز بر شخصی که بر لاف و گزاف
باشد اطلاق آن کنند زیرا که ازو هیج
کاری بر نیاید»، راضی:

می‌درد پوست باو چیره شود گرموشی
نسبت مندو فرش آنکه چوشیر قالی است
ملاطهر غنی:

فراغتی به نیستان بوریا دارم
مبادرانه درین بیشه شیر قالی را»
مؤلف فرنگ اند راج نیز در همان
جامی گوید: «شیر قالی - بیایی مجهول -
ف - نقش شیر که بر قالی منقش یا بافته بود
و نیز بر شخصی که بر لاف و گذاف (۱)
باشد اطلاق کنند زیرا که ازو هیج کار
نیاید، رازی:

می‌درد پوست باو چهره (۱) شود گرموشی
نسبت مندو فرش آنکه چوشیر قالی است
ملاطهر غنی:

فراغتی به نیستان بوریا دارم
مبادرانه درین بیشه شیر قالی را. ب»
نقش شیر را از مالیدن نمد نیز
بر می‌آورده‌اند و درین زمینه مؤلف
بهار عجم در همان جامی گوید: «شیر
نمد - صورت شیری که از نمد سازند،
میر خسرو:

شہ کہ نہ بر تخت بتیکین بود

شیر نمد رو به پشمین بود».
مؤلف فرنگ آندر ارج (۲) درین
زمینه گوید: «شیر نمد - بیایی مجهول و قطع
نون و میم - ف - صورت شیری که از نمد
سازند، میر خسرو:

شہ کہ نہ بر تخت بتیکین بود

شیر نمدو به پشمین بود، ب»

شیر دیبا هجو کر باشند در یدا زیک دگر. ب»
بر سرا برده یعنی چادرهای بزرگ
نیز نقش شیر مینداخته‌اند و مؤلف
بهار عجم در همان موضع می‌گوید:
«شیر سرا برده - نقش شیر که بر سرا برده،
کنند، انوری:

شیر فلک آن شیر سرا برده دوران
در مرتبه باشیر با سلطنت نچنیده»
مؤلف فرنگ اند راج در همانجا
عین این مطالب را مکرر کرده است.

بر شادروان هم که نوعی از برده بزرگ
و با صلح امروز تجیرو و فرشی باشد
نقش شیر بکار می‌برده‌اند، مؤلف بهار
عجم در همان جامی گوید: «شیر شادروان -
نقش شیر که بر شادروان کنند، جمال الدین
عبدالرزاق:

بلند قدر تو بر چرخ شیر گردون را
بنزیر پای سپرده چوشیر شادروان»
مؤلف فرنگ اند راج در همان موضع
می‌گوید: «شیر شادروان - ف - تصویر شیر
که بر فرش و برده در میکشند، جمال الدین
عبدالرزاق:

بلند قدر تو بر چرخ شیر گردون را
بنزیر پای سپرده چوشیر شادروان. غ. ب»
برا اقسام دیگر فرش هم نقش شیر بوده
است و مؤلف بهار عجم (۱) گوید:
«شیر فرش - نقش شیر که بر فرش کنند،
انوری:

بیار گاه تو در شیر فرش ایوان را
بخاصیت شرف و فرشیر گردون باد»
مؤلف فرنگ اند راج هم گوید (۲):
«شیر فرش - بیایی مجهول - ف - نقش شیر که
بر فرش کنند، انوری:

بیار گاه تو در شیر فرش ایوان را
بخاصیت شرف و فرشیر گردون باد».

و این نکته را از غیات اللغات تأثیف محمد غیاث الدین بن جلال الدین بن شرف الدین (۴) نقل کرده است که گوید: «شیر علم - تصویر شیر که بر جامه علم دوزند برای تقول (تفال) غلبه و هیبت ناظرین ». .

فرهنگ نویسان شیر لواراهم مرادف شیر علم ضبط کرده اند از آن جمله مؤلف بهار عجم (۵) آورده است: «شیر لوای - نقش شیر که بر لوای کنند، جمال- الدین سلمان :

آهی چشم تو و شیر لوای سلطان قلب احباب شکست و صف بد خواهد درید» مؤلف فرهنگ اندراج هم (۶) این نکته را از آن کتاب گرفته است و میگوید:

«شیر لوای - بیای مجھول-ف- نقش شیر که بر لوای کنند، جمال الدین سلمان : آهی چشم تو و شیر لوای سلطان قلب احباب شکست و صف بد خواهد درید. ب» ترکیب و اصطلاح «شیر علم» در میان شاعران ایران بیشتر دیده میشود و پس از آن برخی «شیر رایت» هم استعمال کرده اند. روی هم رفته آنچه من در نظم و نثر فارسی کشته ام زودتر از دوره غزنویان اشاره بنقش شیر در علم و رایت نماید. در میان نثر نویسان نخست ابوالفضل بیهقی چنانکه گذشت باین نقش اشار کرده و در میان شاعران بیش از ابوالفرح رونی شاعر معروف دربار مسعود دوم و ابراهیم غزنوی کسی اشارتی بدین نقش ندارد و آنچه مهمترین شاعران فارسی زبان درین زمینه گفته اند بدینقرارست :

(۴) چاپ بیانی ۱۲۹۷ = ۱۸۸۰

ص ۲۵۷

(۵) ج ۲ ص ۱۸۳

(۶) ج ۲ ص ۶۰۶

بیداست که در زبان فارسی شیر قالی و شیر نند ما نند شیر بر فی معنی مجازی پیدا کرده و در باره کسانی کفته شده که ظاهری هول انگیز و باطنی سست دارند و درین زمینه تقریباً مرادف طبل میان تهی و نظامی را ینكوه اصطلاحات است .

از اشکال شیر که بر پارچها و بافتها بکار میرفته نقش شیری که بر جامه درفش و رایت و علم معمول بوده است بیشتر رایج و متداول بوده و فرهنگ نویسان هم بدان اشاراتی دارند، از آن جمله مؤلف بهار عجم (۱) در شیر درفش میگوید: «شیر درفش- نقش شیر که بر درفش باشد، صاحب تذکرة دولتشاهی : ز شیر درفش، در فشنان ظفر

چودرخانه شیر تابنده خور» مؤلف فرهنگ آند راج (۲) همین مطلب را مکرر کرده است و گوید: «شیر درفش - ف - نقش شیر که بر درفش باشد، صاحب تذکرة دولتشاهی : ز شیر درفش در فشنان ظفر چودرخانه شیر تابنده خور. ب.» در باره شیر علم مؤلف بهار عجم (۳) میگوید: «شیر علم- نقش شیر که بر علم کنند، مولوی معنوی :

با (۱) همه شیران ولی «شیر علم حمله شان (۱) از باد باشد دم بدم» همین مطلب را مؤلف فرهنگ اند راج در همان موضع چنین مکرر کرده است: «شیر علم- ف- تصویر شیر که بر جامه علم دوزند برای تقول (!) غلبه و هیبت ناظرین، مولوی معنوی :

ما همه شیران ولی شیر علم حمله شان (۱) از باد باشدم بدم . ب. غ»

(۱) ج ۲ ص ۱۸۲

(۲) ج ۲ ص ۶۰۵

(۳) ج ۲ ص ۱۸۳

و زانکه شیر سیاه است نقش رایت او
دلیر تر بود اند نبرد شیر سیاه
عنان مختاری غز نوی یکجا گوید :
بر شیر فلك شیر رایت او
صندو ق بر آتش کند عین را
وجای دیگر گفته است :
در زمین گوئی همی دم در کشد شیر عین
در هوای گوئی همی پرمیز نه شیر علم
مسعود سعد سلمان گفته است :
کر هیچ شیر ماندست اند رهم جهان
از تیر تو گریخته در گوش اجم
از شکل خویش عبرت گیرد چو در مصاف
هم شکل خویش بیند بر نیزة علم
عادی شهر باری در وصف میدان
جنك گوید :

از دود چنان شود که گوئی
شیر علم است شیر مجرم
معزی هم جای در مدیعه گفته است :
چو ماه چرخ همی نورداد ما در فرش
چو شیر بیشه همی حمله برد شیر علم
عبدالواسع جبلی یکجا در مدیعه
گفته است :
ز بیم تیر غلامان تست شیر فلك
زاد اضطراب چون هنگام با دشیر علم
وجای دیگر سروده است :
ور ز تو شیر اجم تهدید بیند روز خشم
گردد از تهدید تو عاجز تراز شیر علم
انوری یکجا میگوید :
هر سمت غباری که ز جولان تو خیزد
چون باد خورد شیر علم شیر زیان را
جای دیگر در مدیعه گوید :
شیر گردون پیش شیر رایت
سفره چون آهوی دست آموز باد
و نیز گفته است :
شیر گردون چو عکس شیر در آب
پیش شیر علم ستان باشد
باز گفته است :

ابوالفرج رونی در مدیعه گوید :
خاک هنر ش مرده کند آتش فتنه
باد ظفر ش روح دهد شیر علم را
نیز او در مدح گفته است :
از نیزه او بینی بی آگهی او
آویخته چون شیر علم شیر زیان را
جای دیگر در وصف بیشه ای گوید :
چو شیر رایت شیر دلیر او بدل
چو شاخ آه شاخ درخت او بی بر
نیز خطاب بمدوح گوید :
شخص با صولت تو شخص خیال
شیر با هیبت تو شیر علم
جای دیگر گفته است :
در جهد باس او بشیر فلك
اگران در شود بشیر علم
ناصر خسرو در مدیعه گوید :
رایت شاهان راسورت شیرست و بلنک
بر سر رایت او صورت فتح و ظفر است
و نیز جای دیگر گفته است :
چو آن شیر پیکر علامت بیند
کند سجده بر آسمانی دو پیکر
از رقی هروی یکجا در مدیعه گوید :
هزار بار بهر خطه ای فزوون خواهد
ز شیر رایت تو شیر آسان ز نهار
وجای دیگر گفته است :
از بسی اعلام گردان بیشه ای گردد هوا
جانور گردان شیر ان اندرون اجانور
در قصیده ای دیگر گوید :
بر آن کهی که چودر بیلان آهن پوش
برون شوند خروشان همال بیش همال
بلنک و شیر بعیند بر هلال علم
تن از نسیج بیانی و جان ز باد شمال
چنان گریزد دشمن که شیر رایت او
ز هیبت تو نجبد مکر بشکل شکان
در جای دیگر گفته است :
سیاه رو به گردد شها ز هیبت تو
سیاه شیر علامات شان میان سیاه
و در مدیعه دیگر گفته است :



نقش شیر و خورشید بر سکه غیاث الدین کیخسرو سلجوقی متعلق به سده ایران باستان
 در بر شیر فلك شیر علم از بیان کیم عدو بگشاد کام
 زهیت تو دل شیر آسمان همه وقت وجای دیگر گفته است :
 چنانکه شیر علم روز باد در خلقان
 در شیر رایت تو باد هوای هیجا
 نظامی گنجوی بجز اشعاری که در
 روح الهمت گویی در آستین مریم
 باره درفش در شرفنامه گفته است و
 و نیز در مدیحه گفته است :
 پیش ازین بدان اشاره رفت ، در لبلی و
 از افق بر کشیده شیر علم
 مجذون هم یاد از درفشی کرده است که
 در جهان بر فنا ده شور سپاه
 برآن شیر سیاه نقش کرده بودند :
 از افق بر کشیده شیر علم
 خورشید درفش ده زبانه
 مجبر الدین بیلقانی در مدیحه گفته
 چون صبح دمیده ده نشانه
 است :
 هر که با او باد در سرداشت چون شیر علم
 شیدان سیاه در دریدن
 هم سکان خو نش بخاک تیره معجون کرده اند
 دیوان سفید در دویدن
 جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی گوید :

شیر علم اسد شکاره

از چشم مهرش آبغور باد
دولتشاه سمر قندی هم درین شعر
بشير و خورشید باهم اشاره کرده است :
ز شیر در فشن در فشن ظفر
چو در خانه شیر تابنده خور
گذشت از اشاراتی که شاعران کرده
و نقش شیر را برابریت و علم و لوا و
در فشن یاد کرده اند و شمهای از آنها
گذشت، گاهی نشر نویسان در کنایات و
استعارات شاعرانه که در انشای خود بکار
برده اند تر کیب شیر علم راهم آورده اند
از آنجمله ناصر الدین بن یحیی بن محمد معروف
با بن بی بی در سلجوقدنامه (۱) در شرح
جنگی که در ۶۲۷ در میان جلال الدین
خوارزمشاه و علاء الدین یقیاند پادشاه
سلجوqi روم روی داده است میگوید :
« ... شیران علم چون دل شعیع بر نقش
درم در لرزه افتاده ... » و این عبارت
نیز اشاره بدانت است که نقش شیر را در
درم هم بکار میبرده اند.

از بین اشارات گوناگون که در نظم
و نثر فارسی آمده، مسلم است که از زمانهای
قدیم لااقل ازاواخر قرن سوم هجری هم
چنانکه نقش جانورهای مختلف معمول
بوده است نقش شیر راهم در انواع بارچهای
بافت‌ها برای آرایش بسکار میبرده اند
واز آنجمله در روی در فشن هامیکشیده اند
و بیشتر « شیر سیاه » معمول بوده است
یعنی صورت شیر ارا بر نک سیاه نقش
میکرده اند و گاهی شیر را با خورشید هم
توأم میکرده اند و بدینگونه نقش شیر و
خورشید بسیار قدیست .

غريفوريوس ابوالفرج بن هارون
طبیب ملطی معروف باین العبری مورخ
مشهور در کتاب « تاریخ مختصر الدول » (۲)

(۱) چاپ لیدن ۱۹۰۲ ص ۱۷۴

(۲) چاپ بیروت ص ۴۴۷

ظهیر الدین فاریابی هم در مدیحه
گفته است :

شیر علم برات فنا زیر پنجه یافت
زاغ کمان مثال اجل زیر پر گرفت
مولانا جلال الدین در منتوی نیز
درین قطعه معروف اشاره بشير علم کرده
است :

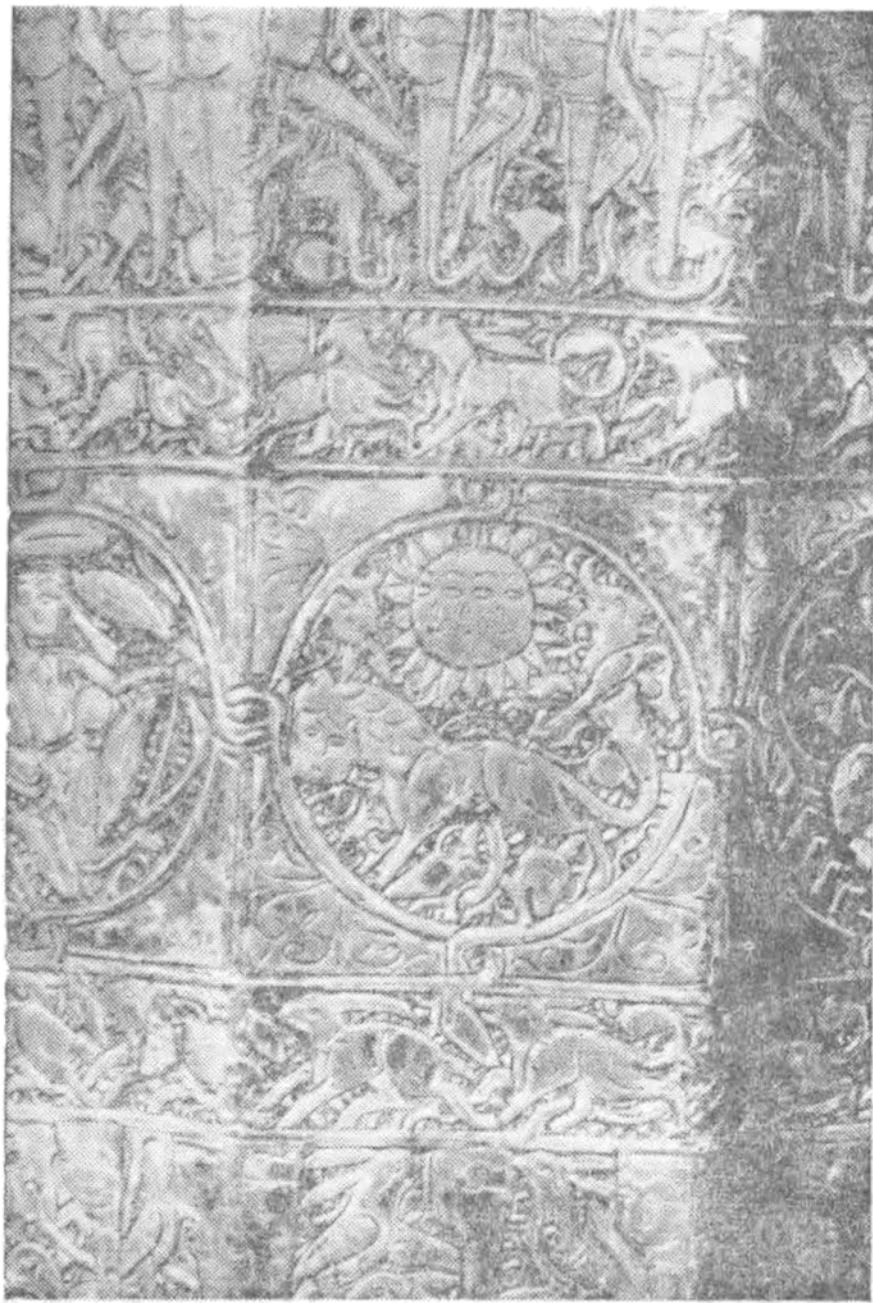
ما هی شیران ولی شیر علم
حمله مان از باد باشد دم بدم
حمله مان از بادو نایید است باد
جان فدای آنچه نایید است باد
سعدی شیرازی نیز در مدیحه سروده
است :

چوشیرایت او را صبا کند متحرک
مجال حمله نماند زهول شیر عرین را
جمال الدین سلمان ساوی هم چنانکه
گذشت در باره شیر لوا در تخلص بمدح
گفته است :

آهوی چشم تو و شیر لوای سلطان
قلب احباب شکست و صف بد خواهد درید
و نیز در مطلع قصیده‌ای بشهید و
خورشید باهم اشاره کرده و سروده است :
خورشید نصرتست بتوفیق کرد گار
طالع ز شیر رایت جشنید کامگار
خواجو کرمانی در مدیحه گفته
است :

دشمن اشتر دل شاه جهان در کارزار
صورتی چون بیل شطرنج آمد و شیر علم
هو جای دیگر سروده است :
گاو گردون زره کاهکشان بگریزد
گر تو هم کند از پنجه شیر علمت
باز وی جای دیگر در مرتبه گفته
است :

چو باز گشت زیکار رایت منصور
از آن میان علم شاه شیر بیکر کو
هو جای دیگر در مدیحه آورد
است :



نقش شیر و خورشید بر آفتابه برنجین از آغاز قرن هفتم هجری متعلق به موزه ایران باستان

درباره غیات الدین کیخسرو پادشاه سلجوقی روم که از ۶۳۴ تا ۶۴۲ سلطنت کرده است مینویسد: «... دختر پادشاه گرجستان را بزنی گرفت و مهر او بروی چیزه شد تا جایی که خواست نقش او را بر درهم هابنگارد و با و راهنمایی کردند که صورت شیری را نقش کند که خورشیدی بر آن باشد که منسوب بزاوجه او باشد و غرض او از آن بدست آید...». ازین سکها بسیار بدست آمده است و برخی از متاخرین از آن نتیجه نادرستی گرفته و پنداشته اند که نقش شیر و خورشید

«کالشمس فی الاسد» میگفتند. خاقانی شروانی در مرتبه امیر رشید الدین اسد شروانی (۱) گفته است :

گر اسد طالع خورشید نهند
داشت خورشید کرم خان اسد
خواجه نصیر الدین طوسی در مدخل
نجوم منظوم خود خانهای ستار گان را
چنین آوردہ است :

پس مرا این جمله را که بردم نام
زاختران صاحبان شناس مدام
اولین از بروج با هشتم
نام این بره نام آن کو دم
هردو مریغ را شدند بیوت
همجو برجیس را کمان با حوت
زهره را خانه ثور بامیزان
شمس را شیر و ماه را سرطان
تیر را خانه خوش بجا چوزا
مرز حل راست جدی ساکب ما
امام ابوالحسن بیهقی در کتاب
«جوامع احکام النجوم» احکامی را
که درباره خورشید درخانه شیر (شمس
در اسد) واردست چنین بیان میکند :

«آفتاب در اسد در وجه اول صبر بود
بکارها و اسرار و درست معامله بود
و نیکو مغالطت با مردم و درست
رأی و درست تدبیر در وجه دویم
جمیل و نیکو صورت بود و دوستان
را از وی نیکو افتد و متدين و ناصح و
واعظ خلق و در میانه عمر مال و نعمت
یابد و زیادت شود چون منحوس بود و
طرب و ساع دوست دارد و در وجه
سیم غضوب ولجه و صفرایی بود و قوی
و در آخر عمر او را حرمت و مرتبت زیادت
شود».

(۱) دیوان خاقانی شروانی چاپ

طهران ۱۳۱۶ ص ۶۲۴

از آن بس فراهم آمده است و ازین سکهای
غیاث الدین کیخسرو تقلید کردند.

از رقی هروی شاعر معروف نیمة
اول قرن ششم که در ۵۲۷ در گذشته و
لاقل صد سال پیش از زمان غیاث الدین
کیخسرو بوده است در مدیحه کوید :

بر کان زر زدست تو گر صورتی کنند
زر نقش مهر گرد و بیرون جهد ز کان
سخت آشکار است که شاعر میگوید
اگر از دست توصیرتی بر کان زر بگشند
زر نقش مهر یعنی خورشید میگیرد و از
کان بیرون میجهد و این شعر اشاره
صریحت که در زمان از رقی معمول بوده
است بر سکه زر نقش خورشید میسته اند.
در موزه ایران باستان آفتابه است

بر نجین از او اخر دوره سلجوقی که آنرا
از آغاز قرن هفتم میدانند و دارای
دوازده ضلع است و بر هر ضلعی یکی از
دوازده برج فلکی را نقش کرده اند
و نماینده برج اسد نقش شیر و خورشید است.

بیدا است که مناسبت شیر با خورشید
مناسبت دیرین و ناشی از عقاید اختر شناسی
ایرانیان قدیمت که شرف هر یک از
اجرام ساوی را در یکی از برجهای فلکی
میدانند و آن برج را اختر شناسان
دوره اسلامی «بیت الشرف» میگفتند
و بیت الشرف «شمس» یعنی خورشید برج
«اسد» یعنی شیر بود و خورشید بر فراز
شیر یعنی اوج شرف و اوج اعتلا و
درخشندگی و نایش خورشید زیر اتر دیدی
بیست که آفتاب در برج اسد که ماه
میانی تا سیستانست با اوج خود و بمنهای
درخشندگی و گرما و تابش خود میرسد
و بهین جهه در زبان تازی «الشمس
فی الاسد» و بتقلید از آن در زبان فارسی
اشاره بمنهای ترقی و تعالی و رونق و
برتریست و درباره کسی که میخواستند
منهای ترقی و برتری او را بر سانند



نقش خورشید در خانه شیر (شمس در اسد) در نسخه خطی صور ابو معشر بلخی متعلق بكتابخانه ملی پاریس

ژ. آ. کن و کلمان اوادوریوند لینویه و. دو ویلام گرابکوسکاوشارل هانری مارشال و هانری ماسبرو و سرژ الیز تو چاپ لندن ۱۹۳۲ هست (۱) که ما خود از نسخه خطی از صور ابو معشر بلخی متعلق بكتابخانه ملی پاریس است.

قطران تبریزی نیز بدین نکته در

J. Hackin, Clément Huart, (۱)
Raymonde Linossier, H. de
William-Grabowska, Charles -
Henri Marchal, Henri Marspérus,
Serge Eliseev-Asiatic Mytho -
logy, London 1932.p.47

بعزین کتاب در همه کتابهای دیگر که بزبان پارسی و تازی درباره احکام نجوم و اخترشناسی تألیف کرده اند فصلی درباره خورشید در برج اسد و در خانه شیر هست و حتی در نسخهای خطی مصور از کتابهای احکام نجوم و صور نجومی مانند صور ابو معشر بلخی و صور عبد الرحمن صوفی که از زمانهای قدیم بسیار سیده است صورتی از خورشید در خانه شیر یعنی در برج اسد هست که عیناً مانند شیر و خورشید بیوق ایران خورشید را روی پشت شیر نقش کرده اند و از آن جمله است صورتی که در کتاب «علم اساطیر آسیایی» تألیف:

چنان بادی وزید که اسکندر با سالارانش را برداشت سه منزل در عقب انداخت. چون چشم باز کردند خود را سه منزل در عقب دیدند. از آنجا برخاسته، روانه شدند. باز صبح بهمان مکان رسیدند، در وقتی که آفتاب برآمد شاهزاده اصلاح جستن نموده و آن شیر را در بغل گرفت، که آن شیر بقدر یک نیزه بلند شد. شاهزاده دید که میسو زد، دیگر خود را تنوا نست ضبط کند، مدهوش افتاد. چون بهوش آمد سه منزل خود را در عقب دید ». .

گذشته از بن. تصویر نجومی همیشه در صنایع نقش حیوانات علامت صفت خامن آن جانور بوده است یا بعنوان تفال و تطیری بوده که مردم بآن میکردند و از آن جمله نقش جانوران در نده مانند شیر و گرگ و گراز و بیر و پلنگ و خرس و جاتوران زور مند مانند فیل و همای و عقاب و باز نشانه نید و دلاوری بوده است و نقش حیوانات خیالی و افسانه ای چون از نهادها و سیرغ برای تفال و تطیر و نقش طاوس یا غزال و آهو و کبوتر و هدهد و مرغان دیگر برای تصور زیبایی بوده است و پیداست که ماه و خورشید راهنم نماینده فروغ و روشنای میدانستند چنانکه مراد از بزرگاله هم درین موارد و در روی پیر قصها همان « غرم » با بزرگوییست که آنرا در داستانهای ایران مخصوصاً در دوره ساسانی نماینده « فرایزدی » و « فردا فرایزدی » میدانسته اند و حتی در کارنامه اردشیر با بکان آمده است که چون اردشیر از دربار اردوان آخرین پادشاه اشکانی میگریخت آن « غرم » در بی او میرفت.

هم چنانکه نقش عقب را در اروپا از ایرانیان تقلید کرده اند در همه کشورهای اروپایی نام شیر را بر بسرها گذاشت و

مدیحه ای اشاره کرده و گفته است: اگر بخانه شیر آمدست شید رواست بدان که خانه شیدست شیر بر گردون و همین معنی را ابو الفرج رونی در شریطه قصیده ای بدینگونه ادا کرده است:

تا بر زمین نبات بود مایه حیوة
تا بر سپهر شیر بود برج آفتاب
این تصویر نجومی در داستانهای ایرانی نیز اثر کرده و « خورشید شیر سوار » از آنجا پیدا شده است چنانکه در اسکندر نامه تر در روایتی که ظاهراً در قرن بازدهم نوشته شده در جایی که سخن از رفتن اسکندر بچشم آفتاب است (۱) چنین آمده است: « از آنجا روانه گردید تا بده منزلی کوره آفتاب رسید، حکم کرد لشکر در آنجا فرود آمدند و خود با هفده پسر و پسرزاده روانه کرده آفتاب شدند. منزل بمنزل آمدند، تا آنکه تغمیناً دو ساعت بصیر صادق مانده بود، بجایی رسیدند که زیاده از آن نتوانستند پیش روند، که مانند کوچه و بام آفتاب گرفته بود و بر روایتی چشمی آبی و بر روایتی چاهی دیدند که شراره ای شهریار، این چاهیست که آفتاب بپرون می آید. پس اسکندر آنجا ایستاد که بیک بار دید شراره آتش زیادتر شد، هوا بنا کرد بگرم شدن، که شما آفتاب از چاه در آمد و بر روی شیری سوار است. آن شیر چنان نعمه کشید که تمام هالم بلر زه در آمد. با وجود آنکه طبل افلاطون را میزدند و صدای آن طبل هفده فرسنگ میرفت، در آنجا که میزدند چیزی معلوم نمی شد. اما از از خورشید

(۱) اسکندر نامه کبیر چاپ طهران

جانوران بسیار بیدا شده است .

همین نقش هارا در در فرشاهام بکار
برده اند و بسی در سکه ها معمول شده
است و چنانکه پیش ازین گذشت گاهی
دو نقش را با یکدیگر توأم کرده اند
ما نند نقش شیر و ماه در داستان ویس
ورامین که پیش ازین گذشت و آنچه
نظم امی در لیلی و مجnoon اشاره کرده
است که نقش روی در فشن خورشیدی
بوده که ده زبانه داشته یعنی ده خط نور
گرد آن رسم کرده بودند و گردا گرد
آن خورشید شیرهای سیاه بوده است که
دهان خود را باز کرده بودند و بدان
اشعار هم پیش ازین اشاره رفت .

در زمانهای پیشین چنانکه گذشت
نقش شیر در باقندگی و اقسام پارچهای
بسیار رایج بوده و در دیوارها نیز نقش
میگرده اند و اصطلاح « شیر شادروان »
از همین جاست . در داستان معروف معجزه
امام هشتم این نکته آمده است که وی بر
نقش شیری که برابرده بود اشارت کردو شیر
در ندهای از بردی بیرون آمد و آن منکر
را درید .

اما نقش شیر بر در فشن ها که پیش
ازین دیدیم چگونه در ایران رواج داشته
بیرونی از ایرانیان در کشورهای همسایه
ایران نیز بکار رفته است و از آن جمله در
ارمنستان چنانکه لوون دوم بادشاه
ارمنستان که از ۱۲۷۰ تا ۱۲۹۹ میلادی
مطابق با ۶۶۸ تا ۶۸۸ هجری سلطنت
کرده است نقش برق خود زا تغییر داد
و بنابراین نام خود بجای نقش عقاب که
پیش از آن معمول بود نقش شیر را معمول
کرد (۱) .

(۱) تاریخ ارمنستان تألیف چامچیان
ج ۲ ص ۱۶۴ و تاریخچه شیر و خورشید
تألیف کسری تبریزی ص ۷

این تقالی برای دلاوری و زورمندی آن
کودک بوده است و کلمه « لتون » با
« لتو » یا « لو » و یا « لیوان » که در
زبانهای اروپایی در اسامی مردان بکار
رفته و در زبان ارمنی « لوون » شده
همه بهمین معنیست و بسیاری از بادشاھان
و امیران که این نام را داشته اند نقش
شیر را در علامات سلطنتی خود بکار برده اند
واز آنجا در بیوقتی این کشورها باقی
مانده است .

همین نقشهای حیوانات را از زمانهای
بسیار قدیم در ایران در صنایع و مخصوصاً
در سفال سازی بکار برده اند و در سفالهایی
که از زمانهای پیش از تاریخ بدست
می آید اشکال مرغان شکاری و جانوران
شکاری و حیوانات اهلی بسیار دیده میشود
اما نقش شیر درین سفالها دیده نشده
و تنها از دوره هخامنشی در روی کاشی
و سنک آشکار می شود . از سوی ذیگر
از زمانهای باستان نقش حیوانات را
بر سکه های قبرها رسم کرده اند از آن
جمله نقش شیر است که بر روی قبر بهلولان
و لشکریان مسکر دیده شده و نقش
کبوتر است که در روی قبرهای زنان و
مخصوصاً دوشیز گان رسم میگرده اند و
علامت حصمت و پارسایی بوده است .
درین زمینه شیر سنگی معروف قبرستان
هدان که گویند از آثار دوره مادهاست
مشهور است و در برخی از قبرستانهای ذیگر
ایران هم ازین گونه شیرها دیده شده
است .

معروف ترین نقوشی که ازین گونه
جانوران در آثار تندن ایران مانده همان
نقشهای است که در ساختهای دوره
هخامنشی و دوره اشکانی و ساسانی بوده
که گاهی بر جسته روی سنک و گاهی
روی کاشی و حتی در نقش های کجع بری
دوره ساسانی هم ازین گونه نقشهای



بدنه کاشی با نقش شیر و خورشید و تاریخ ۶۶۵ هجری در موزه لوور پاریس

اما چنان می ناید که در دوره تیموریان
دواج آن بیشتر شده و نه تنها در صنایع
دستی و بافتگی هم چنان بسکار رفته
است بلکه در موارد دیگر نیز معمول
بوده است. از آن جمله در درفش ها
شیر و خورشید را بایکدیگر بسکار بوده اند
چنانکه دولتشاه بن علام الدوله بختیاره
سر قندی مؤلف معروف تذكرة الشعرا
که این کتاب را در ۸۹۲ پیاپان و سانده
است شعری دارد بدین گونه که شیر را
در خانه خورشید ببروی در فرش وصف
کرده و پیداست که مراد همان شیر و
خورشیدست:

ز شیر در فشن در خشان ظفر
چودر خانه شیر تابنده خور

هناز هم نقش شیر در درفش های برخی
از کشورهای اروپائی از آنجمله انگلستان
و بلژیک باقیست.
در دوره اسلامی نقش شیر و خورشید
در کاشی هم دیده شده است و قدیم ترین
سندي که ببار سبده بدنه ایست که مرکب
از کاشی های بریده است و تاریخ شوال
۶۶۵ هجری را دار دودربیکی از ستاره های
آن نقش شیر و خورشیدست و این بدنه
اکنون در موزه لوور در پاریس باقیست.
پیش ازین اشاره رفت که نقش شیر و
خورشید در آثار صنعتی گوناگون و
مخصوصاً در درفشها از زمان سلجوقیان
و از قرن پنجم هجری بیشتر رواج بافته
است و در دوره مثل نیز اشاره داشته

این چاپ از سفر نامه مارکوبولوست در ذیل این مطلب مینویسد :

«در فشهای مغولان مانند در فشهای چینیان امروز نقشهای بسیار متنوع داشته است . تاریخ رسمی مغولان (یونمن سه) شماره مفصلی از آنها دارد . در علامات آنها همه عناصر بکار میرفته . از آن جمله درفش «سر کرده بادها » دارای نقش فرشته ؛ درفش « خداوندگار باران » همچنان « درفش «امیر تندر»؛ درفش بنج غنصر : فلن و آب و چوب و آتش و خاک ؛ در فشهای هریک از بیست و هشت صورت فلکی وغیره بوده است از آن جمله « درفش آفتاب » از بارچه لا جور دی که در بالای آن قرص سرخ و در خشان آفتاب را کشیده بودند که بالای آن بخار ابر آسوده بوده است « درفش ماه » نیز مرکب از بارچه لا جور دی بوده که قرص سرخ و درختان ماه را در بالای آن کشیده بودند و بالای آن هم بخار ابر آسوده بوده است . « درفش بنج کوه » مقدس چین و « درفش صلح در سراسر کشور » و « درفش ده هزار سال برای امپراطور » بوده است که بوتهای بر بنج در روی آن بهم بیوسته و حروفی تشکیل میداده اند . در فشهای « شاه آسان شرقی » و « شاه آسان جنوبی » و « شاه آسان غربی » و « شاه آسان شالی » بوده که روی آنها نقش مردانی آسانی نژاد بوده است که علامت مختلف داشته اند . « درفش فرشته بزرگ » درفش « در عاج »، درفش « طبل زرین » ، درفش « بیرون سفید » ، در فشهای « ازدهای سبز » و ازدهای اشکال مختلف و رنگهای مختلف و « ازدهای اسب شکل » و « گاو میش » و « کر گدن » و « گاو زرین » و « گرگ » و « فرشته چهار جهت اصلی » وغیره نیز بوده است . سلسله کوئنی منجو ها نیز عده بیار

دلیل استواری که برین گفته هست اینست که در کتابخانه ملی پاریس نسخه ای از منظومه بحر متقارب شمس الدین کاشانی در فتوحات بادشاهان مغول هست که بنام شاهنامه او معرفت و این نسخه را احمد بن شیخ محمود ایوردی در اواسط محرم ٨٢٦ پایان رسانده است (۱) و این نسخه که در آن کتابخانه Supplément ١٤٤٣ شده و در فهرست در شماره ١٥٠٩ وصف آن رفته است تصاویری دارد و از آن جمله مجلسی در تصویر لشکر یان مغول کشیده شده و بیرقی که با ایشان همراه است نقش شیر و خورشید دارد و پیداست که نقاش معمول زمان خود را که نیمة اول قرن نهم باشد درین تصویر ممکن کرده است .

نقش شیر و خورشید بر بیرق در دوره بادشاهان مغول نیز رواج داشته است چنانکه مارکوبولو Marco Polo مسافر معروف ایتالیایی که از ١٢٥٤ قا ١٣٢٣ میلادی مطابق با ٦٥٢ تا ٧٢٣ هجری می زیسته و ٦ سال در دربار قلبی قا آن بادشاه مغول در چین زیسته است در سفر نامه خود (۲) که وصیتی از امتحانات سر کرد گران مغول دارد میگوید کسانی که سر کرده صدهزار تن هستند میزی از زر دارند که تقریباً سیصد رطل وزن دارد و بر روی آن حروف نقش شیری هست و در بالای آن حروف نقش شیری هست و در زیر آن آفتاب و ماه است . ذ . پوئیه دانشمند معروف فرانسوی که ناشر

E. Blochet-Catalogue des (۱)
manuscrits persans (Bibliothèque Nationale) Tome-III p. 180
Le Livre de Marco Polo, (۲)
publié par M. G. Pauthier. 1ère Partie, Paris, 1865, p. 256



نقش شیروخورشید بر درفش در تصویری از منظومه شمس الدین کاشانی که در ۸۲۶ نسخه کرده‌اند و متعلق به کتابخانه ملی پاریس است.

خدوشی درباره آنها آورده است (۲). این سنت در ماوراءالنهر و آسیای مرکزی تامدتها ولااقل نا اواسط قرن بیازدهم هجری باقی بوده است چنانکه امروز در سمرقند مدرسه‌ای هست که چون در میان کاشی‌های بالای طاق صنفه مرکزی آن از دو سوی دون نقش شیر و خورشید ساخته‌اند بنام «مدرسه شیدار» معروف شده و هنوز بهمین نام خوانده می‌شود. در دو طرف طاق شرقی یعنی بالای قوس‌جناغی ایوان مدرسه نقش‌این دو شیر است که اینک رنگ کاشی‌ها رفته و لعاب بعضی از آنها ریخته است. این

در فضایی دارد که در میان آنها «درفش آفتاب» و «درفش ماه» هم هست. نقش آنها در کتاب رسمی هست بنام «بو آنگ چاتولی خی طوشی».

در دوره تیموریان نقش شیروخورشید را در ساختمان‌های شاهی نیز بکار می‌برده‌اند و مسافر اسپانیایی کلاویجو Clavijo که از ۱۴۰۶ تا ۱۴۰۶ میلادی مطابق با ۸۰۵ تا ۸۰۹ هجری بنوان سفارت در دربار تیمور بوده است در سمرقند شیر و خورشید را بر دیوارهای بنای تیموری دیده (۱) و در سفرنامه

Clavijo, Embassy to Tamerlane, translated by Guy Le Strange, London 1928, p. 208

Ernst Cohn-Wiener, Turan, (۱)
Berlin s · d · p 27, pl. LXXVII a

بدان جنبه رسمي دولتی داده و در بیرقها و سکه‌ها معمول کرده‌اند. در باره این دوره اسناد فراوان در دست است و دلایل بسیار هست که شیر و خورشید را همواره دره وارد مختلف بکار برده‌اند.

در زمان شاه طهماسب در روی سکه‌ها خورشید را برپشت بره نقش کرده‌اند (۱) زیرا که طالع وی برج حمل بوده و در برج حمل (بره) ولادت یافته است.

بس از شاه طهماسب نظر بانگشه شیر و خورشید سوابق دیرین و مخصوصاً در دوره مغول و تیموریان داشته است این نقش را هم در سکه و هم در درفش بسکار برده‌اند. در سکه هایی که از پادشاهان صفوی از شاه عباس یعد مانده آنچه زر و سیم سکه کرده‌اند نقش ندارد و آنچه مس سکه زده‌اند نقش شیر و خورشید دارد. درین زمینه در کتابهای مختلف هم اشارات گوناگون هست، از آن جمله مسافرین اروپایی که با بران آمدند در کتابهای خود اغلب بدین نکته تصریح کرده‌اند. از آن میان آدام او لثاریوس هسلشتا بن Duc de Holstein که از جانب حکمران آلمان که در ۱۸۶۴ میلادی (۱۲۸۱ هجری) جزو بروس شده است و در آن زمان مستقل بود از ۱۶۳۳ تا ۱۶۳۹ میلادی (۱۰۴۳ تا ۱۰۴۰ هجری) مأمور سفارتی دوبار صفویه بوده است در سفر نامه خود (۲) در باره نقش بیرق ایران

(۱) کسوی تبریزی - تاریخچه شیر و خورشید ص ۲۰

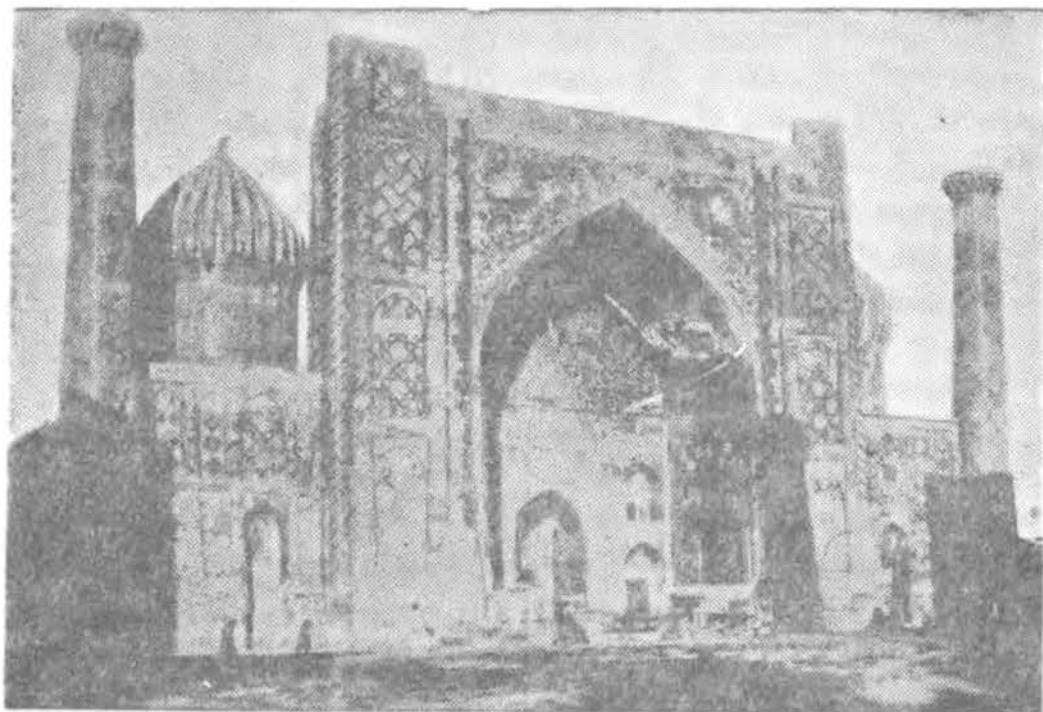
*Relation du Voyage d'Adam (۱)
Olearius en Moscovie, Tartarie et Perse traduit de l' allemand par A · de Wicquefort, Paris 1659.vol. I p. 611*

دو شیر را روی زمینه آبی با کاشی‌های زرد و سفید و سیاه ساخته‌اند و بطرف آهوبی که با کاشی سفید رو بروی آن‌ها جا داده‌اند حمله می‌برند. در روی کمر این دوشیر نقش خورشیدی هست که چشم و بینی و صورت دارد و دهان و بال آن سیا هست و عیناً مانند شیر و خورشید بیرق ایرانست. بدین گونه اصل شیر و اشمه خورشید از کاشی زرد و صورت خورشید از کاشی سفید است. این مدرسه را من خود در سفری که روز چهارشنبه ۲۹ آردی بهشت ماه ۱۳۲۷ بسفرقد کرده‌ام دیده‌ام.

این مدرسه را در سال ۱۰۲۸ قمری یلنک توش خان که از جاتب پادشاهان از بک ماوراء النهر حکمرانی سرقد را داشته است ساخته و در پشت همین صفة شرقی بدلته کاشی هست شامل ماده تاریخ انعام ساختمان که در همان سفر پار سال من عیناً نسخه برداشته‌ام و تاریخ ۱۰۲۸ را میرساند و بدینگونه است: امیر صدر عادل یلنگتوش که آمد

بی مدبع کمالش زبان ناطقه برادر بنای مدرسه کرد آن چنان که روی زمین را باوج چرخ رسانیده از آن لوای تفاخر بالهای بر سر بر فراز طاق و فیعش هتاب عقل بندی و سعی و بال تدبیر بقرن‌ها بر سر بر سر منوار منیعش حریف پرف اندیشه با کمند تفکر چوراست کردمهندس نمونه خم طاقش فلك زماه نوانگشت میگزد ز تغیر یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمد

حساب سال بنا یش «یلنگتوش بهادر» در دوره صفویه هم چنان که در ۱۰۵۹ جیز دناله تهدن دوره تیموری را گرفته‌اند شیر و خورشید را نیز بکار برد و بلکه



ابوان شرقی مدرسه شیردار در سر قند که در ۱۰۲۸ ساخته شده و نقش شیر و خورشید دارد

چنین مینویسد زاگر گفته کند کوردس (۱) در سفرنامه خود نیز شرحی در باره نقش بیرق ایران در آن زمان آورده و چنین میگوید: «چند چیز جالب دیگر هم هست و از آن جمله نخست از نقش بیرق ایران سخن میگوییم.

همچنانکه در باره آنجه سابق بوده است شک نیست در باره آنجه هم که اکنون هست شک نمی توان کرد. زوناراس (۲) در فصل نوزدهم کتاب اول میگوید در یکی از کتابهای بزرک باستان دیده است که سابقاً نقش بیرق ایران ماه بود و عقابی که خورشید بر سرا و سtarه زحل (کیوان) جدا گانه بود و این مدت مدیدی باقی مانده است تا اینکه کورش آنرا

معروف (Jean Zonaras) رومیه الصفری در قرن ۱۲ میلادی (ششم هجری) مؤلف کتابی بنام «تاریخ جهان» که بوقایع سال ۱۱۱۸ میلادی (۵۱۲ هجری) متنی میشود.

را باور کنیم نقش قدیم بیرق ایران هلال بوده همچنانکه نقش بیرق یونانیان آفتاب بوده است. امروز ترکان هلال را بکار میبرند و ایرانیان خورشید را که بیشتر بر پشت شیری جامیدهند. اما در مهر بزرگ دربار جز خطوط چیزی نیست...»

مسافر انگلیسی تماس هربرت Thomas Herbert که از ۱۶۲۶ تا ۱۶۲۷ میلادی (۱۰۳۵ تا ۱۰۳۶ هجری) در ایران و هندوستان سفر کرده است (۲)

مورد خذ بان لاتین Quinte-Curce (۱) که در قرن اول پیش از میلاد می زسته و تاریخ اسکندر را نوشته است.

Relation du Voyage de (۲) Perse des Indes Oriental es traduit de l'anglais de Thomas Herbert Paris 1663, p. 367

و بجای آن هلال را با این شعار «تا و قیکه همه زمین را پر کند» اختیار کردند و میخواستند بقیه ما نند اندیشه ایشان این یوده است که از هر راه باشد همه جهان را فرمابند دار کنند. یکی از بادشاھان بزرگ قرون گذشته این دو چیز را از ایشان تقلید کرده اما پیشتر فتنی نداشته است هر چند که آنرا بر یکی از زیباترین کاخهای اروپا می بینند. این اندیشه را جنید این زاده نامی اردبیل بهم زد و پس از آنکه معنی بسیاری از موارد مهم قرآن، را دکر گون کرد نقش دیگری برای افتخار جانشینان خود بافت و آن شیری خفته بود که خیره برخور شید تا بان مینگریست و ایشان آنرا در وی سکه های مس نقش میکردند و مقول بزرگ (بادشاھان بابری هندوستان) و چند تن از امراء بزرگ هندوستان هم بعنوان ویفیه دوستی آنرا پذیر فتند خانها، بیکلر یکی ها، سلطانها، آقاها، سر کرد ها و قزلباشها نقش خاصی ندارند و از علم علام و شانها بی خبر نند بلکه برای آنکه مقام ایشان موروث نیست».

اینکه مؤلف درین مورد در باره شمار «تا و قیکه همه زمین را پر کند» که در زیر نقش هلال یوده است بیکی از بادشاھان بزرگ قرون گذشته و یکی از زیباترین کاخهای اروپا اشاره کرده است مراد او هانری دوم بادشاه فرانسه است (۱۵۰۹ - ۱۵۱۹) که روی بیرق خود نقش هلالی ترتیب داده و زیر آن این جمله لاتین را نویسانده بود *Donce totum impleat orbem* که معنی تحتاللطف آن همین جمله است و مؤلف همین شمار را بزبان لاتین در متن خود آورده است. معمولاً در باره این شمار عقیده دارند که چون وی دلداده دیان دو بوایت Diane de Poitiers (۱۴۹۹ -

تفییر داد همچنانکه سکه این شاهنشاهی را و برای آنکه بیندارند که ما از بر سخن میرانیم بیشم گز نهون چه میگوید و آن اینست که نقش بیرق کورش عقابی بود که بر سر نیزه ای آویخته بود و در زمان اوهم بادشاھان ایران همین نقش را داشتند. چنان مینماید که این ادامه داشته است تا وقتی که کراسوس (۱) بدست ایرانیان کشته شده است زیرا که در آن زمان بردر فشن آنها کمانداری بوده است والبته میخواسته اند اشاره ای به مهارت خود در اسب سواری و امید نسبت بیغت خود بگشته. از همانجاست نقش این سکه زر که آنرا داریک (۲) میگفتند و تقریباً ده بیستول Pistole ازش داشته و در بیک روی آن نام داربوش و در روی دیگر آن نقش کمانداریست؛ چنانکه در کتاب پلوتارک در شهر حال اگزیلا تووس (Agesilaüs) (بفرانسی از زیلاس) بفرانسی از زیلاس دیده میشود و در آنجا گفته شده است که ویرا سی هزار تن کماندار مانع شده اند آسیارا بگیرد. مراد او ازین گفته همین اندازه سکه زرست که مانع شده است وی اندیشه خود را دنبال کند. اما هنگامی که اسلام از راه عقیده بر روحشان و بواسطه اسلحه بر جسمشان استیلا یافت این نقش هارا برای فاتحان ناشایسته دانستند

Marcus Licinius Crassus (۱) عضو حکومت سه نفری روم با پنهان Pompeé و سزار César و سردار معروف رومی متولد در ۱۱۵ پیش از میلاد که در سال ۵۳ پیش از میلاد در چنگ باسونا سردار معروف اشکانیان کشته شد و سر و دست بریده اورا بدربار ایران آوردند (۲) مؤلف متوجه نبوده که داربوش که داریک سکه اوست بیش از اشکانیان بوده است.

را رواج داده است . تا ورنیه پس از شمردن این سکه ها و تعیین بهای هر یک میگوید : « اما از حیث نقش سکه ها ، سکه های نقره چنان که در اروبا معمول است نقش و صورت شاه را ندارند . تنها در یک رو نام شاهی دیده می شود که سکه در سلطنت او زده شده و در روی دیگر نام شهر و سال مجری اسلامی . اما سکه های مس در یک روی آنها شیری هست که خورشیدی بشت آنست و در روی دیگر نام شهریست که در آنجا ساخته شده است » . مسافر فرانسوی معروف دیگر

ژان شاردن Jean Chardin که از ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۷ میلادی (۱۰۷۴ تا ۱۰۸۸ هجری) دو سفر با ایران آمده است نیز در سفر نامه خود (۲) شرحی درباره پول ایران دارد و درباره نقش سکه ها میگوید :

« سمع سکه مانند سمع مهرهای بزرگ دولتی از یک رو در وسط عقیده ایسا نی ابرانیانست با این هیارت : لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، على ولی الله و نام دوازده امام یانغستین جانشینان پیامبر در گردا کرد آن و در روی دیگر نام شاه و نام محل و سال .

سکه مس از یک رو نقش بیرق ایران را دارد که شیریست با خورشید تابانی بر بشت آن و در روی دیگر زمان و جایست که سکه در آن زده شده است » .

پس از آن جای دیگر (۳) درباره نقش بیرق ایران میگوید :

« بیرقه اشان را مانند بیرقهای سکوش ما نوک دار میبرند و از هر رنگ

Voyages de Mr le chevalier (۲)
Chardin en Perse et autres lieux
de l' Orient Paris 1723, vol. IV
p. 280

op. cit. Tome VI, p. 80 (۳)

۱۵۶۶) دختر کنت دومن والب Comte de Saint-Vallier خود را بدینگو نه ترتیب داده است اما درین مورد مؤلف و انسود میکند که از مسلمانان گرفته است . مراد از قصری که تاسی هربرت بدان اشاره میکند گویا کاخ T نه Anet باشد که هانری دوم برای مشغوفه خود دیان دوپوایه ساخته است . شعرا که هانری دوم بزبان لاتین ترجمه کرده و تاسی هربرت درین مورد نقل کرده است ظاهرآ ترجمة تحت اللفظ این جمله تازیست : « حتی اذا مللت الارض » و شاید این جمله اشاره بهین حدیث باشد که در روابط شیعه درباره ظهور قائم آمده است : « بیلاه الارض قسطا وعدلا کاملا شتم ظلم و جورا » .

مسافر دیگری که درباره نقش سکه های ایران چیزی گفته زان بایست تا ورنیه Jean - Baptiste Tavernier معروف فرانسویست که از ۱۶۲۸ تا ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۳۷ تا ۱۰۷۸ هجری) شش بار در ایران و هندوستان و ترکیه سفر کرده و در سفر نامه خود (۱) شرحی درباره پول ایران دارد و پس از ذکر سکه های نقره و طلا و مس و سکه های عباسی و محمودی و شاهی ویستی میگویند سکه های مس را غاز بیکی میگویند و این همان کلمه ایست که بعد از مختصر شده و در زبان مردم بصورت « غازی » و « غاز » در آمده و ظاهرآ اصل آن « غازی بیکی » بوده است بمناسبت اسم غازی بیک نامی که نخست این سکه

Les six voyages de Jean - (۱)
Baptiste Tavernier en Turquie,
en Perse et aux Indes, Paris
1642 Vol. I. p. 134 - 135

صفوی بوده که نسب او به بست بصفی-
الدین اسحق اردبیلی نبای معرفت این
خاندان میرسیده زیرا که برسنفی الدین
اسحق صدر الدین موسی و پسر او شیخ
خواجه علی و پسر او شیخ جنید بوده است
که در ۸۶۰ در گذشته و بدینگونه
نقش شیر و خورشید را پیشوایان سلسله
صفویه صفوی پیش از ۸۶۰ و در حدود
اواسط قرن نهم بکار برده اند.

داستانی درین زمینه رواج دارد که
نقش برق ایران پیش از شاه هباس خورشید
بوده و چون شاه عباس ارمنستان را گرفته
و نقش برق ارمنستان شیر بوده است این
را با خورشید توام کرده و در بیرقها بکار
برده اند نقش شیر خورشید ازین راه فراموش
آمده است. البته پیداست با آنچه پیش ازین
آوردم این گفته سخت نادرست و دیگر
حاجت برد کردن آن نیست.

گذشته از اشارات صریح مسافران
اروپایی در اسناد ایرانی هم دلایلی
براینکه شیر و خورشید هم در برق و هم
در سکه مس بکار رفته است داریم.

بکی از دلایل اینست که «شیرفلوس»
از اصطلاحات رایج زبان فارسی در دوره
صفویه بوده و مراد از آن نقش شیر و
خورشید بروی سکهای مسین (فلوس)
است. فرهنگ نویسان نیز این اصطلاح را
ضبط کرده اند: مؤلف بهار عجم (۲) میگوید: «شیر فلوس، صورت شیری
که در یک طرف فلوس باشد و طرف دیگر
نام شهرو این در صفاها و شیراز رایج
است، نویده شیرازی:

آوردن زر بدهست آسان نبود
خواهید بروی هر فلوسی شیری».
سراج الدین علی خان آرزو ادیب و

درست میکنند و از هر گونه بارچهای
فاخر، چه برای سوار نظام و چه برای
پیاده نظام بیدق دیگر ندارند. بجای
سجع و شمار یا جمله های دینی خود یا آیتی
از قرآن یا شمشیر دو سر علی و یا شیری
را جا میدهند که خورشید بر پشت آنست.
بکی از مقامات عده نظامی ایران مقام
رئیس برق دارانست که او را علمدار باشی
مینامند یعنی پیشوای کسانی که در فرش
دارند».

سبس جای دیگر (۱) که از شیرهای
ایران سخن میراند میگوید:

«من گفته ام که شیر علامت پادشاهی
ایران است. آنرا با خورشیدی در حال
طلوع نقش میکنند که بهلوی آنست و
سه ربع قرص آن پیداست. این نقش در
روی بیرقهای سکه های مس و هزار جای
دیگر است. مؤلفان باستان آورده اند
که ایرانیان قدیم چون میخواستند خورشید
را رسم کنند آنرا با چهره شیر میکشیدند
زیرا که چون خورشید در برج شیر باشد
از برجهای دیگر بیشتر نیرو دارد.
ایرانیان کنونی دیگر آنرا چنین رسم
نمیکنند و مانند ماهم آنرا با چهره ای
نمیکشند، تنها دایرة مسطوحی میکشند و
یک حلقه شعاع در گردانید آن قرار
میدهند».

ازین گفتارهای بی دری مسافران
اروپایی مسلم می شود که از زمان صفویه
نقش برق ایران و سکهای مسین ایران
حتماً شیر و خورشید بوده است. گفته
او لئنار بوس که صفویه این نقش را بدین
سبب بکار برده اند که جدشان سلطان
جنید نخست آنرا در در فشهای خود بکار
زده است برای ما اهمیت بسیار دارد.
شیخ جنید یا سلطان جنید پدر سلطان
حسین و جد شاه اسماعیل مؤسس سلسله

میزیسته و بیش از تأثیف تذکره نصر آبادی یعنی بیش از ۱۰۸۳ در گذشته است در منظومه‌ای که در وصف روزگار خود سروده همین مضمون را چنین نظم کرده است^(۵) :

فلوس صفاها نهان نارواست
که گویی بهر کیسه بول از دهاست
نگیرد گدا بول از بس برست
تو گویی مگر شیرش آدم خورست
ز مس آن چنان دهر در هم شده
که ماهی بزیر زمین خم شده
زد از دست مردم نگردد سفید
که از دور کف میزند هر که دبد
چنان گشته خوار از خلایق درم
که شخص غنی گشته صاحب کرم
چوشیرست نقش فلوش این زمان
ز بیش گریزند پیش و جوان
گریزد طلب گار از قرض دار
ند بdest رسم چنین روزگار
مگر شاه عالم ز روی کرم
کند خلق را شیر گیر درم
دوان فلس ناجنس را یک کند
رواجش در آفاق بی شک کند
شود دست قلابیان ستم
بناریخ این انقلاب درم
دلم داشت اندیشه از بیش و کم
خرد گفت بامن بگور است زود
«درم چون دو گردید زر و نمود».
میرزا طاهر نصر آبادی در نقل این
اشعار مینویسد: «در بول شکستن و سرمای
اصفهان این مثنوی را گفت» و شاعر خود
در مصرع آخر تاریخ این واقعه را که
۱۰۶۴ باشد نظم کرده است و معلوم
می شود که در ۱۰۶۴ بول مسین معمول آن
زمان از رواج افتاده بود و مردم دوچار
زحمت شده بودند.

(۵) همان کتاب ص ۴۲۱

شاعر معروف هند در چراج هدایت^(۱)
گوید:

«شیر فلوس، صورت شیرست که
در یک طرف فلوس باشد و طرف دوم
نام شهریست و این در اصفهان و شیداز
دواج دارد، نویدی شیدازی گوید:
آوردن زر بدست آسان نبود
خوایده بروی هر فلوسی شیری».

مؤلف فرهنگ اندراج هم^(۲) این
نکته را مکرر کرده و گفته است: «شیر
فلوس بیای مجھول ف، صورت شیری که
در یک طرف فلوس باشد و طرف دیگر
نام شهر و این در صفاها و شیداز رایج
است، نویدی شیدازی:

آوردن زر بدست آسان نبود
خوایده بروی هر فلوسی^(۳) (شیری).
این بیت که فرهنگ نویسان بدان
استشهاد کرده اند از رباعی معروف است از
نویدی شیدازی شاعر قرن بیازدهم^(۴) که
بدینگونه است:

ای آنکه حدیث عقل را تفسیری
بیهوده ز بی زری چرا دلگیری
آوردن زر بدست آسان نبود
خوایده بروی هر فلوسی شیری».
این رباعی باندازه‌ای در ایران رواج
یافته که مثلی از آن زاده و هنوز در زبانها
هست که: «روی هو فلوسی شیر خوایده
است» یا چنانکه متاخران در آن
تصرف کرده‌اند «روی هر یکشاهمی شیر
خوایده است» و پیدا است که در اصطلاح
«شیر خوایده» ایهامی هست که هر دو
معنی حقیقی و مجازی را می‌رساند.
قدرتی اصفهانی که در همین زمانها

(۱) در حاشیه غیات اللغات ص ۳۲۲

(۲) ج ۲ ص ۶۰۶

(۳) در اصل: فلوس

(۴) تذکره نصر آبادی - طهران



سکه‌های مسین دوره صفویه متعلق به موزه ایران باستان

بیرقهای زمان صفویه نیز جز آنچه پیش ازین گذشت استاد دیگر هست از آن جمله از کتاب « یک سفارت ایرانی در زمان لوی چهاردهم » تألیف موریس اربت فرانسوی (۲) که شرح بسیار جالب و شیرینی از سفارت محمد رضا یک سفیر شاه سلطان حسین صفوی (۱۴ ذی الحجه ۱۱۰۵ تا ۱۱ محرم ۱۱۳۵) در دربار لوی چهاردهم بادشاه فرانسه (۱۶۴۳) -

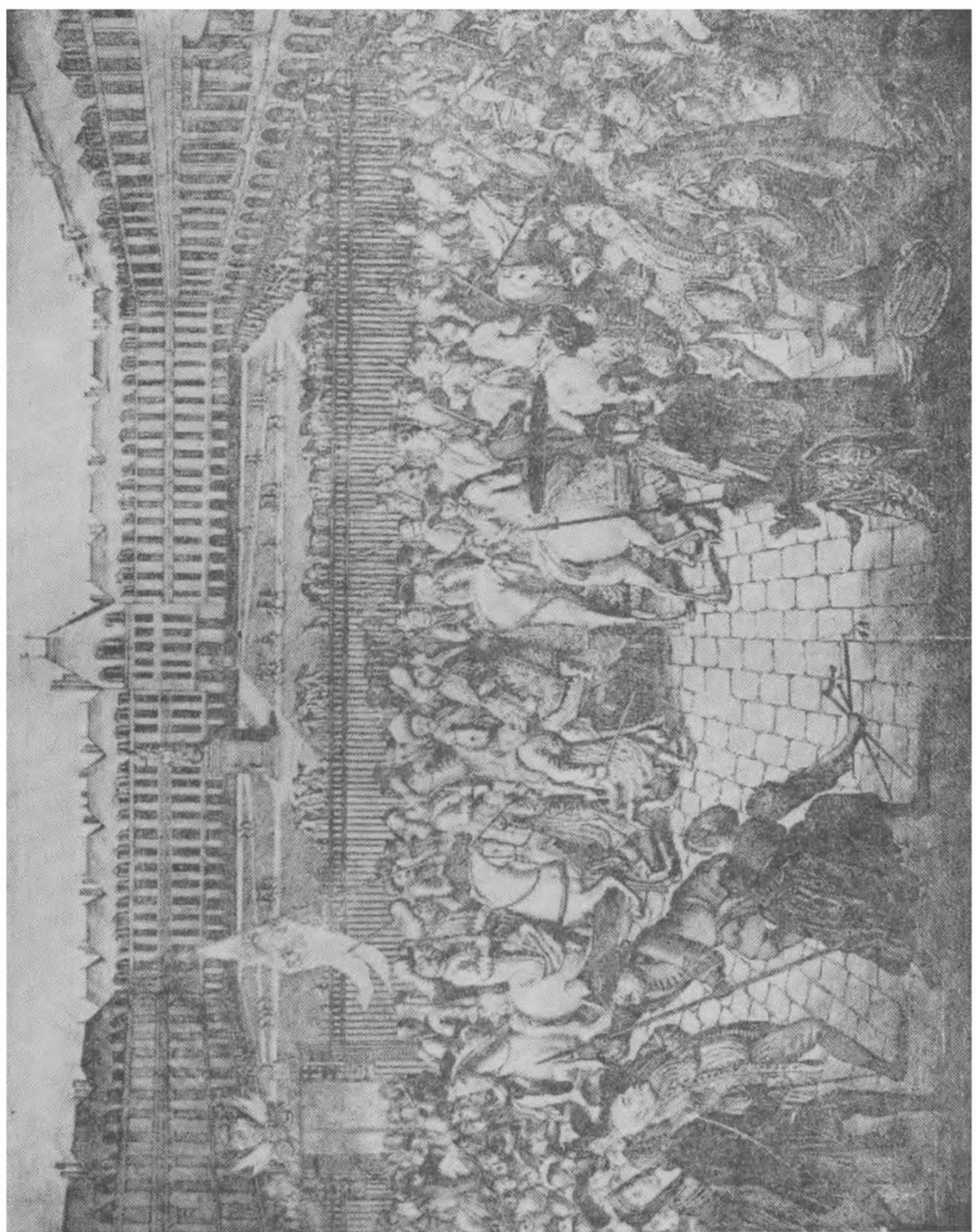
Maurice Herbette-Une am-(۲)
bassade persane sous Louis
XIV, Paris 1907, planches des
pages 114 - 15, 138 - 139 et
154-155

نمونهای بسیار از سکه‌های مسین صفویه باقی مانده و در روی آنها اقسام مختلف نقش شید و خورشید دیده میشود .

ظاهرآ در همان زمان که نقش شید و خورشید در سکه‌های ایران معمول بوده در خاک عثمانی هم یا بتقلید از صفویه و یا بپیروی از معمول زمان سلجوقیان روم سکه‌ای با نقش شیر رایج بوده و نوعی از غروش را « ارسلانی » میگفته اندزیرا که نقش شیر داشته و ارسلان بزبان ترکی به معنی شیرست (۱) .

دوباره نقش شیر و خورشید روی

Encyclopédie de l'Islam, vol (۱)
I. p. 468 : Arsâlânli





محمد رضا یک سفیر ایران در پاریس

وی درین سفر بیرقی با خود داشته که بیرق
درستی ایران در زمان صفویه بوده و از
روی گراورهایی که در همان زمان در
باربیس چاپ کرده‌اند در میان صحایف
۱۱۲۶ میلادی مطابق با ۱۰۵۳ تا ۱۱۲۷
هرجی) است و وی در سالهای ۱۷۱۴ و
۱۷۱۵ میلادی بینی ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷
هرجی در فرانسه بوده است پیداست که



تصویر دیگری از محمد رضا پیک سفر ایران در پاریس

«یادنامه دینشاه ایرانی (۱)» نوشته نیز

Dinshah Irani Memorial (۱)

Volume,Bombay 1943-pp-170-

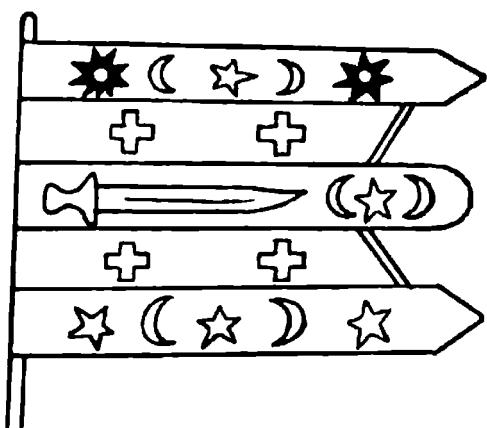
172 persian texts

۱۵۵-۱۵۶-۱۳۹-۱۳۸ و ۱۱۵-۱۱۴

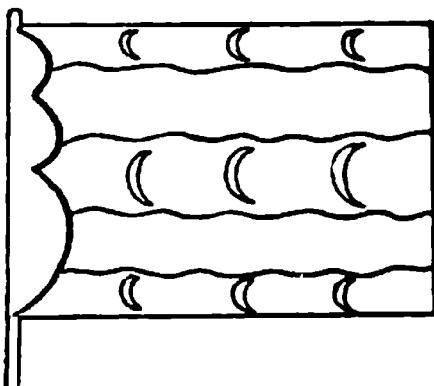
آن کتاب هست کاملاً پیدا است که نقش
این بیرق شبر و خورشید بوده است .

گذشته ازین گراورها در مقالاتی که

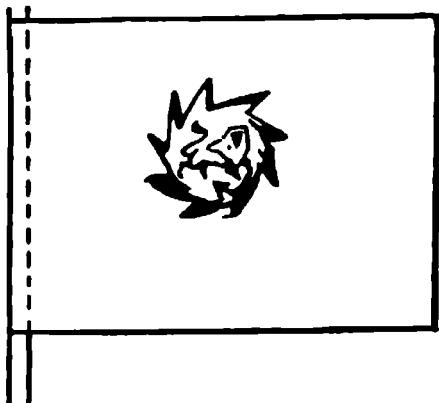
آقای سید محمد علی جمالزاده در کتاب



نقش بیرق شاه در موزه در یاداری کرونبورک
نقش هلال در روی آنها نیست زمینه آبی
دارد.



نقش بیرق ایران در موزه در یاداری کرونبورک
چهارم برقیست که در کنار آن



نقش بیرق تجارتی در موزه در یاداری
کرونبورک

ذکری از برقهای ایران درین دوره است.
بنابرین مقاله در موزه در یاداری
کرونبورک Kronborg نزدیک هلزینگوور
در بیست میلی شال کوبنهاگ Helsingore
پایتخت دانمارک دو پرده ابریشمین هست
که برقهای کشورهای مختلف را با همان
رنگهای اصلی بافته اند. درین پردها که
گویا در قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم
هرجی) بافته اند نقشی از پنج نوع برق
ایران هم هست بدینگوئه:

نخست برقی چهار گوش که من آن
سفید است و در میان آن سه شیر سیاه دیده
میشود که در بالا و پایین بفاصله مساوی
ساخته اند و در کنار آن نوشته شده «برق
شاهزاده».



نقش برق شاهزاده در موزه در یاداری
کرونبورک

دوم برق بزرگتر است که در کنار
آن نوشته شده «برق شاه» و نوارهای
آن از بالا پایین نخست زمینه آبی و سپس
زمینه زرد و پس از آن زمینه سبز و باز
زمینه زرد و زمینه آبی دارد و دو ستاره
نوار بالایی که در تصویر سیاه نموده شده
در اصل مانند ستاره های دیگر سفید متنه
کوچکتر است.

سوم برقیست در کنار آن نوشته اند
«ایران» و دونوار آن که ساده است و



شیر و خورشید روی سنگ قبری از ۱۶۵ در امامزاده نزدیک واریان

۱۱۶۵ کشته شده و چون درین سنگ نقش شمشیر و نفنک و ساطور و تبر و سراسب دیده می شود قطعاً وی سپاهی بوده و در میان غلاف شمشیر که درشت تراز سلاحهای دیگر نقش کرده اند در دایره ای نقش شیر و خورشیدی دیده میشود که پیداست در آن زمان قطعاً نشان لشکریان بوده است. در دو سوی راست و چپ این سنگ در میان هشت خانه مستطیل هشت مصوع قطعه ای را که در تاریخ کشته شدن این انو شیر و ان نام سروده اند کنده اند. این سنگ را ادیب نامی آقای ذیع بهروز

نوشته اند «بیرق تجارتی» و زمینه آن سفید و کنگره های گردانیده شیر و خورشید سرخ و شیر و خورشید آن (بی شمشیر) زرد طلایی در میان دایره کنگره دار است. پنجم نقش دیگری از همین «بیرق تجارتی» است که بزرگتر ساخته اند.

از دوره کریمغان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۳) سند جالبی که برای مامانده سنگ قبریست که در امامزاده ای نزدیک ده واریان بر سر راه چالوس دیده میشود. از نقشی که برین سنگ کنده اند پیداست بر سر خاک انو شیر و ان نامی گذاشته شده که در سال

بنازیغ قتلش رقم کن بکو :

هزار و صد و شصت (۳) و پنج شد شهید
پادشاهان ایران که پس از صفویه
آمده‌اند چون همه مستقیماً وارد تمدن
صفوی بوده‌اند درین گونه چیزها بهجی
وجه تصرف نکرده‌اند و مخصوصاً در
دوره قاجار‌ها که پدرانشان دست
پروردگان در بار صفوی در اصفهان بوده‌اند
همان رسوم و آیین‌های صفوی برقرار
مانده است از آن جمله نشان شیر و خورشید
را در رسم و در فرش باقی گذاشتند.

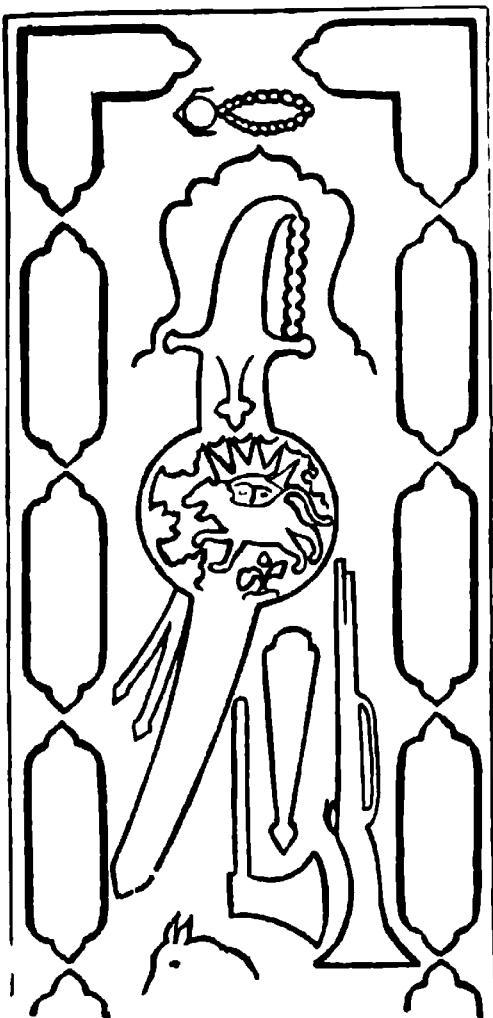
برای نبوت این مسئله که از آغاز
دوره قاجار این علامت در دربار بکار
رفته دلیل فراوان داریم. یکی اینست که
در « دیوان غربی - شرقی » گوته شاعر
معروف آلمانی قطعه‌ای هست بشعر فارسی
با عنوان « در در فرش » که عیناً بخط
فارسی نقل کردند (۴). بیدا است این قطعه
را حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی
معروف بایلچی که نخست در دیبع الثانی
۱۲۲۴ قمری مأمور سفارت بانگلستان
شده و سپس در ۱۲۴۰ وزیر امور خارجه
فتحعلی شاه شده است بروی بیرقی که
با خود داشته رسم کرده است و نقش این
بیرق بنابر حوای این قطعه شیر و خورشید
بوده است :

فتحعلی شه ترک چشید گیتی افروز
کشور خدای ایران خورشید عالم آرا
چترش یصعن کیهان افکنده ظل اعظم
گرزش (۵) بعزم کیوان آکنده مشک سارا

(۳) در اصل : شصت

Goethe West - östlicher (۴)
Diban, Kritisch durchgeseben,
eingeleitet und erläutert von
Rudolf Richter, Leipzig s. d.
p. 278

(۵) در اصل : کردش



سنگ قبری که تاریخ ۱۱۶۵ دارد در امامزاده
نزدیک و اریان

خود دیده و از روی آن گرده و نقشه
برداشته و با کمال کرم و گشاده رویی بمن
داده است و اشعاری که آقای بهروز درین
سنگ خوانده بدینقرار است :

دو صد حیف یاران انوشیروان
بنا کام ز هر شهادت چشید

ز تیغ قضا و ز جور قدر
چو (۱) داغ دل لاله در خون تپید (۲)
دل دوستان از غمش شد کتاب
قد چرخ دون از فراقش خبید

(۱) در اصل : چه

(۲) در اصل : طبید

و نه تنها در آغاز کتاب نقش نشان شیرو خورشیدی را که از فتحعلی شاه داشته است چاپ کرده بلکه در دنباله نام خود *chevalier de la première Classe des ordres du Soleil et du Lion de Perse* بفارسی چنین رقم کرده است: «مرقوم شد در دارالسلطنه باریس در شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۱ صاحب نشان شیر و خورشید ایران ملکشاه نظرزاده میرداد و شادوریان».

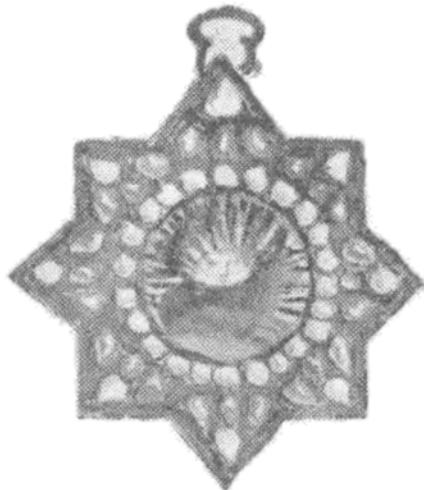
ازینجا مسلم میشود که در زمان فتحعلی شاه و در سال ۱۲۳۱ حتاً ایران نشانی با نقش شیر و خورشید دارای درجات مختلف داشته است چنانکه از تصویر آن هم معلوم میشود.

این کتاب کوچک را بار دیگر در سال بعد یعنی ۱۸۱۸ خاورشناس معروف فرانسوی لا نگله *Langles* چاپ کرده و درین چاپ شیر و خورشید را «مهر و شیر» نام گذاشته و گفته است شیر و خورشید یادگاری از ایران باستان و آتش و آفتاب برستی ابریان قدیمت و بهم چشمی سلطان سليم سوم آل عثمان که هلال را نقش نشان کشور خود قرار داد و بار و بایان و ترسایان دیگر این نشان را میدهد فتحعلی شاه هم نشان «مهر و خورشید» را درست کرده است (۲)

در زمان محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰) نظام نامه ای برای نشان شیر و خورشید ایران در ۱۲۵۲ چاپ کرده اند که در «سالنامه وزارت امور خارجه طهران - میلان میل ۱۳۳۵» ص ۲۱۲ - ۲۲۴ نیز چاپ شده و در مقدمه آن چنین آمده است:

(۲) تاریخچه شیر و خورشید کسری

ایران کنام شیر اخورشید شاه ایران زانست شیر و خورشید: ش در فش دارا فرق سفیر دانا یعنی ابوالحسن خان بر اطلس فلک سود (۱) از این در فش خارا از مهر سوی لندن او را سفیر فرمود زان داد فرو نصرة بر خسرو نصارا سفیر دیگری که فتحعلی شاه وقتی بار و بای فرستاده مردمی بوده است ارمنی که در فارسی نام خود را «ملک شاه نظرزاده میرداد و ضادوریان» و در فرانس *Mir-Davoud-Zadour de Mélik-Schahnazar* مینوشته است و وی در ۱۸۱۸ میلادی مطابق با ۱۲۳۲ قمری کتاب کوچکی در باریس به زبان فرانس و فارسی و ارمنی با این عنوان چاپ کرده است:



نشانی شیر و خورشید در زمان فتحعلی شاه

Etat actuel de la Perse par Mir-Davoud-Zadour de Mélik-Schahnazar Chevalier des Ordres du Soleil et du Lion, envoyé en France en 1816 imprimé en Persan, et traduit en Arménien et en Français par J. Chahan de Cirbied, Paris 1817

(۱) در اصل: شود

سرافراز میشد تا خدمت او بر خلق معلوم شود و دیگران نیز شوق خدمت حاصل کنند و بقدم شوق راه خدمت پویند و تقریب بحضورت چویندو لی در سنت اسالفه تا اواخر عهد خاقان مغفور اعطای نشان با سباب دیگر متوجه کشت ..

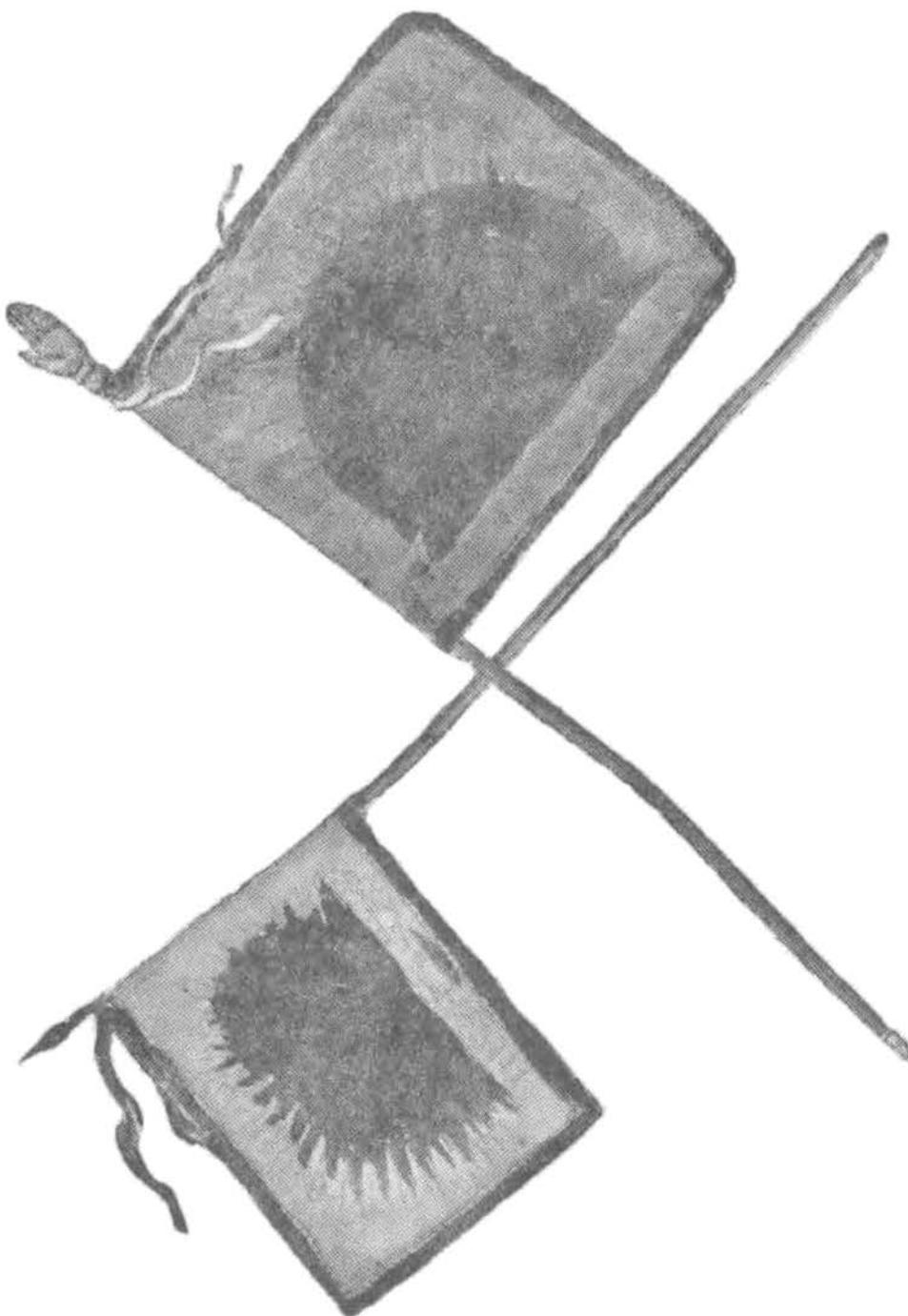
درین مقدمه نیز تصریح شده که نشان شیر و خورشید در زمان فتحعلی شاه هم معمول بوده و در اینکه پیش از آن نیز رایج بوده باشد تردیدست و سندی بدست نیست .

در همین سالنامه وزارت امور خارجه (ص ۲۲۵ - ۲۲۷) نظامنامه دیگری هست که میرساند نشان شیر و خورشید را در زمان ناصر الدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۲) اصلاح کرده اند .

صاحب منصب فرانسوی سرهنگ گاسپار دودویل که در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ میلادی مطابق با ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ قمری برای آموزگاری سپاهیان ایران در کشور ما بوده است در سفرنامه خود (۱) در باره برق ایران میگوید: « در فشهای بزرگ و کوچک ایرانیان دارای نقش کشورست که شیر خفته ایست در برابر خورشیدی در حال طلوع و با این عبارت: سلطان بن سلطان فتحعلی شاه قاجار یعنی سلطان بسر سلطان فتحعلی شاهی که از طایفه قاجار بیرون آمده است . مانند بیرقهای ما مزین از نوارهای تافته سفید و رویهای زرین است . بیرقهای بزرگ سرخ است و بالای آنها دستبست از تقره که دست علی باشد ، بیرقهای کوچک کبود است و در بالای آن نیزه زرین است که بتیزی

« پس برای هر دولتی نشانی ترتیب داده اند و دولت علیه ایران را هم نشان شیر و خورشید متداول بوده است که قریب سه هزار سال بل متجاوز از عهد زردشت این علمت بوده و سبب انتشار آن شاید این باشد که در آینه دین زردشت آن قتاب را مظہر کل و مریع عالم میدانسته اند و با این سبب اورا بر ستش میگردد اند و چون بتجربه و امتحان که قرار عالم نجوم بر آن است چنین بافقه اند که کو اکب سیاره در بعضی از بروج خوشحال اند و در بعضی بد حال با این معنی که در بعضی از بروج انرخوب بارض و ساکنین ارض میرسانند و در بر جی انر بد پس هر کو کب در هر برج که خود محال بوده و انر نیک باهل عالم بخشیده آن برج را بیت آن کو کب باشوف آن کو کب نامیده اند و با این هلت برج اسد راهم بیت و شرف شمس قرار داده و نشان دولت علیه ایران را شمس در اسد که شیر و خورشید باشد قرار داده اند شاید برای اینکه هر شخصی که خدمت میگردد خواسته بودند پایه و مرتبه اورا هم بامثال و اقران بر تری دهند تصویر کو کب مزبور در حالتی که با اعلی درجه سماه که بیت او باشد رمیده صورت آنرا نیز در بشت شیر کشیده با داداب تمام باو میداده اند و این قاعده قویمه قرنها درین دولت متداول میبوده تا که دولت اسلام غالب و اساس کفر از میان رفت و منطقه جاه العق و زحق الباطل آشکار گشت و لیکن بواسطه اینکه اکثر بلاد و بقاع ایران در اقلیم چهارم واقع است و حرکت شمس هم در فلك چهارم است از این جهت نشان شیر و خورشید را تغییر ندادند و همان قرار سابق متداول و معمول به بود و هر کدام از نوکران دولت و چاکران حضرت که خدمت نایاب میگردد با اعطای نشان شیر و خورشید

پیر قهقی قشون ایران در زمان تھعلی شاه از کعب گلبار دور بدل



بالای دروازه عباس آباد در طهران دیده می شود که ظاهراً ساختمان آن پیش از سلطنت ناصرالدین شاه پیاپیان رسیده است و درین کاشیها شیرایستاده است.

در آغاز دوره قاجاریه امتیازی در میان شیرایستاده و شیرخفته بوده ولی اندک اندک چنان مینماید شیرایستاده بیشتر رایج شده و آنچه معروف است و بیران ما نیز حکایت کرده اند اینست که در زمان ناصرالدینشاه شیرایستاده را در موارد عمومی بکار بردنده و شیرخفته را تنها برای وزارت امور خارجه نگاه داشتند شاید برای آنکه از آغاز در عالم دولتی که در خارج از ایران بکار برده بودند شیرخفته معمول بوده است.

سند بسیار معتبری که درین زمینه داریم تمبرهای پست ایرانست. نخستین تمبر پست که در ایران بکار رفته از سال ۱۲۶۸ میلادیست (۱) مطابق با ۱۲۸۵ قمری. درین تمبرها که شیر و خورشید را نقش کرده اند نخست شیرخفته است و بس از چندی شیرایستاده را بکار برده اند.

درین دوره شیر و خورشید را هم چنان در صنایع نقش کرده اند و زیباترین نوونه ای که از صنعت ایران با نقش شیر و خورشید مانده سینی طلا بیست از قرن گذشته که در قاهره است (۳).

چنان می نماید که شیرایستاده بشکل کنونی را در حدود سال ۱۲۸۰ قمری

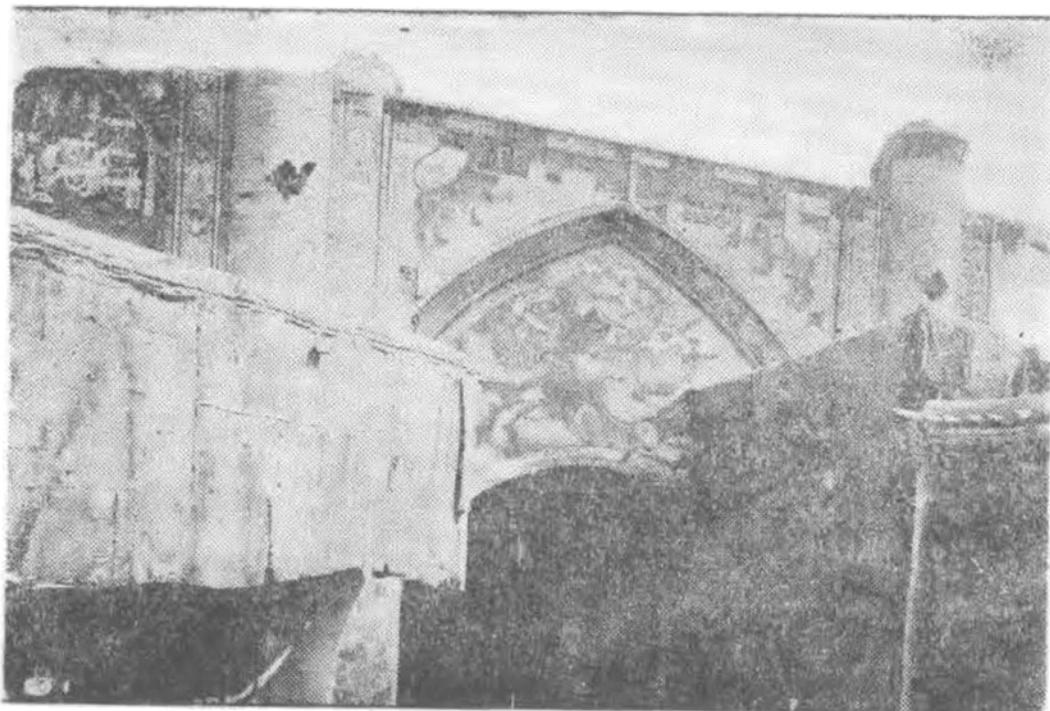
(۱) مجله پست و تلگراف نخستین سال - شماره ۲ - مهر ماه و آبانماه ۱۳۰۴ - ص ۷

(۲) الفنون الایرانیة فی المصر الاسلامی تالیف رز کی محمد حسن - چاپ قاهره ۱۹۴۰ تصویر شماره ۱۵۱ (اللوحة . ۱۵۱)

نیزه های سواران اروپاییست».

درین کتاب تصویر دو برق بزرگ و کوچک زمان فتحعلی شاه هم هست. آنکه در طرف راست و بزرگتر است زمینه آن سرخ تبره و شیر و خورشید آن زرد چاپ شده و آنکه در طرف چپ و کوچک تر است زمینه آبی تبره و شیر و خورشید زرد دارد. درین صورت قطعاً در دوره قاجاریه از روزهای نخست یکانه علامت دولتی ایران که در روی سکها و برقها و حتی نشانها بکار برده اند شیر و خورشید بوده است. مولف دیگری که درین زمینه باز صراحتی دارد دو بولف فرانسویست که در کتاب «ایران» (۱) که در سال ۱۸۴۱ مطابق با ۱۲۵۷ قمری در سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) درباریس چاپ شده است میگوید: «در میان این برقها (که پادشاه ایران دارد) یکی هست که روی آن نقش شمشیر علیست که دو تیغه دارد (ذوالفار) و دیگری که روی آن خورشیدی می بینند که وارد در برج شیر می شود. شیرخفته است و بشت آن خورشیدی است در حال برآمدن. این علامت های ایران را در کاخ شاهی برسنک میکنند، روی برقها گلدوزی میکنند و آن را نیز روی نشان شاهی و نظامی میبینند که شاه ایران بکسانی از سر بازان و صاحب منصبان خود می دهد که در شادت امتیاز یافته اند و نیز بچندتن ازو زبر مختاران اروپایی».

نکته ای که این مولف آورده است که شیر و خورشید در بنایهای اوایل دوره قاجاریه نیز بوده کاملاً درست و بهترین سندی که اکنون بدست ماست شیرو خورشیدیست که در کاشیهای دو طرف



شیر و خورشید دروازه عباس آباد طهران

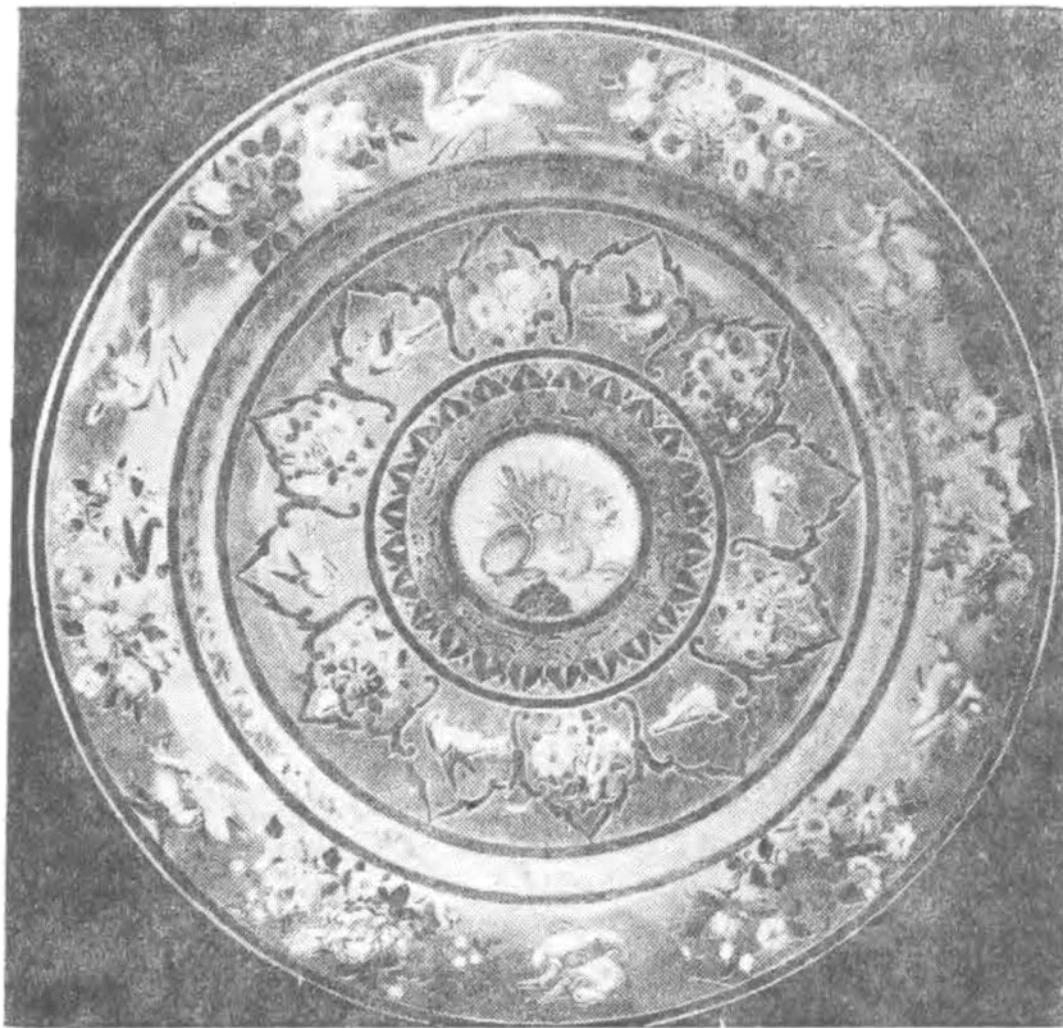
سفید را برای سلطنت ورنک سرخ را برای انقلاب گرفته اند و رنگهای کتونی بیرق ایران ازین راه پیدا شده است .

در باره شیر و خورشید ایران اخیراً دو مطلب نادرست در مجله «اخبار هفتگی» چاپ آبادان انتشار یافته است نخست در شماره ۱۱۱ ص ۱۰ چنین نوشته شده : « آقای اکبری از ما میپرسند که نشان شیر و خورشید چیست »

الاخباره - بعضی میگویند شیر نشان ارمنستان بوده است و تازمان شاه عباس تنها خورشید نشان ایران بود ، ولی شاه عباس یادگار پیروزی در جنک با ارامنه ، خورشید را برپشت شیر قرار داد . معلوم نیست این گفته تاچه - مد درست یاشد ، زیرا از قدیم شیر و خورشید روی پرچمها و سکه های ایران بطرز های مختلف نقش مبشه است . گروهی دیگر

در موارد دیگر بجز علامت وزارت امور خارجه عمومیت داده باشند و آخرین تصویری که درین نقش کردند این بود که پیش از آن خورشید را بصورت زنی با چشم واپر و دهان و گیسو میکشیدند و در آغاز دوره بهلوی دستور دادند که این حالت انسانی را که در نظر هنرمندان سابق برای نمایش مظہر زیبایی بوده است از آن بگیرند و تنها بنیم دایره ای که بر توی در اطراف آن باشد قناعت کنند .

متن بیرق ایران باعلامت شیر و خورشید تا پیش از مشروطیت پارچه سفید بود که حاشیه سبزی از سه طرف داشت و در مشروطیت اول بتقلید بیرق فرانسه که برخی گفتهند رنک آبی هلامت کلیسیای کاتولیک و رنک سفید علامت سلطنت و رنک سرخ علامت انقلاب بوده است این نکته بی اساس را ظاهراً سند گرفته رنک سبزرا برای مذهب اسلام و رنک



سینی طلا با نقش شیر و خورشید از قرن گذشته متعلق با آقای کازرونی بازگان ایرانی مقیم قاهره

۱۰ چنین چاپ کرده‌اند :
شیر و خورشید - آقای ف. ش. از
 گپساران برای مآ نامه ای نوشته ،
 منذ کر شده‌اند شرحی که چندی پیش در
 پاسخ یکی از خوانندگان راجع به تاریخچه
 نشان شیر و خورشید در این مجله منتشر
 گردید کامل نبوده و خودشان تاریخچه
 شیر و خورشید ایران را بامضه یک نفر
 کوه نشین که بنا با ظهار خودشان از منابع
 مونق اقتباس شده است ارسال داشته‌اند
 که ما عین آنرا چاپ می‌کنیم :

برآند که چون خورشید ارتباط بسیار
 نزدیکی با برج اسد دارد ، از این رو
 ایرانیان شیر را با خورشید علامت قرار
 داده‌اند ، ولی این دلیل سست بنظر می‌
 رسد . در هر حال ، چون شیر نشانه قدرت
 و خورشید علامت دانش است ، میتوان
 گفت که ایرانیان بدان سبب آن را نشان
 خود قرار داده و ششیری هم بدست شیر
 دادند تا کاملا برای نبرد با دشمنان خود
 آماده باشد» .
 سبب در شماره ۱۱۵ آن مجله در صحبتة

قرار دهنده و پس از آن باحترام ذوالقار شاهزادان، شمشیر را دودم ساخته و ماند شمشیر های معمولی که ناینده ذوالقار حضرت علی است بدست شیردادند چنانکه اکنون دیده میشود، شیر و خورشید خواهد و بدون شمشیر ویژه وزارت خارجه بوده است که تازمان اعلیحضرت پادشاه فقید هم معمول بود و پس شادروان رضا شاه رسمی نشان کنونی را تایید فرمود. پرچم ایران از دوران دودمان صفویه به بعد (۱) رنگهای گو نا گون بنابرذوق و سلیقه مردم داشته، ولی از زمان شاهنشاه کشور کشان ادار شاه افشار، پرچم لشکری را دور قرمز و پرچم کشور را دور سبز قرار دادند. این قضیه تا زمان سلطنت مظفر الدین شاه ادامه داشت و هنگام اعطای فرمان مشروطیت به شکل کنونی در آمد یعنی بالا سبز، وسط سفید و پائین قرمز و نشان شیر و خورشید را در میان پرچم قرار دادند که شماخ خورشید و نوک شمشیر و دم شیر در نک سبز و پاهای شیر در سرخ قرار گیرد.

در شرح دوم که کاملا هذیان آمیزو بسیار سخیف نوشته شده در میان شگفتیهای دیگر معلوم نیست داستان رفتن عقاب ایران را بیونان در زمان اسکندر و نقش شیرین را بر سکه خسرو و برویز (که احتمال میرود همان داستان سکه غیاث- الدین کیخسرو سلجوقی را بدین کونه تعریف کرده باشد) و از همه عجیب تر داستان سلطنت «بوتال جای» مقول را در ایران (که احتمال میرود نام الجایتورا بدین کونه قلب کرده باشد) و پس از آن موبدان زمان این پادشاه و سال ۱۸۷۵ میلادی را برای تغییر نقش سکه ایران و نقش شیر را از کشور سیام گرفته شده بود سخریه آمیزرا از کجا آورده است درباره شیر و خورشید ایران تا کنون

محضری از تاریخچه نشان
شیر و خورشید! ایران «اولا نشان

قدیمی ایران که یک هفتاب طلایی بود، در موقع غلبه اسکندر مقدونی، از ایران به یونان برده شد و هنوز هم نشان رسمی دولت یونان میباشد. پس از آن بواسطه پیدا شدن تازیان و تورانیان (مغولها) نشانی در بین نبوده است؛ سکه هایی که از دوران شاهنشاه ایران، خسرو برویز باقی مانده، نشان میدهد که بعلت علاقه فراوان خسرو به شیرین و بفرمان این شاهنشاه، پیکره شیرین را روی آن مسکوکات فلزی منگنه کرده بودند و تازمان «بوتال جای» یکی از شاهان مغول در ایران، که پایتختش شهر سلطانیه در نزدیکی زنجان بوده است عکس شیرین روی مسکوکات ایرانی متداول بود. پس از آنکه «بوتال جای» دین میهن اسلام را پذیرفت، علایی آن دوره چنین نتوی دادند که عکس ذن نباید زینت سکه یک دولت مسلمان (ایران) باشد، ولی موبدان و مدیران که همیشه در غلبه بر هر لشکر مهاجمی (۲) باز از خود ابرانیها بر گزیده میشدند برای این مشکل کلاه شرعاً ساخته و گفتند چون خورشید نماینده نور خدا است، لذا این پیکره خورشید خواهد بود. این رسم تا اوایل پادشاهی خانواده قاجار کم و بیش در شهرستانهایی که دارای ضرایبخانه های مستقل بودند متداول بود. در سال ۱۸۷۵ میلادی ناصر الدین شاه خواست نشان رسمی برای ایران بر گریند و به جهان آن روز بنمایاند، بنابراین شیر را که برایتی در یکی از جنگهای بیش از اسلام از کشور سیام گرفته شده بود برای پرچم ایران انتخاب کرد و فرمان داد که خورشید را بر پشت شیر نصب و ذوالقار حضرت علی را در دست شیر

- چیزهایی چاپ شده است که خواننده‌گان میتوانند برای تطبیق با اطلاعاتی که در بن مختصر آمده است بدانها رجوع کنند:
- ۱) تاریخچه شIRO و خورشید نوشته کسری تبریزی- طهر آذر ۱۳۰۹ .
- ۲) منشا نقش شIRO و خورشید- نگارش مجتبی مینوی در کتاب Dinshah Irani Memorial Volume ۱۹۴۸ چاپ بمعنی ۱۰۶-۸۵ از مقالات فارسی .
- ۳) بیرقهای ایران در عهد صفویه نگارش سید محمد علی جمال زاده در همان کتاب ص ۱۷۰-۱۷۱ .
- ۴) تاریخچه تحول پرچم ایران بقلم آفای حمید نیر نوری اطلاعات ماهیانه شماره ۲ سال دوم (۱۴) ص ۲۳-۲۷ و شماره ۳ (۱۵) ص ۳۰-۳۴ .
- ۵) شIRO و خورشید ۱ بقلم برفسور و رومانوفسکی دوچا در همان سالنامه سال سوم ۱۳۲۲ ص ۹۱-۱۰۵ و چاپ دوم آن ص ۱۶۸-۱۸۳ .
- ۶) درفش شاهنشاهی ایران باستان بقلم خان صاحب دهانجی بهای فرامجی در باش در مجله ایران لیگت چاپ بمعنی شماره ۲ سال نهم ۱۹۳۹ (۱۹۳۹-۱۲۰ و مابعد) و شماره ۴ سال نهم ۱۹۴۰ (۱۹۴۰-۲۴۹) .
- ۷) تاریخچه تحول پرچم ایران بقلم آفای حمید نیر نوری اطلاعات ماهیانه شماره ۲ سال دوم (۱۴) ص ۲۳-۲۷ و شماره ۳ (۱۵) ص ۳۰-۳۴ .



